

MANCHESTER
1824

The University of Manchester

[یگدنز و ملغ، Ilm va Zindagī (V), ilm va Zindagi (7)]

Source: *University of Manchester*

Contributed by: ناهیک تاراشتنا و پاچ نامزاس

Stable URL: <https://www.jstor.org/stable/community.28164207>

Rights Notes: Rights Holder - Image: The University of Manchester Library

JSTOR is a not-for-profit service that helps scholars, researchers, and students discover, use, and build upon a wide range of content in a trusted digital archive. We use information technology and tools to increase productivity and facilitate new forms of scholarship. For more information about JSTOR, please contact support@jstor.org.

This item is being shared by an institution as part of a Community Collection.

For terms of use, please refer to our Terms & Conditions at <https://about.jstor.org/terms/#whats-in-jstor>



University of Manchester is collaborating with JSTOR to digitize, preserve and extend access to
University of Manchester

JSTOR

علم و زندگی

دانشگاه تهران

چند نکته درباره خط و
زبان فارسی

آزمایش بزرگ تاریخی که فرهنگ امروز مادر بر آن قرار گرفته.
پر کردن شکافی که نسل جوان را از خانواده و مدرسه جدا ساخته.

هدیه نوروز ما به پدران و مادران و مریبان:
جلب توجه به انقلاب و بحرانی که روح و فکر جوانان در معرض
آن قرار گرفته و سنن خانوادگی و اجتماعی را متزلزل ساخته

سیاست چیز خوبی است اما حقیقت بالاتر از آنست

بمناسبت پیام شورای عالی اتحاد شوروی اظهار نظر های
حاکمی از حسن نیت برای ایجاد روابط حسنه در مجلسین بعمل
آمد که نطق آقای دشتی بمناسبت احترامی که با وجود اختلاف
مسلك نسبت بایشان قائل هستیم برای ما قابل ملاحظه بود . جای
خوشوقتی است که ایشان بدون تعصب بحقایقی توجه کرده اند ،
اما بنظر ما بعضی ابهام ها و اشتباهاتی ممکن است بوجود آید
و چون قضاوت واقع بینانه درباره ماهیت رژیم شوروی برای
ما اهمیت حیاتی و مهماتی دارد کمی در این مورد بحث میکنیم
ماهیم مانند جناب آقای دشتی قائل هستیم که در دوران خروش و
«تمایل نویی» در شوروی بوجود آمده که در داخله بشکل
کم شدن فشار و دادن آزادی های بیشتر و تسهیلات اقتصادی
و سیاسی تظاهر کرده و در سیاست بین المللی بشکل سیاست
مسالمت جویانه و صلح طلبانه و بالاخره بشکل قائل بودن
به یك همزیستی مسالمت آمیز برای مدت زمان شُیر
قابل پیش بینی . اما این سیاست همزیستی مسالمت آمیز معلوم
نیست که از لحاظ زمانی دائمی باشد اما از لحاظ مکانی بدون
تردید مطلق نبوده و نسبی است : یعنی کشور های کمونیستی
صنعتی نوین که شوروی در راس آن هاست خود را ناچار دیده اند
که با کشور های صنعتی قدیم غرب و آمریکا تا مدت غیر قابل
پیش بینی با وجود ایدئولوژیها و نظام های اجتماعی متفاوت
همزیستی داشته باشند . غرب نیز خود را مجبور می بیند که به
همزیستی مسالمت تن در دهد . اما همه دنیا این دو بلوک
صنعتی که ثلثی از سکنه کنونی جهان را در بردارند نیست

←

شکل یافتن سجایا

روح و سجایای جوانان امروز
در خانواده و مدرسه شکل نمی
یابد . آنها نمونه و سر مشق
را از محیط های دیگر انتخاب
میکنند .

چگونه باید تربیت نسل جوان
را از محیط های غیر صلاحیت
دار به مدرسه و خانواده منتقل
ساخت .

عصر آکتور انمی

رسوم و سنن اجتماعی و
تربیتی ما یا دوران ماشین بخار
تطبیق داده نشده که عصر آکتور
انمی فرارسیده است . رسوم و
سنن تربیتی را باید بامقتضیات
زمان نو تطبیق داد . باحیاجات
مادی و معنوی نسل جوان و از
جمله باحیاجات جنسی او و
سنن مربوط به روابط زن و مرد
(ازدواج) از طرف خانواده و
مقامات صلاحیتدار باید توجه
خاص مبذول گردد .

مذهب و اخلاق

ما ایمان مذهبی و اخلاقی را
برای انسان عصر حاضر مفیدی
شماریم . میتوان انتظار داشت
که علمای اعلام برنامه های دینی
را از اوهام و خرافات و مطالب
غیر ضروری تصفیه فرمایند .

This object has been digitised and made available by The University of Manchester Library.

For further information and details about terms of use, see the Library's website -

www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing.

قابل توجه کاربران مجازی :

این سند توسط کتابخانه دانشگاه منچستر دیجیتال سازی و عرضه شده.

برای اطلاع بیشتر درباره شرایط استفاده از این منبع الکترونیک، لطفاً به لینک زیر مراجعه فرمایید:

<http://www.manchester.ac.uk/library/copyright-and-licensing>

بر اساس این مقررات، هر نو استفاده از این سند باید با ارجاع مناسبی به کتابخانه دانشگاه منچستر انجام بگیرد.

و غیر از آن هادو ثلث کم رشد و یا توسعه نیافته و دچار بدبختی و نکبت یعنی آسیا و آفریقا و امریکای لاتین وجود دارد .

در جنب اعتقاد شرق و غرب به همزیستی مسالمت آمیز يك همزیستی رقابت آمیز نیز وجود دارد . این رقابت مسالمت آمیز بر سر همین دو ثلث کم رشد جهان و باصطلاح بر سر لحاف ملانصرالدین است .

دول و ملل کم رشد آسیا و آفریقا اگر خیلی ملانصرالدین نباشند نه تنها ممکن است احاف خود را حفظ کنند بلکه ممکن است از این رقابت مسالمت آمیز سود نیز ببرند . غرب در اغلب این کشورها طالب همان رژیم های موجود است و احتیاج به تحمیل رژیم خود ندارد، اما رژیم جوان و انقلابی شوروی در ضمن این همزیستی رقابت آمیز با غرب میخواهد هر چه بیشتر از این کشورهای آسیا و آفریقا را بطور مسالمت آمیز و تدریجی در حیطه قدرت اقتصادی و سیاسی خود درآورد . « تمایل نوین » در شوروی مربوط به روش سیاست خارجی است که مربوط به هدف آن ... شوروی آتپوریکه آقای دشتی اظهار امیدواری کرده اند نه نوع دوست است و نه از مداخله در امور داخلی دیگران صرف نظر کرده است . فرقی که امروز بانوع مداخله دوران ستالین دارد، اولاً در اینست که روش مداخله مسالمت آمیز است و ثانیاً بخلاف آن دوره که فقط و بطور عمده مداخله توسط احزاب کمونیست انجام میگرفت ، حالا غیر از این عامل از عوامل دیگر یعنی از هیئت های حاکمه نیز برای اعمال نفوذ استفاده میکنند و زمینه را آماده برای اقدام نهائی بوسیله احزاب کمونیست میسازند . دولت شوروی سدا سوان را نه برای نوع دوستی و نه برای ناسیونالیسم عرب که جلد عبدالناصر در راس آنت میسازد . دولت شوروی امیدوار است با این اقدامات اساسی بظاهر بی طرفانه بالاخره رژیم خود را بر دنیای عرب حاکم سازد . اگر سربای را که در عراق بدست آورده بتواند محکم ساخته و نگاهدارد خطر بزرگی دنیای عرب و خاور میانه را تهدید خواهد کرد . آزمایش مجارستان که بدست خروشچف بعمل آمد نه نشانه نوع دوستی بود و نه علامت عدم مداخله در امور داخلی دیگران . البته اگر امکان پذیر بود وسیله مسالمت آمیز بکار برده میشد، اما هدف بهر قیمتی که بود میبایست حفظ شود . هیچ دلیلی در دست نیست که اگر ممکن و لازم باشد آزمایش مجارستان در جای دیگر تکرار نشود و دلایل ایدئولوژیک و نشانه های سیاسی وجود دارد که عکس این صحیح است . اگر لهستان گومولکا درس مجارستان را خوب نرنگ نکرده بود آیا برونوشت اودچار نمیشد ؟ سعی و کوشش برای دائمی ساختن دو آلمان و تن در ندادن بمراجعه بآراء عمومی در آلمان آیا باصل « حق تعیین سرنوشت » منافات ندارد ؟ سعی و کوشش خطرناک برای سلب آزادی دومیلیون آلمانی در برلن آیا علامت و نشانه حریفانه نظر کردن از مداخله در امور دیگران است ؟

فرقه دموکرات آذربایجان محصول دوره ستالین بود . آیا در زمان خروشچف سازمان آنرا در شوروی منحل ساخته اند و یا بالعکس يك رادیو موسوم به « رادیو ملی » نیز بآن اضافه کرده اند ؟ حملات هم آهنگ شوروی و عراق بایران علامت و نشانه عدم مداخله و اعتقاد به همزیستی رژیم های متفاوت در جنب هم است یا پیش درآمد سعی و کوشش برای اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی و بالاخره سعی و کوشش برای تحمیل رژیم خود بر دیگران ؟ سعی و کوشش ایران را

سرنوشت نسل جوان^(۱)

بزرگترین بحران عصر حاضر:

«مسئله» و مسائلی که اصلا طرح نشده - فاقد ایمان و امید - شکاف در خانواده و تاثیر آن در نسل جوان - شکاف عمیقی که معلم را از محصل جدا میکند - معلم و سرنوشت جوانان و آینده ایران - «محیط» تربیتی جوانان ما : دستها و دادر دستها - پیشنهاد های ما - نسل جوان و مسائل بزرگ زمان - ضرورت توجه به احتیاجات جنسی جوانان و هدایت آن - حقوق زنان و ارزشهای انسانی دختران در این دوران تحول و انتقالی چه باید کرد - این بزرگترین و باارزش ترین سرمایه ملت ما .

حتی دو کشور بزرگ جهان امروز که دو قطب دنیای معاصر را تشکیل میدهند دچار بحران عظیمی هستند . در امریکا پدران و مادران شکایت دارند که فرزندانشان از ممیزی خانواده خارج شده اند . حتی در شوروی که همه چیز مطابق نقشه است بجز این که اصول سربازخانه ای دوران استالین را در جامعه بزرگ اتحاد شوروی ملایم تر کردند فوراً «مسئله» مربوط بوضع جوانان طرح شد . برای ما ، نه عینا مشابه آن ها بلکه خیلی ابتدائی تر ، از مدتها پیش جوانان و بحران فکری و روحی آنان مطرح است .

منظور ما در این جا جلب توجه باین نکته است که اگر نمیخواهید بامیال و شهوات غلبه کنید و موقعیت ممتاز خود را از دست بدهید لاف بفرماید که نیستید باشید . بفرماید - فرزندان آینده ایران باشید . بفرماید تربیت صحیح و امروزه نسل جوان باشید . کودکان و جوانان ، این باارزش ترین سرمایه هر ملت ، باید نوعی پرورش یافته و باریابند که بتوانند با مقتضیات و مشکلات دنیائی که در آن زندگی خواهند کرد روبرو شوند .

۱ - این مطالعه درباره جوانان در شهریورماه ۳۸ تهیه شده بود و بمناسبت مشکلات قانونی در مورد انتشار نشریه و هم چنین بعدها بمناسبت طرح شدن مسئله اصلاحات ارضی فرصت چاپ آن پیش نیامد . فقط قسمت آخر مقاله در این اواخر تهیه شده .

«مسئله» و مسائلی که اصلا طرح نشده‌اند :

جلب توجه میکنیم که «مسئله» از لحاظ علمی اعم از ریاضی یا جامعه‌شناسی و غیر آن موضوعی اطلاق میشود که حل‌نشده و در انتظار حل شدن است. مسائل لاینحل وجود داشته و دارند که بعضی از آن‌ها پس از صدها سال حل شده‌اند و بعضی «مسئله» هاست که رجال و مسئولین جامعه به «مسئله» بودن آن توجه ندارند و تصور میکنند که موضوعی پیش افتاده و حل شده است. اگر از مسئولین امور مثلا از اولیای دانشگاه بپرسید خواهند گفت مسئله جوانان حل شده زیرا مانند سابق سروصدا وجود ندارد و همه مشغول کار خود هستند. اولیای وزارت فرهنگ پاره فراتر گذارده و بایک سلسله اعداد و آماری که در دنیای خارج مصداق کامل ندارد بشما مدلل میدارند که فرهنگ ایران کماوکیفا تبدیل بیک فرهنگ نمونه شده و تربیت بدنی نیز مسئله ورزش را حل کرده و ورزشکاران ما افتخار دنیای کنونی هستند. بنابراین برای آن هائیکه رسماً مسئول حل «مسئله» نسل جوان هستند اصلا مسئله‌ای وجود ندارد بخصوص که در این اواخر صندوق تعاون جوانان نیز بوجود آمده و نیم ساعت در رادیو برنامه برای جوانان گذارده شده است. نه تنها برای کشور های رشد نیافته مانند ایران بلکه در تمام جهان وحتى برای کشور هائی از نوع آمریکا و شوروی نیز مسئله جوانان وجود دارد. اما آنچه در کشور ما فعلا طرح است بمقدار کم از همان نوع مسائلی است که مثلا برای آمریکا و شوروی نیز مطرح است اما بمقدار زیاد مسائلی است مقدماتی که دنیای متمدن آن‌ها را مدتهاست حل کرده است و مانیز باتوجه بآن اصول و مقتضیات محلی و زمانی و مکانی باید برای حل این مسائل کوشش کنیم. بنظر ما نه تنها این «مسئله» حل نشده بلکه جهات و جوانبی از مسائل مربوط بجوانان اصلا طرح نشده تا در اطراف حل آن فکری یاسعی و کوششی بعمل آمده باشد.

فایده ایمان و امید :

عده‌ای از نسل جوان کشور و بی‌شک عده‌ای از ممتاز ترین و باارزش ترین آن‌ها ، مدتها با شور و شوق زاندا الوصفی خواستند بجای گذشته تاریخ و مخوف آینده روشنی بوجود آورند. آن‌ها با شجاعت و از خود گذشتگی میخواستند عالم و آدمی را از نوبسازند و بدون بیم و هراس و علی‌رغم مشکلات راه بطرف ایده‌آل پیش میرفتند. آن‌طوریکه میدانیم تمام آمال و آرزو های آنان بر باد رفت. عده‌ای از این رهروان جوان در نتیجه خیانت رهبران وعده دیگر در نتیجه ندانم کاری و فقر فکری پیشوایان خود دچار شکست و یاورشکستگی شدند. آنجائیکه عالی ترین و شریف ترین ارزشهای انسانی را جستجو میکردند مواجه با مخوفترین و وحشتناکترین زشتی‌ها گردیدند. این رهروان که يك بار بامید مکتب‌وایده‌آل نوین پیوند خود را با گذشته منفور و حتی با سنن اجتماعی کهن و خانواده بریده بودند دیگر ناچار از آن دورنمای فریبنده و امید بخش باضافه هر ارزش و مملک عالی انسانی دست شستند و بدتر اینکه بزرگترین تکیه گاه و ارزش حیاتی را که امیدو شور و شوق اجتماعی است از دست

دادند. در فکر و مغز و روح این جوانان شکاف بزرگی بوجود آمده است. آن‌ها درخلاقیت زندگی میکنند و تمام ارزشهای تاریخی در نظر آن‌ها مشکوک جلوه میکند. حتی هدف خود زندگی در معرض شک و تردید و سؤال قرار گرفته است. صرف نظر از عده معدودی که هنوز سلامت روح و فکر را با عناد و لجاج بیشتر در ماوراء سرحداث ایران جستجو میکنند عده بیشتری بنفی مطلق هر اقدام و عمل رسیده‌اند و غیر از تلاش برای معاش و چریدن مانند حیوان‌های خوش علف، هدف و ایده‌آلی را قبول ندارند و میدان را برای دسته اول خالی گذاشته‌اند.

جوانان نوحاسته و نورسیده که فقط شبخی از آزمایشهای سیاسی و اجتماعی برادران بزرگتر خود بیاد دارند کارشان ساده‌تر و راحت‌تر است. آن‌ها فاقد هر گونه فکر و ایده‌آل بزرگ بوده هستند. با پوشیدن لباسهای رنگارنگ و عجیب تقلید «اگسیستانسیالیست»‌ها را در می‌آورند و بدون اینکه کوچکترین حسدی درباره این مکتب داشته باشند خود را اگسیستانسیالیست معرفی میکنند و وقیح‌ترین فیلمها و رنگین‌نامه‌ها را تماشا میکنند و می‌خوانند و الهام دهندگان نویسندگان رنگین‌نامه‌ها هستند.

درس خواندن بنظر آنان مبتذل و کار بیجه‌های امل است فقط نزدیک امتحانات باید بهروسیله مشببت شد تا تصدیقی و نمره‌ای بدست آورد.

حتی در دوره بیست ساله نسل جوان و روشنفکران اینقدر بی فکر و بی ایمان و نومید و خسته و کوفته و بدون توجه به آینده و بعضاً این اندازه متکی به بیگانه نبودند. حالا که بقول طبیعی دانان يك مقطع عرضی از وضع جوانان امروز را بطور مختصر مشاهده کردیم خوبست يك برش طولی نیز از زندگی جوانان امروز را مطالعه کنیم و با عبارت روشن‌تر شرایط و اوضاع و احوالی را مورد دقت قرار دهیم که روح و فکر نسل جوان ما در طول زمان در زیر تاثیر آنها شکل میگیرد و یابگفته هگل آنچه باید بشوند در ضمن این جریان تکاملی میشوند و شکل می‌یابند.

شکاف در خانواده و تاثیر آن در پرورش نسل جوان

مجموعه عواملی که در شکل یافتن روح و فکر و سجایای جوانان موثر است در اصطلاح کارشناسان آموزش و پرورش «محیط تربیتی» نام دارد. معذک برای روشن شدن موضوع، ما عوامل موثر را از هم جدا کرده و «محیط» تربیتی هر کدام از این عوامل مؤثر را جداگانه مورد دقت قرار میدهیم تا تاثیر آن‌ها را آن طوریکه هست ارزیابی کرده و بتوانیم بنواقص و تاثیر مفید یا مضر آنها و بالاخره به راه اصلاح آن‌ها کم و بیش آشنا شویم.

«محیط خانواده» - : تاثیر این عامل و یا محیط تربیتی بنا باوضاع و احوال و شرایط زمان و مکان ممکن است از عوامل دیگر مؤثرتر یا ضعیف تر باشد. البته این تاثیر از خانواده تا خانواده فرق میکند. بعضی خانواده‌ها ممکن است تاثیر محیط تربیتی شان بمحیط تربیتی مدرسه و یا خارج از مدرسه غلبه کند. آنچه مسلم است در شرایط کنونی و اوضاع کشور ما شرایط و یا محیط‌های دیگر تربیتی بانداژه‌ی در فکر و در تشکیل سجایا و یا بی‌سجیه‌گی جوانان

موثر است که محیط تربیتی خانواده نمیتواند آن‌ها را جبران کند و عملاً در اکثریت خانواده های تهران اطفال هرچه بیشتر رشد میکنند از تحت تأثیر محیط تربیتی خانواده دور میشوند. محیط مدرسه، اعم از اینکه این «محیط» اطلاق به مناسبات تربیتی مربیان (مدیر و ناظم و معلم و دیگر کارکنان فرهنگی و یا استادان در دانشگاه که با محصل رابطه دارند) گردد، و یا اطلاق بآن محیطی شود که خود دانش آموزان و یادانجویان بین خود در مدرسه بوجود میآورند، در شرایط حاضر، تأثیر بیشتری در جوانان دارد تا خانواده. در دوره پیش از ۲۸ مرداد احزاب سیاسی و جنبش های اجتماعی رو به فرقه يك «محیط» بوجود آورده بودند که تأثیر خوب و باید آن، تمام عوامل و یا «محیط» های تربیتی دیگر را بکلی تحت الشعاع قرار داده بود. در آن دوره احزاب سیاسی شکافی در خانواده ها بوجود آوردند و اغلب پسران و دختران بیشتر به احزاب و نهضت ها تعلق داشتند تا به پدران و مادران خود. حتی در اغلب موارد نه تنها پدر و مادر نمی توانند فرزندان خود را در راهی که داشتند همراه ببرند بلکه فرزندان آنها بودند که گاهی پدران و مادران خود را بدنبال راهی که انتخاب کرده بودند میکشاندند. صرف نظر از هدف خیانتکارانه يك احزاب مهم که جوانان را خراب و بالاخره نومید و سرگردان و دچار شدید ترین بحران های فکری کرد و همچنین صرف نظر از مضراتی که اشتغال خارج از اندازه جوانان سیاست و مسائل اجتماعی بوجود آورد و در حقیقت یکنوع خرابکاری عمدی در تعلیم و تربیت و در پرورش کارشناسان بود: آری صرف نظر از این زیان ها، محیط تربیتی احزاب از لحاظ تلقین يك ایمان و عقیده و يك ایده آل اجتماعی بهترین تأثیر شفا بخش را در نسل جوان ایجاد میکرد. هر چند خیانتکارانه بودن هدف يك احزاب و اشتباه آمیز بودن رهبری جنبش اجتماعی که منجر بشکست شد امروز نتایج رقت باری برای نسل جوان بار آورده است، معذک مقایسه بی ایمانی و بی فکری جوانان امروز با شور و شوق اجتماعی در آن روز نشان میدهد که یکی از نواقص بزرگ جامعه امروز ما از لحاظ تربیت نسل جوان، فقدان يك جنبش اصیل اجتماعی است که بتواند ایمان و عقیده به نسل جوان عرضه کرده و همچنین از انحراف عقاید سیاسی که در آینده و موقع متناسب خیلی آسانتر از گذشته خواهد بود - جلوگیری کند.

«محیط» تربیتی خانواده که در موارد عادی یکی از مهمترین عوامل مثبت تربیت جوانان است متأسفانه در اوضاع و احوال حاضر تبدیل بیک عامل بی اثر و یا منفی گردیده است. علت عمده این نمود اجتماعی، وجود عوامل و یا محیط های مضر از لحاظ تربیت از طرفی و عدم توجه پدران و مادران و خانواده به اوضاع و احوال جدیدی است که در خارج از محیط خانواده جوانان را تحت تأثیر قرار میدهد. خانواده هرگز قادر به خنثی کردن آن آثار نیست. فقدان يك جنبش اصیل اجتماعی که لازمه اش بی ایمان و بی امید بودن نسل جوان است باضافه «محیط» تربیتی که فیلم های سینما و بعضی مطبوعات امروزه که در چند سال اخیر رشد و نمو یافته اند و ما آنها را با اسم عمومی رنگین نامه ها نامیدیم دست بدست هم میدهند و جوانان را در آتشفشانی قرار میدهند که بظاهر مدرن تر و مترقی تر از محیط یا آتشفشانی است که پدران

ومادران در آن قرار دارند. مشاهده زندگی امروز دنیای متمدن در روی پرده سینما جوانان را بادیثی آشنا می‌کند و ایمان و عقیده آنها را بزندگی اجتماعی و خانوادگی نست میسازد. متأسفانه پدران و مادران اکثراً باین عوامل نوین اجتماعی توجه ندارند و بی‌علاقگی فرزندان خود را نسبت به زندگی معمولی خانوادگی و علاقه آنها را به محیط خارج از خانه حمل به شرارت ذاتی فرزندان خود کرده و از بدبختی خودشان ناله و شکوه میکنند و فرزند خود را نفرین کرده و او را بدتر از تمام جوانان میدانند درحالی که اگر از نزدیک مطالعه کنند جوانان دیگر نیز به همین امراض و بحران های فکری و روحی مبتلا هستند. پدران و مادرانی که تحت تاثیر محبت فرزندی از روی بی‌ارادگی و ناچاری تسلیم امیال تازه فرزندان خود میشوند تیپ «لوس و از خود راضی» را بوجود می‌آورند و آنهاثیکه تسلیم شرایط جدید زندگی امروز فرزندان خود نمیکردند دائماً آنها را منع میکنند و چون قادر به غلبه بر آن شرایط نیرومند نیستند، شکافی بین خود و فرزندان شان بوجود می‌آورند که رفته رفته زیادتر میشود و در نتیجه این عامل تربیتی مثبت بمناسبت تضاد دائمی تبدیل بعامل منفی میگردد. اگر بمناسبت این شکاف که در خانواده ها پیدا شده مسئله مقصر را بخواهیم بررسی کنیم حتماً تقصیری متوجه جوانان نیست زیرا آنها بمنزله لوح سفیدی هستند که در اول معصوم و محبوب و بامحبت و باسجیه اند و هرچه بزرگتر می‌شوند و با محیط تماس بیشتر پیدا میکنند خراب میگردند. هرچند خانواده به تنهایی قادر به اصلاح این اوضاع نیست اما در هر حال بیشتر از خود جوانان در این مورد خانواده مسئولیت دارد. همکاری خانه و مدرسه هرچند به تنهایی هرگز نمی‌تواند باین مشکلات غلبه کند اما اگر انجمن های خانه و مدرسه اصولاً بیک موسسه خیریه و بندوبست تبدیل نمیشدند و واقعاً بهدف صحیح خود توجه میکردند شاید به برخی از مشکلات غالب می‌آمدند در هر حال شفای عاجل این درد را باید درجائی غیر از خانواده جستجو کرد. درخاتمه این توضیح را نیز میدهیم که منظور ما ابتدا موجه جلوه دادن رفتار ناهنجار جوانان امروز نیست. شکافی که آنها با خانواده پیدا کرده اند ما هرگز توجیه نمیکنیم بلکه سعی میکنیم آنها را توضیح دهیم، در نتیجه این تجزیه و تحلیل شاید پدران و مادران کم و بیش تفاهم بیشتری به احتیاجات مادی و معنوی جوانان پیدا کنند و بعوامل و شرائطی که جوانان در تحت تاثیر نیرومند آنها قرار دارند دقت بیشتری کرده و بدون آنکه آنها را محکوم کنند سعی و کوشش عالمانه به راهنمایی آنها کنند هرچند آنها باین زودی به تنهایی قادر به راهنمایی و معالجه کامل نخواهند شد.

شکاف عمیقی که معلم و محصل را از هم جدا میکند

شکافی که خانواده امروز را از فرزندان خود جدا میکند و تضادی که بین آند وجود دارد و تقریباً کلیه اوصافی که در مناسبات آنها ذکر کردیم، در مناسبات معلم و محصل، اعم از دبیرستان و دانشگاه، نیز وجود دارد. منهای محبتی که مادران و پدران نسبت به فرزندان خود دارند با ضافه خشونت احیاناً مفراطی که هیئت مربیان نسبت به دانش آموز و دانشجو ممکن است داشته باشند. شکی نیست که جوانان در محیط خانواده و مدرسه خواهی نخواهی تاثیراتی را دریافت میکنند و

مطالبی میآموزند ، اما آنچه مهمتر است شکل یافتن افکار و سنجایی جوانان است و بخصوص اینکه این شکل یافتن از روی آگاهی و دانسته و فهمیده باشد . جوانان اغلب برای خود نمونه و سرمشقی انتخاب میکنند سعی میکنند که خودشان را آنطور بسازند . منظور و ادعای من این است که اکثریت قریب به تمام جوانان امروز چه در خانواده و چه در مدرسه نمونه و سرمشق را از هیئت مربیان و خانواده نمیگیرند و در « محیط » های دیگری نمونه خود را جستجو میکنند . بهمین مناسبت تاثیر مثبت و آگاهانه این دو محیط تربیتی که طبیعی ترین و موثرترین موزه پرورش جوانان باید باشد نه تنها در اغلب موارد صفر است بلکه در موارد زیادی تاثیر منفی نیز دارد .

مطالعه روابط معلم و محصل نشان میدهد که نه تنها آنها همدیگر را نمی‌شناسند بلکه در اغلب موارد آنها و اینها در دو صف متخاصم قرار دارند . معلم و هیئت مربیان در نظر محصل اولین نماینده جامعه بزرگ است . تضاد و خصومت بین معلم و محصل در فکر و روح جوانان که در حال رشد و نمو است تبدیل به کینه و نفرت نسبت به جامعه بزرگی میشود که در آن زندگی میکنند . یک دانش آموز باهوش و فعال کلاس ششم یک دبستان امسال در آستانه امتحانات می‌گفت : راستی خیلی بد است که انسان شش سال زحمت بکشد و در موقع امتحان فقط در یک روز تمام زحمات شش ساله او بهدر رود . این کودک باهوش برای اولین بار بطور عمیق و جدی خود را در مقابل یک بی‌عدالتی حس میکرد و آن امکان بهبود رفتن زحمات چندساله و یابک ساله اوست . همین دانش آموز میگفت در امتحان شفاهی فلان معلم به نورچشمی‌ها که پسر فلان و فلان هستند نمره های خوب داد . از این مسائل ساده گذشته ، تبعیض های واضح و روشن و خشونت های بیمورد مدیریت مدارس و بعضی از معلمان شکاف بزرگی بین این دو صف بوجود می‌آورد که تا حد خصومت شدید توسعه پیدا میکند . اگر باین مسائل رشوه خواری بعضی از همقطاران (نگارنده بطور معلم و فرهنگی هستم) و دیپلم سازی آنها را که کسوت فرهنگی پوشیده‌اند و متأسفانه عده‌شان نیز کم نیست و پشتیبانان نیرومندی هم دارند ، اضافه کنیم بدبینی نسل جوان نسبت بدستگاه تربیتی که باید نمونه و سرمشقی برای او باشد ، روشن میگردد .

شیطنت و حتی شرارت بعضی از گروههای نسل جوان و نبودن تربیت صحیح خانوادگی و مدرسه‌ای و بدبینی‌ها و شرارت‌های مذکور دست بدست هم داده و دو صف متخاصم از معلم و محصل بوجود آورده است . هر چند بین معلمان و بخصوص معلمان جوانی که تازه بشغل معلمی می‌پردازند ام از دبیر یا استاد عده‌ای از شرافتمندترین و در عین حال انسان‌ترین معلم‌ها وجود دارند که بعد از آموزش جوانان نزدیک بوده و با آنها دوستانه و آنطوریکه باید رفتار میکنند ، اما محصل این‌ها را بحساب مدرسه و دانشگاه نمیگذارد و برای آنها پرونده علیه‌دست میکند و آنها را از خود تلقی میکند . علاوه معلمان که واقعا به شرافت و طبیعت کار مقدس معلمی پی برده باشند چون در این دستگاه کذائی قرار دارند نمیتوانند محبوب محصلین باشند . بعنوان مثال جزئی از اصول تربیتی خودمان را در مدارس و دانشگاه در نظر میگیریم تا معلوم شود معلمی که واقعا معلم و پداگوگ نیز باشد بمناسبت ضرورت پیروی از

مقررات حاکمه نمیتواند شکاف عمیق بین معلم و محصل را از بین بردارد.

موظف به‌دزدی و دزدگیری :

درآموزشگاه (بمعنی اعم از دانشگاه و دبیرستان) محصل موظف بدرس خواندن و معلم موظف به‌یاددادن است همینطور در امتحانات گویا محصل موظف به‌تقلب و معلم یا دستگاه تربیتی موظف به‌جلوگیری از تقلب است. هرکس اوضاع مدارس را میشناسد این واقعیت را انکار نمیکند که روش امتحانات و سایر اصول تربیتی ما متدرجاً چنان محیط یا آتمسفری بوجود آورده است که گوئی درموقع امتحانات تقلب و دزدی و دزدبگیری اصل مسلم میباشد که اولی وظیفه محصل و دومی وظیفه معلم است. وقتیکه نمره امتحان باشخاص داده نمیشود بلکه بورقه داده میشود جوانان خیابان گرد سینمارو که در این صفحات بحث از آنها است چه لزومی دارد تمام سال را درس بخوانند. او ول میگردد و فقط درموقع امتحان سعی میکند که يك ورقه صحیح یا جواب صحیح تهیه کند. با فساد ورشوه‌خواری که متأسفانه وجود دارد این کار امکان پذیر است و بهمین مناسبت انرژی و هوش و ذکاوت عده‌ای از جوانان ما عوض مصروف‌شدن برای تحصیل دانش و صنعت مصروف اختراع وسائل تقلب میگردد. در امریکا و شوروی محصلین موشک و ماه مصنوعی میسازند در ایران ما نیز اختراعاتی برای تقلب در امتحان کشف کرده‌اند. این تکنیک تقلب و تهیه جواب سؤال باندازه‌ای تکمیل شده و تاحدود هنر و صنعت رسیده که انسان یقین حاصل میکند که جوانان ما ذوق و استعداد دارند اما این ذوق و هوش و ذکاوت در غیرماوضع له صرف میشود. شما وقتی از یک‌عده درست پذیرائی میکنید مراقبی برای دزدی نکردن نمیگمارید زیرا اصل بر این است که دزدی نمیشود. درموقع امتحانات با خشن‌ترین وموهن‌ترین وضعی دستگاه تربیتی ما کلیه محصلین را بدون استثناء مورد تهمت و سوءظن قرار میدهد. اصل بر اینست که همه دزد و متقلب‌اند. در امتحانات وغیر آن شخصیت جوانان ما متأسفانه مورد احترام اغلب معلمان و مدرسه نیست. برای عده‌ای که متأسفانه در صف معلمان یا مدیران و ناظران قرار گرفته‌اند شکستن شخصیت جوانان بمنزله بزرگترین وظیفه معلمی تلقی میشود. حتی بعضی‌ها کلمات رکیک و فحش و ناسزا تکیه کلامشان است رسم معمول مدارس ما اینست که در تمام مدت سال محصلین معلمین را اذیت میکنند و موقع انتقام معلمان سرامتحان است. از جمله تفریحات محصلین اینست که بطور ناشناس به معلم یا مدیر تلفن کرده با او سربرس میگذارند و یا فحش می‌دهند. اینها واقعیاتی است که انکار آنها نشان معلم را بالا میبرد و نه دزدی را دوا میکند. همانطور که گفته شد البته استثناهای زیادی وجود دارد. اما رفته رفته اصل این شده است که معلم و متعلم در دو اردوگاه متخاصم قرار دارند.

بخطا اکثریت شرافتمند :

يك رسم مبتذل در کشور ما اینست که اگر نویسنده‌ای یا ناطقی یا نماینده مجلسی مثلاً

بمناسبت علاقه بدادگستری از بعضی قضات انتقاد و یا بمناسبت علاقه بارتش از امور آن انتقادی بمنظور اصلاح بعمل آورد و یا مانند مجله ما بمناسبت علاقه به مطبوعات از بعضی مدیران و نویسندگان انتقاد کند و یا بمناسبت علاقه بسرنوشت نسل جوان و معلمان و فرهنگیان از آنها انتقاد کند فوراً اتهامات شروع میشود که آقا قضات ما مردمان شریفی هستند و یا علاقه بارتش و آرتشیان بمنزله توهین بآنها تلقی میشود و یا گفته میشود که «شمشیر انتقاد» بر علیه مطبوعات کشیده شده و یا باصورت حق بجانب بوکالت از طرف طبقه زحمتکش و محروم معلمان از شرافت ذاتی آنها بحث بعمل میآید.

من برای جلوگیری از اینگونه انتقادات مبتذل عرض میکنم که این جانب خود معلم هستم و ایمان قطعی دارم که اکثریت نزدیک به تمام معلمان مانند قضات و افسران و یا جوانان که در اینجا مورد انتقاد قرار گرفته اند مردمان شریف و بعضاً محروم نیز هستند. اما درست بمناسبت اینکه آنها مردمان شریفی هستند و بآنها علاقه داریم این واقعیات را گفته و انتقادات را بعمل میآوریم که با اصلاح کردن اصول اجازه ندهیم عدهای ناباب دستگاه را خراب و بدنام کنند. زیرا یک سلسله اصول غلط باضافه عده معدود افراد ناباب در این و یا آن وزارتخانه و موسسه موجب میشوند که حتی از وجود آن اکثریت شرافتمند نیز نتوان استفاده صحیح و کامل کرد. البته محرک این نوع طرفداریهای مبتذل همان معدود ناباب هستند که بنام اکثریت شرافتمند سعی میکنند با ارباب و اتهام موقعیت ممتاز و نامشروع خود را حفظ و ادامه دهند.

معلم و سرنوشت نسل جوان و آینده ایران:

فن براون متخصص آلمانی موشک امریکا اخیراً گفته است عنقریب کرات و سیارات مصنوعی کره زمین و خود ما را احاطه خواهند کرد خلاق این کرات آسمانی که بزمین حکومت خواهند کرد خالق زمین و آسمان نخواهند بود بلکه باعلامت داس و چکش زمین خواهند بود. فن براون سوت و یا علامت خطر را کشیده است و با امریکا خطاب میکند که در کشوری که برای اکثرسها بیشتر اهمیت قائل باشند تا برای دانشمندان چگونه بآینده امیدوار خواهند بود. وقتی کرات با علامت داس و چکش ما را احاطه کردند درحالیکه کشوری مانند امریکا نگران آنست وضع ما چه خواهد بود؟ دیگر در آروز نه باداد و فریاد رادیوئی و نه با آخوندبازی (منظور ما از آخوندبازی علمای اعلام واقعی نیستند) نمیتوان جلوی کمونیسم را گرفت. فقط یک نسل دانشمند و باسجیه و فداکار که روح زمان را درک کرده و جامعه را علمی اداره کند میتواند بکمک سایر ملل آزاد در مقابل این خطر استقلال خود را حفظ کند. من از مسئولین امور کشوری و اجتماعی و فرهنگی سوال میکنم آیا در مدارس ما نسلی که باید بآن خطر مواجه شود تربیت میشود یا نسلی که طعمه آن خواهد شد؟

اواخر دهستان و بخصوص دوران دبیرستان مصادف با سنینی از عمر نسل جوان است که در آن سالها روحیات و سجایای جوانان شکل میگیرد و از لحاظ شخصیت آینده آنان و سرنوشت آینده ایران این سنین جوانی اهمیت اساسی دارد.

آیا نسل جوان ما روحیات و سجایای خورا از خانواده و یا از مدرسه دریافت میکند؟ آیا جوانان ما در این سنین عمر معلم و استاد و دانشمند را نمونه و سرمشق زندگی خود قرار میدهند؟ بروید اطرافهای پسران و دختران دبستانی و دبیرستانی را به بینید که عکس‌های الویس پرسلی‌ها و بریزیت باردوها دیوارها را نقاشی کرده‌است یا عکس معلمان و استادان و دانشمندان؟ نگارنده تا حالا در تهران چائی را ندیده‌ام که عکس دانشمندان بزرگ جهان را برافروشدند اما در طول خیابانها و میدانهای معدودی که محل گردش و زندگی نسل جوان است دکه‌های متعددی دیده‌ام که عکس باصطلاح هنرمندان بی‌هنر را می‌فروشد و مشتریهای فراوانی از جوانان دارند.

من مدعی هستم و هر مشاهده‌کننده با انصاف و واردی نیز تصدیق خواهد کرد که خانواده و مدرسه امروز ما تسلط و تأثیری در نسل جوان ندارند. آنها روحیات و افکار و سجایای خود را در سپینماها سرگذرها و خیابانها از کسانتی و از محیط‌هایی اخذ میکنند که روح و جسم الویس پرسلی‌ها و بریزیت باردوها بآن محیط مسلط است و حکومت میکند. بآینده کنسوری فکر کنید که عکس فن براون‌ها برای آنان مجهول باشد اما عکس بریزیت باردوها زینت در دیوار و خیابانها. من در اینجا درصدد تشریح محرومیت‌ها و حق و وظیفه معلمان نیستم اما بمناسبت تأثیر اساسی که معلم در تربیت و سرنوشت نسل جوان و نسل‌های آینده دارد بطور خلاصه اشاره میکنم: اگر بناست که نسل‌های آینده در مقابل خطرات حتمی بتوانند مقاومت کنند، اگر بناست تمدن و ملت باستانی ایران محو و نابود نشود باید بفکر تربیت معلم بود و شکاف عمیقی را که معلم امروز را از محصل امروز جدا میکند پر کرد. باین منظور باید اقدامات جدی برای تربیت معلمان موجود و آینده بکار برد. باید شرایط مادی و معنوی برای استخدام معلم رانوعی قرارداد که زبده‌ترین و با استعدادترین افراد به آموزشگاههای تربیت معلم رو آورند نه اینکه از همه جا رانده و مانده‌ها به دانشسرایعالی بروند. دانشسراهای مقدمه‌مانی در چه حالی هستند؟ برای معلمان حاضر بوسیله برجسته‌ترین استادان تعلیم و تربیت ایرانی و خارجی باید سخنرانیها و کلاسهای مخصوص و راهنمائیهای عملی تأسیس کرد. خیلی از معلمان خیال میکنند اصول تعلیم و تربیت صحیح یک مسئله نظری است و ویلا اقل در ایران قابل اجرا نیست. باید یک نهضت اصیل تربیتی مدرن بوجود آورد و موانع را از پیش پا برداشت. باید شرائطی بوجود آورد که آموزگار و معلم خسته و کوفته و وامانده نباشد و حتی بیشتر از محصلین در انتظار خوردن زنگ و رهائی از جهنم کلاس نباشد. باید زندگی او نوعی تأمین شود و عده شاگردان کلاسها نوعی انتخاب شود که معلم بتواند بر روحیه کلاس مسلط باشد و اخلاق و سجایا و روحیه آنها را تحت تأثیر قرار دهد. معلم امروز باید با تمام شئون جامعه تماس داشته باشد. مشکلات زندگی اجتماعی را بشناسد نه اینکه معلم نسبت بجامعه‌ای که در آن زندگی میکند اجنبی باشد. چرا باشگاه و یا باشگاه‌هایی مخصوص آموزگاران و دبیران نداریم؟ چرا رجال و دانشمندان و شخصیت‌های برجسته کشور با آموزگاران و دبیران تماس نداشته باشند چرا شخصیت معلم نباید از شخصیت باصطلاح هنرمندان بالاتر باشد؟ نقطه ضعف

تمام مردان و زنان ، فرزندان و جگرگوشه های آنهاست . اگر به سرنوشت کشور علاقه ندارید لاقلاً برای خاطر فرزندانتان باین امور بیاندیشید . البته خواهید گفت - فرزندان آنها در اروپا تربیت میشوند . (یکی از کارمندان عالیرتبه فرهنگ لیستی درست کرده است و نشان میدهد که فرزندان کلیه مسئولین درجه اول فرهنگ از وزیر گرفته تا پائین تر فرزندان کوچکشان نیز در اروپا تحصیل میکنند) .

گفتیم که پدران و مادران یا بمناسبت عقب مانده بودن فکرشان و یا بمناسبت دیگر نمیتوانند عامل موثری در پرورش روحیات و سجایا و نهاد فرزندانشان باشند . اقدام برای تأثیر در پدران و مادران خیلی مشکل است . اما سعی و کوشش برای آماده کردن معلمان برای ایجاد یک محیط تربیتی موثر و جدی و نیرومند در مدارس کار خیلی مشکلی نیست . اگر نسل جوان ما شکل یافتن روح و فکر و سجایا و نهاد خود را از محیط مدرسه نگیرد و در محیط هائی که هم اکنون تحت تأثیر آنهاست و از آنها اینجا بحث خواهیم کرد باقی بماند امیدی بآینده این کشور نمیتوان داشت . ما محکوم باین هستیم که بفکر نسل جوان و مرئیان آنها باشیم .

«محیط» تربیتی جوانان : دسته ها و دارودسته ها :

پس از برجیده شدن بساط احزاب و جمعیت های سیاسی ، که هم در قسمت مطلوب وهم در قسمت نامطلوب ملجاء و پناهگاهی برای جوانان بود و بخصوص پس از اینکه اقدامات نیروی انتظامی شکاف موجود بین آنان و جامعه را بعداً کتر رسانید پس از برقرار شدن آرامش ، جوانان خود را در خلاء بی مانندی یافتند . یأس و نومیدی شکست برای عده ای و سقوط و ورشکستگی که در نتیجه خیانت رهبرانی که از خارج الهام میگرفتند از طرف دیگر موجب شد که برای فرار از این سکوت و خلاء کشنده عده ای از جوانان و روشنفکران بمخدرات و مسکرات پناهنده شوند و بمغازه های مشروب فروشی از ساعت هفت ببعده رونق و شوری بخشند . اما این مغازه ها به تنهایی کافی نبود بخصوص برای جوانان نوحاسته ای که کم کم از آغوش خانواده به خیابانها و به محیط شهر تهران راه میافتند پاتوقهای ارزان و مناسبی لازم بود . کم کم این احتیاج ضروری ، خارج از ممیزی خانواده و مدرسه و جامعه بدست خود جوانان و عده ای از افرادی که پیش کسوت تلقی میشدند بوجود آمد . بعنوان مثال میتوان گفت که فعلاً از دروازه دولت تادانشگاه تهران بیشتر از بیست مرکز در چهارراه ها و سرگذرهای شاهرضا وجود دارد که در آنجا ها دسته ها و یادارودسته هائی از جوانان بوجود آمده است . متدرجاً این دسته های کوچک و یادارودسته های بزرگ سنن و مقررات ننوشته ای را قبول کرده اند . سلسله مراتبی دارند و پیش کسوت و یابیش کسوتانی مسئول راهنمایی و حمایت این دسته ها و یادارودسته اند .

پهلوانان و قهرمانان و یاجاقو کشان سابق که حالا غلاف کرده اند مقام پیش کسوتی این پاتوقهای سرگذر را درید قدرت خود دارند . حوزه فعالیت هر دسته و یادارودسته محدود و معین است . قبول اعضاء و اخراج آنها مطابق قوانین و سنن ننوشته که زود بوجود آمده اند اجرا

میشود. در بعضی از موارد برای پیش‌کسوت که گاهی یک قهرمان ایران و یاجانه‌ی رشته‌ای از رشته‌های ورزش است یک صندلی نیز در سرگذرگذاشته می‌شود بخصوص عصرها و اول شب پاتوق دائر می‌شود. مهمترین احتیاج این دسته‌ها و دارودسته‌ها احتیاجات جنسی است که در مراحل فقط در حدود نظریاتی است تا رشد و تکامل و توسعه خود را با طول زمان و سن اعضاء به پیماید. به همین مناسبت پیش‌کسوت مرکز دسته و با دارو دسته را باید نوعی انتخاب کند که با اصطلاح خودشان «دید» داشته باشد. منظور از داشتن «دید» اینست که مرکز دسته باید نزدیک سینما و پانصد و سی و دو دخترانه و یا گردشگاهی باشد که نیاز دیده بازی اعضاء دسته را ارضا کند. بعضی از پیش‌کسوتان مثلاً دبیر دبیرستانهای دخترانه هستند و علاوه بر این بعقیده خودشان اکسیستانسالیست! تشریف دارند این دارودسته‌ها از باروتقو ترین نوع خودمیباشند زیرا اعضاء ذکور این دارودسته‌ها از اعیان و اشراف زادگان اند و چندین اتومبیل در اختیار دارند و وسعت میدان «دید» آنها گسترده تر است. پیش‌کسوتی که دبیرمدارس دخترانه‌است میتواند در مواقع عادی مخصوصاً در آستانه امتحانات کمک‌های موثری برای توسعه میدان «دید» اعضاء جوان و ثروتمند بکند.

این دسته‌ها یا دارودسته‌ها بدون داشتن برنامه تحصیلی نوشته شده تعلیماتی را اخذ میکنند. مهمترین مرکز تعلیمات سمعی و بصری آنها در سینماهاست و از بعضی رنگین‌نامه‌ها و رمانهای سهل‌الهمض مناسب تعلیمات تئوریک خود را دریافت میدارند. ارضاء احتیاجات جنسی در مراحل مختلف آن از نظر بازی تا حد اعلاى آن در مرکز ثقل تعلیمات دسته‌هاست. آنچه در سینماها و رنگین‌نامه‌ها آموخته می‌شود سعی و کوشش بیهوده می‌شود که در ضمن عمل بکار ببندند. عدم موفقیت کامل در تطبیق تئوری با عمل آن اضرافها و عقده‌هایی را بوجود می‌آورد که از مختصات این دوره است. دسته‌ها و دارودسته‌ها اعضاء دختر ندارند اما بزرگترین هدف آنها اینست که اعضاء پسر هرچه بیشتر بتوانند رابطه با دختران ایجاد کنند. بنابراین جنس لطیف نیز بالاخره از تعلیمات و تلقینات این دارودسته‌ها محروم نمی‌ماند. در دبیرستانهای بزرگ و کوچک فراکسیونهایی بر حسب اهمیت و وسعت دارودسته‌ها بوجود می‌آید. صرف‌نظر از سرگذرها و سینماها و سرپل تخریش مدارس بهترین میدان فعالیت این مکتب‌های سرگذر هستند. صرف‌نظر از «محیطی» که در مدارس دستگاه فرهنگی بوجود می‌آورد در مدارس و بخصوص دبیرستانها یک «محیط» تربیتی مستقل از وزارت فرهنگ و پدران و ناظران و معلمان بوجود می‌آید. این «محیط» تربیتی که ساخته و پرداخته خود جوانهاست خیلی نیرومندتر از «محیط» تربیتی است که وزارت فرهنگ باید آنرا بوجود آورد. رؤسور حقیقی این محیط مستقل در مدارس همان دسته‌ها هستند. تعلیمات دسته البته فقط منحصر به مسائل جنسی نیست، در این محیط درباره مدارس و برنامه‌ها و امتحانات و بالاخره در کلیات مسائل سیاسی نیز قضاوت‌های مخصوص وسطی بعمل می‌آید و در هر حال از هر آنچه که مثبت و سازنده باشد گریزان هستند و تمام تاسیسات اجتماعی‌را

بحق ویا ناحق محکوم میدانند . بالاخره دارای یک فلسفه زندگی خاصی هستند که از حدود زندگی و خوشگذرانی آبی و مادی هرگز تجاوز نمیکند و باصطلاح «الکی خوش» هستند. روابط بین اعضاء و پیش کسوتان خیلی صمیمانه و در عین حال جوانمردانه است . « معرفت داری» و «بی معرفتی» تکیه کلام آنهاست .

بهمین مناسبت تعلیمات این مراکز تربیتی ابداعی نیست بلکه بآنها عرضه میشود و تعلیمات سمعی و بصری سینماها و رنگین نامهاها و مضامینها و موانسه های خصوصی و تلقینات دوستانه جمعیت باسانی از طرف اعضاء پذیرفته میشود .

درحقیقت درضمن ماهها وسالها تعلیمات این مکتب از طرف جوانها هضم میشود و افکار و روحیات و سجایای آنها را در حساس ترین دوره روانشناسی بدون اجبار خارجی و تحمیلی صمیمانه شکل میدهد . آنچه را در قسمت محدود شاهرضا ذکر کردیم از طرفین که رفته رفته با دور شدن از مرکز شهر رقیق تر میشود امتداد دهید وعده داروندها را بطور تقریبی حساب کنید ضرب در عده خیابانهای بزرگ شهر کنید بعد بطور تقریبی عده زیاد خیابانهای کوچک و سرگذرها و محلها را فیز حساب کرده و در شماره دسته ها و داروندها که متشکل میشود ضرب کنید و مجموعه شبکه بزرگ این مراکز یا «محیط» های تربیتی را در نظر بگیرید و اطمینان داشته باشید که تعلیمات فرزندان دلبنده شما اگر بمدرسه نیز راه یافته باشند دراین مراکز مستقل از خانواده و مدرسه تکامل مییابد . هرچند این داروندها از هم مستقل اند و اتونومی دارند معذالک رابطه اینها در خیابانها و درفراکسیون های مدارس و مراکز ورزش برقرار میشود و درعین داشتن اتونومی از لحاظ تعلیمات و تشکیلات و سنن و رسوم و آدابی که خودبخود در زیر مقتضیات مشابه روئیده است با همدیگر وجه مشترك دارند .

اگر پدر و مادر امروز از اخلاق و سجایا و یا بی سببیه گی های فرزندان خود شاکمی و عصبانی هستند و اثری از خانواده خود در روحیات فرزندان خود نمی بینند اگر معلم و استاد هائی که به پرسش آنها از طرف جوانان داده میشود افکار خود را باز نمی شناسند و عصبانی شده و از خود بیخود میشوند ، باید متوجه باشند که نسل جوان روح و فکر خود را در محیطی خارج از ممیزی و دید آنها اخذ میکند و بطور نهائی بخود شکل میگیرد . (یکی از مدیران مدرسه مادر طفلی را احضار و باو اخطار میکند که فرزند او در مدرسه دزدی میکند مواظب او باشد . مادر طفل گریه میکند و قسم میخورد که طفل او در خانه دزدی بلد نبود . مدیر مدرسه با انصاف باو تسکین میدهد و میگوید صحیح است او دزدی را در مدرسه یاد گرفته است) عده شاگردها زیاد است و معلم خسته و خراب و کوفته . ما و معلمان بچه هارا تربیت نمیکنیم . هرکدام از آنها که صفت بدی دارد دیگران از او یاد میگیرند و ما قادر باداره کردن آنها نیستیم . اگر بفرزندان و آینده ایران علاقه داریم باید هرچه زودتر محیط تربیتی را از گوشه خیابانها دو باره پخانواده ها و بخصوص بمدارس منتقل ساخت ، اینکار چطور امکان پذیراست؟

پیشنادهای ما :

نسل جوان و مسائل بزرگ زمان

ما در اینجا از نقاط ضعف جوانان بحث کردیم بخصوص آنهاییکه دوره دبیرستان را طی میکنند. اما در جنب این جوانان و نقاط ضعفشان که مولود محیط زندگی اجتماعی آنان است جوانان ایران بطور کلی استعداد زیادی برای درک روح زمان و مسائل بزرگی که عصر آنها طرح کرده دارا هستند. امواج رادیو و پرده سینما در عین داشتن مفاسدی، چشم آنها را، روح بی اندازه حساس آنها را بچوانب مختلف مسائل مهم زمان باز کرده است. تضاد و اختلافی که بین خانواده و مدرسه از طرفی و جوانان از طرف دیگر وجود دارد و از آن بحث کردیم مانند هر دوره تاریخی که این تضاد و اختلاف پیش میآید علامت و نشانه لزوم یک تحول عمیق اجتماعی است. حتی آن جوان ساده و سطحی و خوشگذران متوجه شده است که این زندگی کهنه و پوسیده قابل دوام نیست. آنها در پی اشکال نوین زندگی هستند. در جنب جوانانی که ما از آنها در این سطور بحث کردیم عده دیگری در دانشگاه هستند و یا تازه آنها را ترک گفته اند که در گذشته برای ایده آل بزرگ اجتماعی جنگیده اند. اعم از آنها که راه اشتباه می رفتند و یا آنها نیکه راه صحیح را می پیمودند و اینها دچار شکست و آنها دچار ورشکستگی شدند در هر حال همانطور که روانشناسی سنین جوانی تقاضا دارد، بخصوص در دوره های انتقالی که ضرورت تحول تاریخی محسوس است، آنان با شجاعت تام مساعی خود را برای شکستن اشکال قدیمی و برای ساختن اشکال نوین اجتماعی بکار بردند. اگر ما بخواهیم ایران و سرنوشت آینده آنرا از نظر دور نداریم، اگر بخواهیم ایرانی بسازیم که امواج تبلیغات و حملات دشمن وارد کند و با استفاده از موقعیت بین المللی مشعلی را که در طی هزاران سال از نسلهای گذشته گرفته به نسلهای آینده تحویل دهد باید از انرژی نسل جوان برای ساختن جامعه نوین حداکثر استفاده را بکنیم.

تربیت نسل جوان علاوه بر اینکه علم هست هنری نیز هست. خانواده و مدرسه حتی در صورتیکه بتوانند بوظایف خود عمل کنند، تنها عوامل مؤثر تربیت نمیباشند. زندگی اجتماعی خارج از خانواده و مدرسه تأثیر اساسی در تشکیل روح و فکر نسل جوان دارد. تولستوی در ضمن مطالعات و آزمایشهای تربیتی خود سفر درازی بهمین منظور بکشورهای اروپائی کرد. او در باره ملت فرانسه میگفت اگر از روی مدارس بخواهیم درباره ملت فرانسه قضاوت کنیم باید ملتی بی هوش و کند و بی تربیت باشد اما عملاً ملت فرانسه باهوش و با تربیت و با فرهنگ است. تولستوی استنتاج میکند که تربیت واقعی ملت فرانسه آنروز در محیط خارج از مدرسه در تئاترها و کنفرانسها و مجامع خصوصی و عمومی فرهنگی و در دنیای مطبوعات

وادبیات خارج از مدرسه و در سالنها بوجود میآمده است. آنچه در ایران چندسال اخیر در خارج از خانواده و مدرسه که این دومردود نسل جوان است بآنها عرضه میشود همان دستها و دارودستهها باضافه مبتذلترین فیلمهایی است که در جهان امروز ساخته میشود و غربال شده و نخاله‌های آن با پنجا میآید باضافه مقداری رنگین‌نامه‌ها و رمانهای کذائی.

گفتیم اختلاف بین معلم و محصل یا بین خانواده و فرزند ان علامت و نشانه بزرگ لزوم تحول اجتماعی است، همواره در طی تاریخ هر وقت در آستانه انقلابی بودند بین دو نسل گذشته و حاضر تضاد وجود داشته است. نسل جوان تمام کشورهای آسیا و آفریقا تشنه این تحول تاریخی است. اگر بدون تعارف و ظاهر سازی این امکانات را ما بآنها ندهیم هستند عده‌ای که با الهام گرفتن از بیگانه این امکان، این فورمول یا ایده تئولوژی را بآنها عرضه خواهند داشت. نسل جوان هم تشنه آن جامعه آن ایده تئولوژی، آن مکتب و فورمول است که وجهه زندگی را تغییر دهد و این نسل و نسلهای آینده را آماده زندگی و مقاومت در مقابل امواج سهمگین زمان سازد.

دنیای امروز از تجهیز فکر و نیروی جوانان برای ساختن جامعه نو استفاده‌های بزرگی کرده است. کلیه انقلابات بزرگ و جنبشهای عظیم زمان حاضر از سازمانهای جوانان سرچشمه گرفته است که با داشتن ایده‌آلهای بزرگ کارهای بزرگی انجام داده‌اند. نگارنده بطور بمناسبتی در يك كنگره جهانی جوانان که بلافاصله بعد از جنگ اخیر در لندن تشکیل شده بود شرکت کردم. در آنجا بحث از این بود که همانطور که در طی این جنگ جوانان اعم از دختر و پسر در میدان نبرد و در قلمرو نهضت مقاومت «وظیفه» خود را بهتر از تمام نیروهای جامعه انجام دادند باید در دوره ساختمان و ساختن جامعه نوین نیز مسئولیت بیشتری را بعهده بگیرند. در این كنگره نمایندگان کلیه سازمانهای جوانان جهان حاضر بودند. هر چند ما هدف و توسعه طلبی کمونیسم شوروی مخالف هستیم اما این موضوع مانع از این نیست که کار و کوشش و سازمان دادن بی‌مانند آنها و بخصوص تجهیز فکر و انرژی نسل جوان آنها را بادیده اعجاب و انصاف ننگریم و عبرت نگیریم. در آن كنگره نمایندگان آن نسل جوان اعم از دختر و پسر که در ستالینگراد و در کارخانه تراکتورسازی آنجا يك خط دفاعی تسخیر ناپذیری بوجود آورده بودند با سینه‌های درخشان از مدالهای افتخار مشاهده میشدند. آنها در مقابل امواج سهمگین و مخرب ارتش هیتلری که تمام منابع اروپا و روسیه را در پشت سر داشت چنان سد محکمی بوجود آورده بودند که سرنوشت جنگ را لاقط در روسیه تغییر داد. در ده سال پیش از آن ماکسیم گورکی انرژی نسل جوانی را باحماسه سروده بود که پدران همین نسل مدافع و مقاوم و بالاخره مهاجم بودند آنها در محل فعلی کارخانه تراکتور سازی ستالینگراد از يك میدان وسیع و خالی و از توده‌های درهم و برهم آهن و فولاد و سیمان در مدت کمی يك کارخانه تراکتورسازی وسیعی بوجود آورده بودند که خلق و ابداع آن در این زمان کوتاه‌تنها از معجزه تجهیز انرژی نسل جوان انقلابی امکان پذیر بود. امروز هم

پسران و دختران جوان نسلی که از ستالینگراد دفاع کرد بود صحاری لمیزرع بزرگی را که بساحت چند کشور اروپایی است زنده و سبز و خرم میکنند. این سه نسل جوان یعنی پسران پربروز که پدران دیروز شده بودند و پسران و دختران امروز را بوجود آورده‌اند با هم هماهنگ‌اند. اختلافی و تضادی بین آنها نیست و همه از يك فكر انقلابی سیراب‌اند و برای ساختن يك جامعه نوین و مدرن پیش میرفتند و میروند.

در آن کنگره يك نماینده از سازمانهای جوان آلمان نیز حضور داشت، نماینده جوانانی که باتجهیز شدن فکر و نیروی آنها هیتلر قادر شده بود در هر روز کشوری تسخیر کند و ایده‌آل قدیمی اروپای واحد را تحقق بخشد و آنرا باتجهیز انرژی جوانان بایک دیوار اتلانتیک که بنظر غیرقابل تسخیر میرسید محصور دارد. در آن کنگره دختران و پسران فرانسوی نیز حاضر بودند که بافاداکاری و از خودگذشتگی با ایجاد نهضت مقاومت نژ تسخیر ناپذیر هیتلری را از داخله آن منقجر کرده بودند. چرچیل در یادداشتهای خود از آن لحظات تاریخی صحبت میکند که نه تنها سرنوشت ملت انگلیس بلکه سرنوشت جهانی که آزاد یا اسیر زندگی کند بستگی به شجاعت و کاردانی و از خودگذشتگی و دانش يك عده جوان داشت که هواپیماهای «سپیت‌فایر» را راهنمایی میکردند. بهمین مناسبت بود که حتی پیش از خاتمه یافتن آتش جنگ فکر چرچیل با تربیت نسل جوان مشغول شده بود و در جنب‌اشغالات جنگی توجه زیادی بترتیب نسلهای جوان و آینده داشت و اعلام کرده بود که سرنوشت و آینده ملل بستگی تام و تمام پیروزی نسل جوانی دارد که تربیت آنها «کامل» باشد. اعجازی را که رژیم هیتلر و شوروی بوجود آورد و مال دیگر نیز خواه و ناخواه از آنها پیروی کردند در نتیجه القاء يك فكر انقلابی در نسل جوان بود که در آلمان سه مرحله از سازمان و در شوروی سازمان کمسومول حامل آن فكر انقلابی است.

علاوه بر اصلاح وضع خانواده و بخصوص مدرسه در خارج از مدرسه در جامعه بزرگ باید يك نهضت فکری و اجتماعی مستقلی بوجود آید که قسمتهای مهمی از رهبری و راهنمایی فکر جوانان را بعهده بگیرد. مسأله جوانان و تربیت آنان را مستقل از مسائل اجتماعی نمیتوان حل کرد. هدف آموزش و پرورش غیر از آماده کردن آنان برای هدف جامعه بزرگ چیز دیگر نیست. حتی مریدان يك جامعه باثباتی مانند انگلستان گفته‌اند که اگر ما يك تربیت و ایده‌آل متناسب با اوضاع زمان بجوانان عرضه نکنیم دیگران اینکار را میکنند. یکی از رجال باحسن نیت هیئت حاکمه در موقع بحث و مذاکره بنویسنده سطور گفت ما باشما در مبارزه ضد کمونیستی وجه مشترك داریم جواب دادم که در این مورد نیز وجه مشترك نداریم زیرا مبارزه ضد کمونیستی برای شما هدف است و چیزی برای جانشین کردن آن بجای کمونیسم عرضه نمیکند. اما ما يك هدف اجتماعی مشخص داریم و در راه مبارزه برای رسیدن بآن هدف با دو مشکل روبرو هستیم یکی مبارزه عملی با کهنه‌ها و پوسیده‌های مربوط بگذشته و دیگری مبارزه علمی و تئوریک با کمونیسم که فکر جوانها و روشفکران و زحمتکشان را در خدمت هدفهای اجنبی نتواند قرار دهد.

مکتب و جنبشی را که ما پیشنهاد میکنیم در نمونه اروپائی اش شبیه آن ایده آل سوسیال دموکراسی است که در کشور های اسکانندیناوی و فنلاند و کم و بیش در حزب کارگر انگلستان تجسم یافته و در نمونه آسیائی اش در هند و کم و بیش در برمه ظاهر شده است . البته مقتضیات ملی و محلی باید در شکل ایرانی آن ملحوظ شود . چون درباره لزوم يك ایده نولوژی یا مکتب برای رفورم های اجتماعی در این نشریات بقدر کافی در گذشته بحث شده دیگر احتیاج بتکرار وجود ندارد .

اما نکته ای را که توجه دقیق و عمیق بآنرا لازم میدانیم توجه بشخصیت زنان و بخصوص دختران جوان است .

حقوق اجتماعی و ارزشهای انسانی دختران :

بطور کلی زنان کشور ما هنوز اعضاء متساوی الحقوق جامعه نیستند . حتی در مواردی که از لحاظ فرضی حقوقی برای آنان قائل شده ایم در عمل شرایط و امکاناتی استفاده از آن حقوق برای آنها فراهم نشده است . دختران جوان مانند سایر اعضاء نسل جوان به حق و وظیفه و شخصیت خود طبیعتاً علاقه داشته و در آن باره حساس هستند . حتی آن عده از دختران که در شرایط حاضر «لوس و نتر» بار آمده اند و از خودشان يك عروسک بی روح و بی فکر درست میکنند در صورت عرضه شدن موقعیتی بآنان که بشخصیت و بحقوق و باستعداد ها و ارزشهای انسانی خود پی ببرند بدون شك با ایمان و علاقه زیاد از آن استفاده کرده و راهی کاملاً متمایز از آنچه ناچار انتخاب کرده اند و یا راهی که ناچار بآن دچار شده اند انتخاب خواهند کرد .

نمایان ترین دلیل ، آزمایشی است که در بصوبه قدرت حزب توده بعمل آمد وسیلی از دختران و حتی دختران اعیان و اشرافی که دشمن شماره يك کمونیسم بودند بسوی حزب توده رو آوردند ، امروز هم اگر مقامی یا سازمانی دختران جوان را متوجه حقوق و ارزشهای انسانی خود سازد و بآنها میدان دهد که شخصیت خود را از لحاظ فکری و اجتماعی نشان دهند بی شك استقبال بیمانندی از آن خواهند کرد و از اینکه از خودشان عروسکهای بی فکر درست کنند اجتناب خواهند ورزید . آنها بای بردن بارزهای انسانی و حقوق اجتماعی خود از امکانهائی که هم اکنون موجود است استفاده بیشتری کرده و عوض اینکه ندانسته مخرب اخلاق جوانان باشند يك عامل مؤثر در تهذیب اخلاق و تجهیز نیروهای نسل جوان خواهند گردید . خلاصه میکنیم :

برای اینکه پرورش و شکل یافتن روحیه و سجایای نسل جوان را از گوشه و کنار خیابانها و سینماها و رنگین نامه های هفتگی و مراکزی که در زیر ممیزی هیچ مقام صلاحیتدار نیستند حتی الامکان بطرف خانواده بخصوص بطرف مدرسه و مراکز صلاحیتدار سوق داد لازم است که اولاً يك ایده آل اجتماعی اصیل بجوانان و مرپیان آنها عرضه شود . آنها باید با مسائل بزرگ زمان معاصر و تحولات و تغییرات فکر بشری آشنا شوند و مسئولیت و وظیفه خود را در ساختن آینده و در چارچوب رشد و توسعه و ترقی اجتماعی درك کنند . ثانیاً باید توجه

خاصی به معلمان و مربیان گردد و با تهیه وسائل مادی و معنوی کافی اولاً بهترین نیروها و ارزشهای انسانی بطرف آموزش و پرورش سوق داده شود و ثانیاً برای تربیت بیشتر معلمان حاضر و آشنا کردن آنان بمسائل تربیتی و روانی اقدامات وسیعی بعمل آید. بعنوان مثال باید پرسید چرا بری تمام صنوف در این کشور هرچند بظاهر باشگاه وجود دارد و فقط معلمان هستند که ارداشتن باشگاههای متناسب محروم هستند. باید يك باشگاه مرکزی خیلی وسیع و مجهز در تهران و باشگاه های متناسب در شهرستانها برای معلمان بوجود آید و این باشگاهها تبدیل بمرکز تعلیم و تربیت معلمان گردد و آنها را دائماً در جریان اوضاع اجتماعی و علوم تربیتی نگاهدارد و تماس آنها را برجال و دانشمندان و اساتید تضمین کند. اطلاعات و معلومات علمی و اجتماعی و موقعیت معلم در جامعه باید نوعی باشد که آنها بتوانند يك سلطه اخلاقی و معنوی بدست آورند و احترام نسل جوان و همکاری و همفکری آنها را جلب کنند. مثلاً جای نهایت تعجب و تأسف است که يك مجله آموزش و پرورش که راهنمای واقعی معلم و پدر و مادر باشد وجود ندارد. با اینهمه کمک های فنی و مالی خارجی و داخلی و داشتن ادارات وسیع نگارش و غیره آیا نمی توانستیم دارای يك ارگان آموزش و پرورش باشیم که بفرزاد چاپ کردن عکس رجال و درج کردن بختی نامه ها و اسناد رسمی خالی از معنی يك راهنمای واقعی برای مربیان و پدران و مادران باشد و مسائل مهم تربیتی با زبان ساده و علمی در آن تشریح گردد؟ تأثیر کردن جامعه و دولت در خانواده ها خیلی مشکل تر از تأثیر در معلمان و مربیان است. در دوره تحول و انتقال از يك مرحله کهنه بمرحله تازه خیلی مشکل است که بتوان تمام پدران و مادران را به احتیاجات روحی و فکری و مادی و جنسی جوانان مطابق روشهای نوین آشنا ساخت. اما این کار بوسیله معلمان و مربیان آسانتر است تا بتوان پرورش نسل جوان را بکمک اینها از مراکز بی صلاحیت بجائی که باید و شاید، منتقل ساخت.

نقشه ۵ یا ۷ ساله باید کمیت و کیفیت تربیت نسل جوان را تعیین کند:

برای اجتناب از این هرج و مرج که از طرفی دیپلمه فراوان تولید میکند و از طرف دیگر کمبود از لحاظ افرادی داریم که با تحصیلات کمتر و یا معادل آنچه در متوسطه وقت تلف میکنند ممکن است برای صنعت و کشاورزی تربیت شوند، از این پس باید عده جوانانی که باید بدانشگاه راه یابند و جوانانی که باید در رشته های مختلف صنعت و کشاورزی و امور اداری و پیشه‌وری مشغول شوند از طرف مرکز برنامه گذاری متمرکز تعیین گردد.

مسابقه ورودی بدانشگاه ممکن است تبدیل بمسابقه ورود به دوره دوم دبیرستانهایی گردد که دانشجو را برای دانشگاه آماده میکند و باین ترتیب سه سال وقت عده اضافی، آنهایی که امروز از مسابقه ورودی دانشگاه رد میشوند تلف نشود. بمناسبت رفورم ارضی و توسعه صنایع از قبیل ذوب آهن و غیره احتیاج مبرم به ارتش مجهزی از کارشناسان فنی و صنعتی و اداری و مهندس و کمک مهندس و کارگر ماهر خواهیم داشت که چندی و جونی تربیت شدن آنها را باید يك مرکز کار مطابق نقشه دقیقاً تعیین کند. باین ترتیب مقداری از نارضائی و یأس و نومیدی

آنهایکه امروز در مقابل در دانشگاه بیهوده سالها انتظار می‌کشند کاسته میشود و هر کس مطابق استعداد خود برای کاری که قبلا وسایل ایجاد آن در نظر گرفته شده تربیت میگردد.

ضرورت توجه به احتیاجات جنسی جوانان و هدایت آن

برای غلبه بر بحران خطرناکی که نسل جوان ما در معرض آن قرار دارد علاوه بر این سه موضوع که عبارت از عرضه داشتن يك ایده‌آل اجتماعی و بحریان انداختن بهترین ارزش‌های انسانی در مجرای آموزش و پرورش و داشتن نقشه صحیح برای تربیت کمی و کیفی کادر لازم برای رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی است باید يك سلسله اقدامات بزرگ و کوچکی شود و «مسئله» هائی مورد توجه قرار گرفته و راه حل برای آنها جستجو شود که بعضی از آن مسائل هنوز متأسفانه طرح هم نشده تاچه رسد به پیدا کردن راه حل. قسمت عمده‌ای از بحران مربوط به نسل جوان مربوط به اینست که ما در يك دوره انتقالی یعنی عبور از مرحله کهنه به مرحله تازه زندگی میکنیم. آنهایکه میخواهند تقصیر را مثلا بگردن دوره و زمانه بیاندازند و از فساد ذاتی نسل جوان امروز بحث میکنند و یا همه تقصیر را از نقص سازمانهای عادی فرهنگ میدانند یا مثلا مربوط به بی‌بندوباری ورود فیلم‌های شهوت‌انگیز و مخرب اخلاق و مجلات هفتگی نامتناسب میدانند در اشتباه هستند. البته اغلب این عوامل بحران خطرناک را تقویت میکنند اما علت اصلی آن نیستند بلکه تا حدودی این عوامل نیز مولود این بحران هستند. باین معنی که اگر فیلم‌ها و جزائ هفتگی اینقدر بی‌بندوبار نبودند و سازمانهای عادی کشوری نیز بوظیفه خود عمل میکردند باز هم این بحران خطرناک و «مسئله» های مربوط به تربیت نسل جوان وجود داشت اما البته باین شدت و حدت نبود اما در حال وجود داشت و خطرناک نیز میباشد.

بالاخره نمی‌شود دیوار چینی بدور ایران کشید، مسئله مربوط باینست که وسایل حمل و نقل و وسائل ارتباطات و مبادلات فرهنگی از قبیل هیئت‌هائی که مبادله می‌شوند و یا رادیو و سینما و کتب و مجلات که اوضاع تمدن غرب را منتقل می‌سازند فکر نسل جوان و حتی غیر جوان را بدنیائی متوجه کرده‌است بدون اینکه وسایل و تأسیسات اجتماعی متناسب با آن افکار در کشورهای شبیه کشور ما بوجود آمده باشد. شناختن نظری دنیای تمدن بدون داشتن آن تمدن، بحرانی را بوجود آورده‌است. فقدان نقشه‌های اجتماعی نیز این بحران را خیلی شدیدتر ساخته است. یکی از آن تناقض‌ها که وضع مذکور پیش آورده و مربوط به موضوع بحث ما است اینست که خواهی نخواهی سکنه این کشور و بخصوص نسل جوان، زندگی مدرن امروزه را با وسایل و تأسیسات نوین و گردش‌گاه‌ها و ارتباطات و مناسبات زنان و مردان می‌بینند و کاملاً طبیعی است که نمونه آن نوع زندگی را طالب می‌شوند. یکی از مسائلی که مربوط بهمین موضوع است و بعقیده نگارنده، آن مسأله اصلاً بطور جدی در مراکز صلاحیتدار هرگز طرح هم نشده و طرح شدن آن بمرکز بی‌صلاحیت و بی‌بندوبار و آگاهدار گردیده، مسئله احتیاجات جنسی جوانان است. در گذشته در طی قرون نیز این مسئله وجود

داشته و از يك سلسله رسوم و آداب متناسب با آن زمان پیروی میشده تا منجر بزناشویی گردد. با اوضاع واحوال نوین و ارتباط با دنیای غرب و دنیای شرق (مسافرتهاى كه بعنوان فستیوال‌های جوانان و غیره بعمل می‌آمد) احساسهای تازه‌ئی بوجود آمده‌است بدون اینکه برای ارضای آنها راه مشروعی پیش پای نسل جوان گذارده باشند و بهمین مناسبت عده‌ئی از آنها در نتیجه بلا تکلیفی و حیرانی و سرگردانی پس از مدتی مقاومت بالاخره تسلیم راه‌های نامشروع می‌گردند و عده دیگر كه تسلیم نمی‌شوند دچار بحرانهای فکری و روحی و جسمی می‌گردند. وقتی من می‌گویم كه باید به احتیاجات جنسی جوانان فكر كرد و برای ارضاء آن راه‌های مشروعی مطابق رسوم و آداب نوینی بوجود آورد یقین دارم بمناسبت طرح شدن آن بخصوص از طرف مجله‌ای مانند علم و زندگی، عده‌ای متعجب شده چماق تکفیر را بلند خواهند كرد و عده دیگر از نویسندگان جوان و دارای ذوق و هنر و آنهائیکه انتقاد از مسائل جنسی را بیهانه تشریح بیشتر و نامشروع آن مسائل، قرار داده و با جلب توجه نسل جوان با آن نوشته‌های شهوت‌انگیز زندگی و معاش خود را تأمین میکنند، آری این نوع نویسندگان تمام ذوق و قریحه خود را برای تخطئه ما و تقلیب حقایق و عبارات بكار خواهند برد تا با نوشتن چند ستون انتقاد از ما دكان خود را رونق داده و مشتری بیشتری جلب کنند. اما علیرغم آن تکفیرها و این تمسخرها من با کمال صراحت ادعا میکنم كه یکی از مهمترین وسائل غلبه بر بحران روحی و انضباط اخلاق نسل جوان كه خیلی خطرناك است اینست كه نه تنها پدران و مادران و خانواده‌ها بلكه جامعه و ارگانهای مربوط به جامعه باید باین مسئله توجه خاص مبذول دارند و همانطور كه برای ارضاء سایر احتیاجات مادی جوانان فكر می‌کنند در این فكر نیز باشند تا راه و رسم مشروعی و بموقعی بوجود آورند تا بتوان از راه‌های نامشروع اجتناب كرد. نگارنده در شب اول اولین سیاحت علمی كه با عده‌ئی از دانشجویان دانشگاه برلین مابین دو جنگ جهانی به شهرستانهای آلمان آنروز كردم متوجه شدم كه عده‌ئی از دانشجویان با استاد نسبتاً مسن دانشگاه درباره مسائل مربوط به روابط دختران و پسران خیلی آزادانه صحبت میکنند. نگارنده كه اوائل ورودم بود خیلی تعجب كردم. پس از چندی در يك بازدید از موسسه‌ای مربوط به تربیت جوانان كه تربیتشان مشكل است و درموسسه خاص تربیت می‌شوند، گفته شد كه مدیر سابق این مدرسه سخت گیر بود و حتی روزهای يكشنبه برای پسران شبانه‌روزی این مؤسسه اجازه مرخصی نمیداده است. مدیر جدید مؤسسه مزبور می‌گفت كه بهمین مناسبت بحران روحی این جوانان سخت تر گردیده بود و با پیشنهاد تو چه سایر همكاران ما آزادی و مرخصی بآنها دادیم تا در مؤسسات اجتماعی و كافه‌های رقص با دخترها انس و الفت پیدا کنند و حتی خودمان در اینجا دعوتهاى از پدران و مادران و خانواده‌ها می‌كنیم و مجالس تفریح و معاشرت بوجود می‌آوریم و این راه‌های مشروع، تأثیر تعدیل کننده زیادی در جوانان ایجاد میکند. نگارنده بعدها متوجه شدم كه در آلمان آنروز مادرها صمیمی ترین و نزدیكترین رفیق و در عین حال راهنمای دختران خود در مسائل جنسی هستند. مادران در تهیه يك دوست پسر برای دخترانشان كمك میکنند كه این دوستی ممكن است به نامزدی منجر شود اما در هر حال،

دختران کوچک ترین روابط دوستانه و عشقی و جنسی خود را برای مادران خود حکایت میکنند و از تجربیات او در شناختن مردان، استفاده فراوانی میبرند نوعی که در حدود سن ۱۸ سالگی دختران و پسران، روانشناسهای خوبی درمورد نمونه های مختلف دختران و پسران میگردند و این شناسائی روانی برای انتخاب همسر متناسب کمک فراوانی میکند و در دوران جستجو پیش از ازدواج در عین حال از بحرانهای ناشی از محرومیت جنسی میکااهد. باین نکته نیز باید اشاره کنیم که در محیط هائی از نوع کشور ما که محدودیت های غیرمنطقی و غیرطبیعی وجود دارد وقتی صحبت از احتیاجات جنسی و یا ارتباطات جنسی میشود فوراً افکار فقط متوجه عمل جنسی است در صورتیکه بعضی احتیاجات و یا ارتباطات جنسی که مادرانجا از آن بحث میکنیم خیلی وسیع تر از آنست. درسه خانواده که در یکی فقط فرزندان پسر وجود دارد و در دیگری فقط چند دختر و در سومی چند دختر و پسر، در هر کدام از آنها «محیط» اجتماعی خاصی از برخورد افراد باهم و مناسباتشان بوجود می آید. بعقیده روانشناسان طبیعی ترین جامعه کوچک خانوادگی، خانواده ایست که خواهر و برادر با پدر و مادر باهم باشند. پس از تربیت مختلط در مدارس مختلط و امکاناتی دیگر اعم از خانوادگی و یا اجتماعی مانند مجالس سخنرانی و گردش های دسته جمعی در آنها وجود دارد. یک جوان ایرانی در اروپا دچار بحران روحی و عصبی خاصی بود و بدبینی و نفرت او نسبت بهمه چیز تا حدود راه یافتن فکر انتحار در مغزش پیش رفته بود. یکی از دوستانش او را وادار بیاد گرفتن رقص کرد و پس از شرکت در چندین جلسه رقص و صحبت و موانسه ساده با دختران بکلی بحالت عادی برگشت و بزودی سرور و نشاط طبیعی زندگی را باز یافت.

در هر حال ما وقتی صحبت از مناسبات و ارتباط های جنسی جوانان می کنیم مثلا حتی یک مصاحبه و بحث ریاضی و فیزیکی بین یک ویا چند دختر و پسر را نیز جزء این احتیاجات جنسی تلقی میکنیم که تأثیر شفا بخشی در روحیه هر دو آنها دارد. البته منظور این نیست که فقط باین حدود ممکن است اکتفا کرد، اما آنچه مسلم است اینست که اگر رسوم و آداب حاکمه در یک اجتماع مناسبات سادهئی از نوع گردشهای دسته جمعی مختلط و شرکت در اجتماعات و سینماها و مجالس عمومی رقص با حضور پدران و مادران را مجاز و عملا امکان پذیر سازد در اینصورت احتیاج به ارتکاب عمل جنسی، دیرتر پیدا می شود و همان ارتباطات ساده و موانست جوانها را همیزان زیادی ارضا میکند در صورتیکه در جامعه هائی که محدودیت بیشتر وجود دارد و هرگونه ارتباط و مناسبات ساده از نوع مذکور گناه تلقی می شود طبعاً تمایل و اقدام بارتکاب اعمال جنسی در مورد آنها نیکه این امکان را پیدا میکنند بیشتر پیش می آید. اغلب نویسندگان و گویندگان و حتی هفته نامه هائی که خود از موثرترین تحریر کنندگان فساد و انحطاط نسل جوان هستند آنها را انتقاد میکنند که جوانان خیابان اسلامبول و نادری را در تهران و سربل تجربش را در شیران دارند و یا جوانترها را محکوم میکنند که چرا در جلو مدارس دخترانه و یادرس گذرها و جلو سینماها مزاحم دختران می شوند. و حتی اعیاناً آنها را بازداشت میکنند و با تراشیده شدن سرشان رسوای خاص و عام می شوند. جای بسی تعجب و یا لاقل تأسف است که مردان

هوشمندی نیز این نوع مجازاتها را چاره درد و مشروع تلقی میکنند. ما بزرگان و مسئولین قوم را متوجه این مسئله کرده و سؤال می‌کنیم که اگر آنها به خیابان اسلامبول و نادری و چند خیابان مشابه و سرپل تجریش نروند پس کجا بروند؟ آیا گردشگاههای متناسب برای مردم و آنها تهیه کرده‌اند؟ باغ صاحبقرانیه مدتها گردشگاه عمومی بود و منظریه به عده‌ای که از این هوای خفکان آور تهران برای چندساعتی فرار میکردند پناهی میداد. بعدها فکر کردند که مردم را در این هوای مسموم تهران مسلول کنند و در نیاوران عوض گردشگاه آسایشگاه برای آن مسلولین بسازند و منظریه را نیز برای سکونت شخصی نورچشمی‌های وزارت فرهنگ اختصاص دهند و از ورود مردم جلوگیری کنند. درخود شهر تهران اغلب میدانها و باغهای عمومی را که وجود داشت از بین بردند، کافه و باغ شهرداری نیز بالاخره بسر نوشت برادران خود دچار شده هاید پارک در لندن، تیرگارتن در برلن و تأسیسات متناسب در شهرهای بزرگ و کوچک از یورش زمین‌خواران بکمک شهرداریها حمایت شده است در صورتیکه در اینجا خود شهرداریها مثلاً باغ‌ملی تهران یا میدانهایرا که در دروازه دولت و غیره بود تبدیل به ساختمان کردند و بنورچشمی‌ها فروختند. امید است باغ سنگلج از این حمله و هجوم مصون بماند. و تئیکه انتظار داریم پسران در مقابل مدارس دخترانه کشیک ندهند نباید يك راه مشروع و متناسب پیش‌پای آنان گذارد که در سنین متناسب امکان معاشرت و انس و صحبت ساده با دختران داشته باشند؟ اگر ما این نوع امکان‌های مشروع را در خانواده و اجتماعات پیش‌پای آنها نگذاریم هیچ پند و اندرز حکیمانه و هیچ نوع مجازات که هزاران سال است حتی بعنوان اعدام معمول است بخصوص در این دوره تأثیر نخواهد داشت. ما از طرفی وقیح‌ترین فیلم‌های محرك شهوت را آزاد می‌گذاریم و این هفته نامه‌های کذائی مدعی میهن‌پرستی و روشنفکری را بدست آنها می‌دهیم و دائماً از این مجلات تمجید و تعریف می‌کنیم و اعلام میداریم که آنها بوظایف خود عمل می‌کنند اما در جنب چند تملق بیهوده و تعریف پوچی که از رجال بعمل می‌آورند برای بیشتر فروش رفتن چند شماره دست گردانندگان بخش ده سابق را از پشت می‌بندند و در این تخریب اخلاق فرزندان ما دست باز پیدا می‌کنند. عجیب‌تر از همه اینکه وجود داشتن مشتری برای اینگونه عکسها و مطالب را بزرگترین توجیه این کسب و کار شریفان می‌دانند. مثل اینکه هر چیزی که طالب و مشتری داشت مشروع است.

برای اخذ نتیجه از آنچه گفته شد و با توجه بطولانی شدن این بحث، علاوه بر سه پیشنهاد مذکور اینک پیشنهادات مشخصی را حتی الامکان بطور خلاصه عرضه می‌داریم.

در این دوران تحول چه باید کرد؟

چون کشور ما در يك دوره تحول انتقالی است و از طرف دیگر ارتباطهای نزدیک عصر حاضر اجازه نمیدهد که مدتها صبر کرد تا تحولات خودبخود اجرا شود، همانطور که در مسائل اقتصادی يك سیاست ارشادی لازم است در بعضی از رسوم و آداب اجتماعی که مربوط به

زناشویی جوانان و مناسبات جنسی است باید تغییرات را بطور آگاهانه ایجاد و هدایت کرد. برای ایجاد این تغییرات و جانشین کردن رسوم و آداب و تاسیسات نوین بجای کهنه‌ها شاید از همه متناسب‌تر این بود که انجمن‌های شهر و سایر سلطه‌های محلی این نوع اقدامات را بعمل می‌آوردند. اما با اوضاع اجتماعی کنونی شاید متناسب‌تر باشد که در وزارت فرهنگ مرکزی بنام «امور اجتماعی» بوجد آید که اقدامات وسیع تبلیغاتی درباره تغییر رسوم و آداب موجود بعمل آورد که در نتیجه بتوان خانواده و مدرسه و مراکز صلاحیتدار را محل تربیت جوانان قرار داد و از ویلانی و سرگردانی آنها جلوگیری کرد. عیب کار در اینجاست که بمناسبت نبودن نقشه و آگاهی در کشور ما آنگونه تاسیسات اجتماعی که باسانی قابل تقلید است و سود سرشار و سریعی برای سودجویان می‌آورد بوجد آمده بدون اینکه تاسیسات ضروری دیگر که مورد احتیاج عامه است بوجد آید. مثلاً از سینما و هفته‌نامه‌های رنگین با اعلانات کذائی سود سرشاری نصیب موسسین می‌شود و همچنین از تاسیس کاباره‌ها و محافل رقص محدودتوأم با هزاران فساد که مشتریهای معدود و ثروتمند دارند می‌توان مثلاً در مدت یک ساعت میلیونر شد، اما تاسیس تفریح گاههای عمومی ارزان قیمت و مجالس رقص نجیبانه که معمولاً در اروپا هزاران خانواده در اینگونه مجالس حاضر می‌شوند و مناسبات اجتماعی و خانوادگی دختران و پسران با حضور پدران و مادران بوجد می‌آید در ایران عملی نمی‌شود. بنظر ما اداره «امور اجتماعی» وزارت فرهنگ با شرکت اشخاص صلاحیتدار باید اقداماتی منفی و مثبت از نوع زیر را عملی سازد:

۱ - این اداره باید با کمک مراکز صلاحیتدار اقداماتی کند که فیلم هائی که نمایش داده می‌شود واقعاً دارای ارزش فرهنگی و اجتماعی و هنری باشد و از ورود فیلم هائی که محرک شهوت هستند و هدفی ندارند جلوگیری شود. پرواضح است که صلاحیت قضاوت کنندگان در این کار اهمیت فوق‌العاده دارد و منظور ما ایجاد یک سانور آخوندما بانه نمی‌باشد

۲ - برای جرائد و انتشارات فکری بکنند که راهنمای نسل جوان باشند نه دنباله رو شهوترانان و مخربان.

۳ - درباره ورود لباسهای عجیب و غریب و زینت‌آلانی که و بترین های چند خیابان تهران را رنگین می‌کنند و دختران و پسران را اغوا می‌کنند تجدید نظری بعمل آید.

۴ - بوسیله انتشار مجلات و نشریه ها و تشکیل سخنرانیها در خانواده‌ها تأثیر کنند که يك سلسله رسوم و آداب نوین را جانشین رسوم قدیمی سازند و با تشکیل جلسات خانوادگی مختلط امکان داشتن روابط مشروع آزاد را به پسران و دختران بدهند و امکان گردشهای دسته جمعی و شرکت در مجالس عمومی را بآنها بیشتر از گذشته قائل باشند.

۵ - بوسیله شهرداریها و یا تشویق کردن موسسات خصوصی تفریح گاههای عمومی و باشگاه و کتابخانه های بزرگ و سهل الوصول و همچنین کافه رستورانهای عمومی ارزان قیمت بوجد آید که در روزهای تعطیل و مجالس رقص عمومی هزاران هزار خانواده بتوانند با پسران و دختران در اینگونه مجالس که در زیر نظر شخصیتها و مقامات صلاحیتدار است

شرکت کنند. تا مدتها باید يك پلیس غیر نظامی مخصوص در اینگونه مجالس وجود داشته باشد و نظامها و مقررات و رسوم و آداب خاصی تلقین شود که اشخاص نایاب یا در این مجالس وارد نشوند یا در تحت تأثیر محیط تربیت شوند. چون می‌دانم بمناسبت این پیشنهاد چماق تکفیر از طرفی ونیش تمسخر و تخم‌طه از طرف دیگر بکار خواهد افتاد بی مناسبت نیست که يك وضع مشابه را در انگلستان ذکر کنم: تا پس از جنگ جهانی اول روزهای یکشنبه سینماها و مراکز تفریح در انگلستان تعطیل می‌شدند. حزب کارگر برای اولین بار که روی کار آمد لایحه‌ای تهیه کرد که سینما و کافه‌های تفریحی روزهای یکشنبه برای عموم باز باشد. بمناسبت این لایحه از طرفی چماق تکفیر بلند شد و از طرف دیگر آنها را به تخریب اخلاق جوانان متهم ساختند. طبیعتاً بحث به مجلس عوام کشیده شد و روشن گردید که بخصوص تکفیر کننده‌ها و تمسخر کنندگان خودشان در باشگاه‌های اعیانی و اشرافی در روزهای تعطیل مخصوصاً تمام وسائل تفریح و خوشگذرانی و اقتضاح را دایر کرده‌اند اما تفریحات ساده و مشروع و از روی نجابت را برای طبقات سوم خلاف اخلاق می‌دانند. خلاصه باید کاری کرد که رقص از شکل لهو و لعب بیرون آید و همانطور که در مجامع دنیای متمدن رسم است نقش اجتماعی و هنری بخود بگیرد و يك وسیله مشروع و متناسب برای ایجاد مناسبات بین دختران و پسرانی باشد که بقصد انتخاب همسر در تکاپو می‌باشند. این راه و رسم نوین جانشین آن رسم خواهد شد که مادر و خواهر پسر چادر و چاقچور می‌کردند و در خانه این و آن را برای خواستگاری می‌گویندند. بطور کلی مجموعه این مراکز تفریحی که باید مجموع يك خانواده باسانی بتوانند در آنها شرکت کنند و بهیمرفته باید این نتیجه را بدهد که دختران و پسران از گوشه و کنار خیابانها باین مراکز که در زیر نظر خانواده و فرهنگ خواهد بود منتقل شوند.

۶- از دبیرستانها باید استفاده بیشتری کرد و ساعت ۵ عصر نباید آنها را تعطیل کرد و خاصه در تابستانها برای اینکه بتوان نسل جوان را از سرگذرگاهها و دسته‌ها و دارو دسته‌ها رها ساخت باید امکان داد که مطابق ذوق سلیم خود آنها و با شرکت بعضی از مربیان کارهای هنری و فرهنگی انجام دهند و همچنین کلاسهای آموزنده شبانه در مدارس تاسیس شود و مرکز تفریح و تعلیم برای آنان باشد. در تابستان و مواقع تعطیل اغلب جوانان بکلی بی‌تکلیف و در خانه‌های محقر و تنگ خود از هرگونه تفریح محروم هستند. همین وضع اغلب آنها را بمرگذرها و حاشیه خیابانها و احياناً بمرکز دیگر سوق می‌دهد. اداره «امور اجتماعی» می‌تواند بخوبی رهبری و راهنمایی جوانان را در ساعات و روزها و فصل‌هایی که فعلاً مدارس در آمدت تعطیل است در دست بگیرد و با همین کادر موجود فرهنگ باتادیه مبالغ جزئی مفری برای جوانان بوجود آورد. نگارنده در يك شهر کوچک انگلستان از يك دبیرستان مدرن بازدید کردم. آن دبیرستان پس از تعطیل دروس تعطیل نمیشد و عملاً مرکزی برای اشتغالهای فرهنگی و هنری تمام سکنه شهر میشد و طبیعتاً جوانها نیز در ساعات اول شب از این تاسیسات هنری و فرهنگی بهره‌مند می‌شدند و با کمال میل و رغبت شرکت در این مجالس را بمرکز دیگر ترجیح می‌دادند.

بنا بر شرح بالا نتیجه نهائی را می‌گیریم که دانش پندو اندرز به جوانان احتیاجات مادی و معنوی و جنسی آنها را راضی و دردی را دوا نمیکند. آنگونه که اخیراً در رادیو عنوان شده است انداختن مسئولیت بگردن خانواده‌ها نیز بیمورد است زیرا اولاً در مورد اکثریت نزدیک به تمام خانواده‌های ایران سطح معلومات و بادرک آنها از مفاهیم نوین جهان امروز پائین‌تر و یا لاقلاً متمایزتر از سطح معلومات و درک جوانان از دنیای امروز است و باین آسانها و باین زودبیهانمیتوان از راه اینگونه خانواده‌ها برای بهبود وضع نسل جوانی که در دنیای دیگری باید زندگی کند اقدامی کرد. ثانیاً درباره عده معدودی از خانواده‌ها که باصول دنیای حاضر و روشهای نوین آموزش و پرورش کم‌وبیش آشنائی دارند بازهم امکان تأثیر در نسل جوان آنقدرها وجود ندارد زیرا محیط فاسدکننده خارج از ممیزی خانواده باندازه شدید و قوی است که فقط دخالت دولت و جامعه و سازمانهای مربوطه می‌تواند آن محیط قوی را خنثی سازد. وقتیکه فیلم‌ها و سینماهای خاص کودکان و جوانان بقدر کافی وجود ندارد عملاً ورود به هر سینمائی برای هر جوانی آزادست و وقتیکه نمایش هرگونه فیلم نیز مجاز است، در عصریکه هفته‌نامه‌های کذائی فاسدرا تا حد اعلی ترویج می‌کنند و مقامات رسمی نیز آنها را تشویق می‌کنند، قوی‌ترین خانواده‌ها و پدران و مادران هم نمی‌توانند فرزندان خودرا از تأثیر این سموم و این محیط‌های سرگذر مصون دارند. درحالیکه نسل جوان درخلاء زندگی می‌کند و حتی در عالم خیال و فرضیات نیز نمیتواند در یک ایده‌آل اجتماعی شرکت کند و حتی یک امید خشک و خالی نیز بفردا ندارد و از هرگونه فعالیت و امکان فعالیت اجتماعی محروم است در این خلاء مطلق خانواده چه کمکی میتواند بیاورد.

یک اصلاح جدی در امور فرهنگ و آموزش و پرورش نسل جوان مستقل از سایر اصلاحات اجتماعی ضروری عملاً غیرممکن است. طبیعتاً در چهارچوب اصلاحات اساسی و یک برنامه رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی امکان اصلاحات در پرورش نسل جوان عملی‌تر خواهد بود. همان اصلاح اساسی در ساختمان جامعه می‌تواند از مهمترین عوامل ایجادشورش و وایمان و تجهیز نیروی جوانان باشد. اینگونه اصلاحات بعبارت پردازی و بلندپروازی غیرممکن است. باید محدودیت‌هایی از لحاظ بعضی از واردات و تجملات پیش آید. جوانان امروز بی‌شک بهتر از هر اروپائی و شاید امریکائی اوصاف و خواص لوکس‌ترین ماشین‌های آخرین سیستم را می‌شناسند و در آرزوی داشتن یکی از آنها یاسایر لوازم مشابه بروالدین خود فشار می‌آورند. باید بطور کلی ملت ایران و طبقه متوسط آن و حتی طبقات بالا تاجحدودی و سازمانهای دولتی بیشتر از همه از زندگی گل‌وگشاد و لوکس حتی در مواردیکه می‌توانند برای خاطر اکثریت نزدیک به تمام ملت ایران صرف نظر کنند و یک زندگی پرهیزکارانه پیش گیرند که با فقر و بینوائی اکثریت بزرگ توده مردم تناسب داشته باشد. اقدامات منفی و جلوگیری از زیاده روی رنگین‌نامه‌ها و فیلم‌ها و مراکز مخصوص که جوانان تربیت واقعی خود را در آنجاها بدست می‌آورند مفید و موثر نخواهد بود مگر در صورتیکه یک سلسله اقدامات مثبت بعمل

آید از قبیل ایجاد جنبش های اصیل اجتماعی و فرهنگی و هنری ، سازمان دادن تفریح گاهها و گردشگاههای عمومی ارزان قیمت و مجانی و مراکزی که برنامه های آموزنده و مشغول کننده داشته باشند ، و بخصوص توجه به احتیاجات جنسی جوانان در مراکز تربیتی صلاحیتدار و بوجود آوردن رسوم و آداب نوین بجای رسوم که کهنه پوسیده شده و عملاً نیز منشاء اثر نمیباشد، اما ورد زبان پدران و مادران و مربیان است که در دنیائی غیر از دنیای نسل جوان زندگی می کنند . فقط و فقط در صورت تهیه این جنبش ها و سازمانها و تاسیسات اجتماعی جالب و تربیت کننده است که می توان نسل جوان را از محیط های غیر متناسب رهائی بخشید و مجدداً در آغوش خانواده و بخصوص در کانون مدرسه جاداد و آموزش و بخصوص پرورش آنها و شکل یافتن روحیه و سجایای آنها را به محیط های صلاحیتدار کشانید . غفلت از بعضی وظائف اجتماعی ممکن است فقط با وضع امروز مآس داشته باشد اما غفلت از تربیت متناسب با روح زمان جوانان حتی امکان رشد و توسعه و تکامل اجتماعی را از نسل آینده نیز سلب می کند و این ارتکاب بزرگترین گناه کبیره و غفلت بزرگ درباره کسانی است که جگر گوشگان ما بوده و بزرگترین سرمایه باارزش ملت ایرانند .

دانشجوی علوم اجتماعی

در اولین ساعات صبح روز شانزدهم دی ۳۸ نیمایوشیج (علی اسفندیاری) پیش آهنگ و پرچمدار شعر معاصر فارسی در شصت و چند سالگی جهان ما را بدرود گفت. درحالی که عمری به نیکنامی گذرانده و قدمی جز در راه شعر برنداشت و اگر بآن حزب نیز علاقه‌ای نشان داد فقط بخاطر یافتن مدافعی برای تجدد در شعر بود و نیز درحالی که هیچ شاعری از شعرای معاصر را سراغ نداریم که تأثیری از او نپذیرفته باشد اما او همچنانکه بدرویشی و گوشه نشینی زیست درویشانه نیز بپاک سپرده شد. مادر ۸ سال پیش ازین ضایعه ادبی و هنری - در زمانی که او می زیست و سخت هدف طعنه کهنه سرایان بود - بقدر وسعت خویش به تجلیل از مقام شامخ او برخاستیم و مجلسی دوستانه بخاطر او آراستیم (۱۸ اردیبهشت ۱۳۳۱ در منزل رضا ملکی از

نیمایوشیج

باد شدید میوزد و سوخته است مرغ
 خاکستر تنش را اندوخته است مرغ
 بس جوجه هاش از دل خاکسترش بدر



دوستاناران این مجله) که دوستان نوری از هنردوستان و شعرا و شعرشناسان در آن شرکت جستند و خلیل ملکی مجلس را گشود و جلال آل احمد سخنی درباره نیما و مقام او و خصوصیات شعر او و زندگی روحی او گفت که در شماره پنجم این مجله (اردیبهشت ۱۳۳۱) بعنوان «مشکل نیما» مندرج است. شاید اگر تعداد چنین مجالسی بافتخاز او که عزلت را برگزیده بود و در گوشه ای غم شعر را می خورد یا غم شعر او را می خورد - برآورده بود هنوز نیمارادرمیان خود داشتیم اما حیف که استطاعتی بیش ازین در ما نبود و همتی بهمین چندان در دیگران.

بهمان اندازه که جمالزاده و هدایت در نشر فارسی معاصر اثر گذاشته اند نیما یک تنه در شعر معاصر اثر کرده است. قدر او را حتی کسانی که بروش شاعری اش آشنائی نداشتند می شناختند و می شناسند. و نام او در دفتر ادبیات و شعر فارسی زنده خواهد ماند. بزرگترین مشخصه روحی او که میتواند سرمشق همه ما باشد و درس عبرتی برای جوانان - صرف نظر از کار شاعری - مداومتی بود که در کار خود داشت و سرسختی تحمل ناپذیری که از خود نشان داد. یک عمر تیر ملامت دوستان و همکاران و طعنه و ناسزای دشمنان را بجان خریدن و کار شعر معاصر را یک تنه و رسوایان دادن!

«هیئت تحریریه»

چند نکته درباره خط و زبان فارسی

در دنیای امروز ما حوادث عظیمی زوی داده و نتایج اجتماعی بزرگی بار خواهد آورد که حتی متفکرترین شخصیت های معاصر گاهی از درک حدود و وسعت آن عاجزاند. در ده سال اخیر ملل ثروتمند، ثروتمندتر، بینوایان بینواتر، دانشمندان دانشمندتر و عقب مانده ها عقب مانده تر گردیده اند. برای ازبین بردن فاصله ای که آن ها را از اینها جدا میکند يك جهش انقلابی لازم است. موقعیت جهانی کشور مانیز ایجاب میکند که يك تحول جدی عمیق و همه جانبه در تمام شئون جامعه ما بطور موازی بعمل آید. آن طوری که جلال آل احمد نشان داده بتغییر خط آن هائی میتواند جامعه عمل بیوشاند که توانسته باشند در عین حال اصول قرون وسطائی را باشجاعت وبدون تذبذب ازبین ببرند. اگر کشور هائی از نوع ژاپن و رسیه شوروی خط خود را عوض نکردند شاید برای آن بود که آن ها چند صد میلیون سکنه در داخل ویا در خارج داشتند که بآن زبان میخواندند و می نوشتند. جمعیت ۲۰ میلیونی ایران در صورت ظهور آن جهش انقلابی ضروری برای زمان معاصر آسانتر از آنها میتواند خط خود را تغییر دهد. بخصوص تکنولوژی امروز از ماشین تحریر و ماشین های چاپ مدرن گرفته تا ماشین های برقی و الکترونیک محاسبه و غیره این تحول را تقاضا میکند. مقاله زیر کمکی برای روشن شدن جوانب مختلف این بحث مهم است.

«هیئت تحریریه»

۱- چه عواملی موجب تغییر خط میشود؟

گرچه حتی مسئله روز هم نیست اما بناسی پیران قوم و در تأیید شیخوخیت ایشان - دندان بچگر میگذاريم و چند صفحه ای کاغذ ولحظاتی چند از وقت خوانندگان عزیز را تلف میکنیم. آخر هرچه باشد بازتنی چند از این پیران قوم حسرت خوران برگشته ها و همزبان باشاعر محروم نامرحوم که

«... ای که شصتاد رفت ودر خوابی

مگر از راه خطخری یابی ...»

وجویان نام نیکی که در جوانی فرصت اندوختنش نبود- یابدنبال باقیات صالحاتی که حقاً ریسمان پاره ای را ماند بدرون چاهی - برخاسته اند ودامن همت بکمر زده اند تا بزرگترین علت بدبختی قومی را چاره کنند. و آنانکه وبال اصلی بدبختیهای ملتی را بگردن دارند گوش خوابانده اند تا شاید یکبار دیگر بجای خود ایشان مقصر دیگری را همچون نعشی میان معرکه دراز کنند وچوب همه بدبختیها ودرماندگیهای قوم را بگردش بکوبند. همین نعشی که یکبار تریاک بود - بار دیگر فلان مسلک بود - بار دیگر فلان مذهب - بار دیگر

نفت بود - سوار دیگر زبان بیگانه در کودکستانها ... و اکنون که کفگیر به ته دیک خورده است رندان بتکاپو افتاده‌اند و پیران قوم رابحرکت درآورده‌اند و دارندنمش تازه را دراز میکنند . و این بارنمش خط فارسی است . همه آن نشها باسلام و صلوات برداشته شد و مشایعان به آلف و علوفه (۱) رسیدند همه آن بدبختیها و هزاران بدبختی دیگر مرتفع شد و حالا دیگر بر همه واضح و مبرهن است که تاده سال دیگر این مملکت بهشت برین خواهد شد و تنها مانع بر سر راه این بهشت برین مشکلات خط فارسی است . که ادعا شده است اگر نبود دهساله همه این مردم سواد داشتند و - (کبرای این قضیه مقدر است که وقتی همه سواد داشتند) ناچار همه خوشبختند . چطور است اول ببینیم چه میگویند ؟

مشخصات کلی این نمش تازه از این قرار است:

(۱) خط فارسی نقطه فراوان دارد و در عوض اصوات را ندارد - گذشته از او معدوله و های بازای کسره و شباهت میان سین و صاد ه تا - یاظین وضاد و زاو دیگر مشکلات که آموزش این خط را دشوار میکند و الخ ...

اینهمه درست . اما کدام خط را در عالم سراغ دارید که خالی از این مشکلات یا نوع دیگری از آن باشد؟ پیداست که سینه زندگان دور این نمش در بند اختراع خط تازه ای نیستند چرا که هم تجربه اسپرانورا فراموش نکرده‌اند و هم پیداست که گوشه چشم بکجا دارند و حق هم دارند. خدا پدر صنعت غرب را بیامرزده که بعنوان سوغات برای ما مصرف کنندگان مصنوعاتش فقط خط خود را هدیه میکند. گرچه بهر صورت زبان هم ازین یغمای اجباری درامان نخواهد ماند . غرض ناچار میماند خط لاتین که ترکها سی سال پیش اقتباسی کردند و چون دیدند مخارج حروف خاص این طرف عالم را ندارد یعنی شین و جیم و غیره را آمدند و ژیر و بالای حروف لاتین را نقطه گذاری کردند و روز از نوروزی از نو ... و تازه پس از سی سال که از این ماجرا در آن ولایت میگذرد طبق آمار رسمی خودشان و یونسکو تازه فقط چهل درصد باسواد دارند . البته دست بالا را که بگیریم چنین است و گرنه رقم صحیح چیز است میان سی و چهل .

(۲) دومین مشخصه این نمش تازه که البته زیریک شال بلند ترمه پنهان است و هیچکدام از میدانداران این معرکه اسمی از آن نمی‌آورند برداشتن آخرین قدم در راه تشبه بقومی دیگر است که اصطلاحاً متمدند و آقای روزگار . و در هر حال صادر کنندگان اصلی ماشین‌اند . و اساس اینجاست . و همین است که دهن پیران قوما آب انداخته است . که « بله اگر این خط کج و کوله نبود خارجیان فارسی ما را براحتی و با طیب خاطر دوروزه یاد میگرفتند . » و از این مدعیات ... غافل از اینکه این روزها (آرمیچر) و (استارت) و (کنسرسیوم) و (فستیوال) و (اکسپوزیسیون) اسم شب است حتی برای هر درشکه‌چی دیروزه‌ای که اسبهار افروخته و یک تاکسی قسطی خریده و آقای راننده از آب درآمده . و باز غافل از اینکه اگر فلان خارجی زبان فارسی می‌آموزد یا مأمور سیاسی است یا پخاطر یک مأموریت سیاسی مدرسه السنه شرقیه را می‌بیند و تظاهر باستشراق میکند یا خیلی است از خل‌های روزگار که بر هیچ کارش حرجی نیست . کلاه و لباسان را عوض کرده ایم تادر خور مصرف کردن ماشین و بیخجال و پنکه باشیم و حالا که تقریباً تمام ظواهر زندگیمان را از زوری الگوی صاحبان صنایع بزرگ ساخته‌ایم پیداست که همین تنها خط بعنوان سرخری باقیمانده است یا بعنوان دم‌خروسی . پیران قوم باین صورت خیال کرده‌اند که در پوست شیر رفتن یعنی شیر شدن . و این داستان بسیار کهنه است و همه میدانیم که بر سر آنکه در پوست شیر رفت چه بلائی آمد .

صرف نظر از این نکات راقم این سطور - فارغ از هر تعصب و غلوی از آن نوع که « بله گنجینه ادبی ملت را چسب خواهد کرد و غیره ... » - می خواهد بدو سه نکته دیگر هم اشاره کند و آن دوسه نکته از این قرار است :-

نکته اول اینکه ماهیچوقت در طول این تاریخ نه چندان دور درازی که کم کم صورت دکانی در آمده است و خیلی هم درازتر از اصل شده است - معلومات خودمان را بطنی که از خودمان باشد ننوشتیم . همیشه خطرا از دیگران گرفته ایم یا اقتباس کرده ایم . و شاید هم بعثت خاصیت گریز از مرکز برای این نوع اقتباسها نظمان همیشه بغرب بوده است نه بشرق مادر . تا آخر دوره هخامنشها بمییخی نوشتیم که میرزا بنویسهای درباری همراه سربازان ایلیاتی و تازه نفس مادی و پارسی ضمن غارت قصرهای بابل و قتیکه بساط پوسیده « نونید » آشوری را برمیچیدند - باعجاب تمام بر لوحه های گلی ضبط شده میدیدند . بعد که اسکندر آمد و ملت نجیب ایران اولین بار آموخت که چگونه میشود یکدسته خارجی را فریفت بیونانی هم نوشتیم و سکه هم زدیم و بعد که دوباره آنها از آسیابها افتاد در قسمت اعظم حکومت اشکانیها و تمام مدت ساسانیان بیهلوی نوشتیم که خطی بود ما خود از فنیقی و آرامی . خطاوستا هم که مورد استعمال کاملا انحصاری داشت تکامل یافته و تنقیح شده همین خط بود . و بعد هم که اسلام آمد خط عربی از کوفی و حمیری گرفته را خود ما اصلاح کردیم و در طول تاریخ اسلامی از آن ثلث و نسخ و تعلیق و نستعلیق را درست کردیم . همین خطی که امروزه بآن مینویسیم . بگذریم که دیگران هم جز این کاری نکردند و در اصل اختلافی نیست میان دو خط لاتین و عربی که هر دو از فنیقی گرفته شده اند و اصلا بحث است در اینکه کدام ملت پیش از دیگران خطرا اختراع کرد و آیا درست است که هیچ ملتی در این کار پیشقدم نبود بلکه بازاریان ملل مختلف اولین سازندگان خط بودند که برای ثبت و ضبط بدهبستانهای خود محتاج علاماتی بودند و هزار مطلب حل شده دیگر که مشغله فضا است و کاری بکار ما ندارد . غرض از این همه اینست که در کار خط که تبادل فرهنگی کهنه ایست میان تمام ملل زنده و مرده عالم تعصب داشتن و شاخ و شانه کشیدن بسیار کود کانه است . پس خیالمان را از این بابت راحت کنیم و بکنکه بعد برسیم .

نکته دوم اینکه گرچه پیش از اختراع چاپ نوشتن و خواندن در سراسر عالم امری بود تفننی و در انحصار یا اختیار طبقه ای خاص یا دسته ای معدود از حکام و روحانیان و عوام الناس را باین رجحان راهی نبود - اما در این مملکت - یا بهتر است گفته شود در سراسر شرق ما این رجحان حکام و روحانیان را همیشه بیش از دیگران مقدس پنداشته ایم و هر چه بسوی مبدا تاریخ عقب تر برویم نیز این تقدس کتابت مسلمترو مسالط تر بوده است . بهنیدان کاری نداشته باشیم که (رامایانا) را فقط بر همتانشان حق قرائت داشتند از خودمان شروع کنیم . تا هخامنشها بودند مزد میدادند و نسب نامه ها و الواح جنگی خود را بر پیشانی کوهی دور از دسترس عوام میکندند تا برسانند که کتابت امری است آسمانی و اگر بر لوحی از زبرجد در طور سیمنا بر موسی نازل نشده دست کم بر پیشانی بیستون حک شده است و اگر جز اینها مکتوبی از آنان بجامانده باشد نیز همان الواح کوچک گلی تخت جمشید است که اسنادی است اداری و درباری . گفته میشود که در حمله اسکندر گنج نوشته های انباشته ای دم آتش سوخت - اما این گنج نوشته ها مسلماً بهمان اندازه گنجایش داشته است که ده ها هزار پوست گاو و اوراق اوستارا نگه دارد . که تا آخر دوره

ساسانیان فقط چهارنسخه از آن در چهار آتشکده رسمی حفظ میشد و از دسترس عوام بدور بود و تنها موبدان و هیربدان حق قرائت آن را داشتند. در حالی که حتی پیش از راه افتادن اسکندر نیز شاگردان سقراط هریک کتابها داشتند و دفتر دستکها و مدرسه‌ها - ما شاید در زمان ظهور مانی هم بزحمت کاغذ را میشناختیم. وقتی گرنوفون «آنا باز» خود را مینوشت که داستان بازگشت پیروزمندان ده هزار سرباز اجیر و مختلط یونانی است که از پشت دروازه بابل تا حوالی شهر باستانی «تروا» همه جا از مقابل تشکیلات هخامنشی سلامت گریختند و در حقیقت اولین مدرک کتبی اغتشاشی است که در این ملک همیشه زیر بی حکومتها را ست نگه میداشته است - هنوز آخرین کتیبه‌های هخامنشی از زیر دست حجاران بدر نیامده بود و بهر صورت صرف نظر از چراهای متعددش ما کاغذ را خیلی دیرتر از ساحل نشینان مدیترانه یافتیم و شناختیم. تا آخر دوره ساسانیان نیز در بند تشکیلات خاص طبقاتی (کاست) بوده‌ایم که دبیری و سروکار با خط و کتابت را مشغله خواص اعلام میکرد. و اسلام که با فتح خود در حقیقت همه این نوع سدهای طبقاتی را میشکست و آزادی تعلیم و تربیت را به همه مسلمین ارزانی می‌داشت و امکان آنرا که سروکار با خط و کتابت حتی بمکتبخانه‌های دهات کشیده بشود هنوز امکان مادی و اقتصادی این امر را فراهم نکرده بود. کلمات قصار مشهوری از نوع «حدیث عشق در دفتر نباشد» و محضوی اشراق عرفانی که قدرت تحقیق و تتبع مکاتب و مدارس را همیشه کاسته است فکر نمی‌کنید عکس العمل روانی مشکلات فراوانی باشد که در راه دسترسی به کتابت و نوشتن و تعلیم مکتبی وجود داشته است؟ آنچه مسلم است اینکه در سراسر ممالک اسلامی حتی پس از اختراع چاپ هم این امکان بوجود نیامده است. و اساسی‌ترین نکات در امر تعلیم و تربیت برای ما ایرانیان این است که حتی در قرن بیستم نمیتوانیم از کار کودکان هفت ساله مان در مزارع و کارگاهها بی‌نیاز باشیم. در چنین وضع مالی و اقتصادی که ما داریم حتی شما بیائید و الفبائی بسازید که مثل اعداد اصلی فقط ده حرف داشته باشد و آموختنش کاریک روز - باز هم فقط کسانی مشتری بازار شما خواهند بود که دستشان بدشان میرسد و میتوانند بفرزندشان یا بخودشان اجازه بدهند که چند ساعتی در هر روز یا چند ماهی در هر سال یا چند سالی از یک عمر را یکجا بنشینند و فارغ از فکر نان و آب خانواده درس بخوانند و باسواد بشوند. بازای پنجاه هزار ده و آبادی ما هنوز چیزی کمتر از هفت هزار دبستان داریم و تازه چه دبستانهای و باچه معلمهای و در چه شرایطی از زندگی و معلومات؟ (۱)

حالا صرف نظر از این نکات شما بیائید و خط را تغییر بدهید. و بهر صورتی که دلتان

(۱) طبق آمار رسمی وزارت فرهنگ در سال تحصیلی ۷-۱۳۳۶ جمع کل کارکنان فنی آموزشگاههای کشور (آموزگاران - دبیران) ۴۳۵۵۸ نفر بوده. ازین عده فقط ۳۸۸۰ نفر لیسانس داشته‌اند - ۹۵۸۲ نفر فقط تصدیق شش ابتدائی داشته‌اند. ۷۷۴ نفر کارنامه سوم متوسطه - ۸۴۸۳ نفر دبیریم دانشسراها را داشته‌اند - ۱۲۳۹۲ نفر دبیریم عادی پنجم و ششم متوسطه را و ۱۴۸۱۳ نفر معلومات قدیمه داشته‌اند یعنی هیچ مدرک تحصیلی نداشته‌اند. و تنها ۵۹ درصد از این چهل و چند هزار معلم زن و مرد توانسته‌اند ازدواج کنند.

میخواهد. هرخطی ازخطوط عالم‌راکه میخواهید بجای این الفبا بگذارید. فقط بیک شرط. بشرط اینکه این آخرین نکته را درنظر داشته باشید. این نکته را که تغییر خط چه دراین مملکت و چه درهرمملکت دیگری ازممالک عالم همیشه نشانه‌ای بوده است ازتحویلی دراجتماع-تحویلی در شرایط زیستن. تغییر خط همیشه (سمبل) کنایه تغییر شرایط اجتماعی بوده است. درهمه جای عالم‌خط وقتی تغییرکرده است که اساس زندگی ملتی دچار تغییر و تحویلی اساسی شده است. آخر خط که کلاه پهلوی نیست تا بمیل کسی بشود عوضش کرد وتازه دهسال بیشتر نباید و کلاه لگنی جایش را بگیرد؟ بگذارید چند مثال تاریخی فقط ازخودمان بیاورم تا بهتر متوجه بشویم که قضیه جدی‌تر از اینهاست که پیران دیر رسیده قوم گمان کرده‌اند.

هخامنشها با اقتباس خط میخی این واقیعت اجتماعی را بیان می‌کردند که ایل‌نشینانی تازه از راه رسیده‌اند و بیخبر از ادب شهرنشینی و هنوز مجبور به بیلاقل و قشلاقل‌اند که ناچار پایتختی درشوش داشته باشند و پایتخت دیگری درپارس واساس سبک معماری‌شان برساختمان چادرهای بیابانگردان است و درهمه مسائل تمدن محتاج همسایگان خویشند که گرچه مغلوب سواران و تیراندازان آنها شده‌اند اما رسم حکومت و پست و مالیات و ضرب سکه و اجرای قوانین را بهتر میدانند و بهر صورت در ادب مملکتنداری دوسه پیراهن بیشتر از آنان پاره کرده‌اند. اگر خط میخی بابلیها خط رسمی آنهاست باین دلیل است که برجای «نو کد نصر» و «آشور بانپیل» نشسته‌اند و بر قلمروی حکومت میکنند که ناچار است سه زبان رسمی داشته باشد و کورش و داریوش مجبورند از اینها هم قدم فراتر بگذارند و «بعل مردوک» را در بابل بیرستند و یهودیان را آزاد کنند و دانپیل را بوزارت برگرینند و «استر» را بجای ملکه دربار بپوشانند و گاو بالدار آشوری را نگهبان دروازه ورودی آپاداناها می‌تعدد خویش. قبول و اشاعه خط میخی در ایران آن زمان نشانه تحول قومی است که میخواهد از بیابانگردی و شبانی دست بردارد تا کمتر از صدسال بعد بتواند کوس رقابت با تمدن دره نیل را بزند یا جرات حمله بیونان و سواحل فنیقی را دردل بیورود. قبول خط میخی بابلی در آخرین تحلیل یعنی قبول تمدن و شهرنشینی و رها کردن چوپانی و آوارگی. همین رسمی که پس از قرن‌ها هنوز در کوچ‌نشینی قشقایها دوام دارد و نشان‌دهنده این واقیعت است که هنوز ما یکدست بتمدن‌خو نکرده‌ایم و یکسره شهرنشین نشده‌ایم.

اما اشکانیها و ساسانیها خط میخی را کنار گذاشتند و خط دیگری را جانشین آن کردند. چرا که مستقر شده بودند و شهرنشین. باین دلیل در سراسر مملکت آتشگاه میسازند و متکی بخان و مان خویش ادبی نویافته‌اند و یک زبان رسمی دارند و بی‌نیاز از آشور و بابل که هر کدام هفت کفن پوسانده‌اند و داستان هر کدام باین زودی افسانه‌ای شده است معماری تازه‌ای تالیف میکنند که طاق ضربی را بی‌هیچ ستونی تا پنجاه متر ارتفاع بالا میبرد. تمدنی که ایلیچی بهند میفرستد و علمای فراری از تعصب یونان بمسیحیت گرویده را در محافل دانشگاهی خود پناه میدهد و دارالترجمه‌ای دارد که آثار هندو یونان را ترجمه کند و تا با امروز برای ما باقی

بگذارد. اختراع خط تازه در این دوره و اشاعه آن حاکی از استقرار تمدنی است در این سوی نجله و فرات که بر ملت واحد تکیه دارد با مذهب واحد و این ملت سرگرم کندن قنات‌هاست و تأسیس دهات و قادربشهرسازی نوع جدیدی است که در «بیشاپور» کازرون میبینیم با اسلوب خاص و با مدرسه‌ها و بیمارستانها و مجاری آبیاری - ملتی که افراد مرفه‌الحالشان در اوقات فراغت کتاب میخوانند و نزد و شطرنج و چوگان میبازند و هنرمندانش میدانند که چگونه نیمه دیگر نقش برجسته دوره هخامنشی را که قرن‌ها زندانی صلابت سنگ هزاره پلکانها بودند از درون این سرسختی‌سنگین آزاد کنند و مجسمه‌ها بسازند و یا از مفرغ بریزند. تمدنی که قادر بود چهارصد سال تمام از دوسو در قبال حمله اقوام دیگر بایستد و در تمام این مدت دراز اسب و استروسلاح و سوار برای جنگ با زبیرن‌های رومی فراهم کند و هیطالیان (هیاطله) را چنان ادب کند که تا شش قرن بعد از سلطه اسلام نیز هنوز با ترسو لرز بمرزهای شرقی‌اش نزدیک بشوند.

و بدوره اسلام که میرسیم تکلیف روشن است. دعوی تازه‌ایست با آزادیهای تازه و روال جدیدی برای زیست و قلمروی گسترده و بین‌المللی بجای حصار تنگ مرز و سامان یک‌ملیت. و ملتی است در بند مقررات (کاست) گرفتار و مجبور بتحمل طبقه بندی دوره های ماقبل تاریخ و خسته از همه جنگ‌های باروم و بجان آمده از مالیات‌ها و بهر صورت منتظر گشایشی یا مجزیه‌ای. این است که اهالی پایتخت آنروز مملکت در کوجهای مدائن (تیسفون) نان و خرما بخش میکنند میان اعراب پابره‌ن گرسنه و مهاجم که برای غارت کاخ شاهی میدوند. ما بعنوان یک ملت هرگز از اعراب شکست نخورده‌ایم. آنچه از اسلام شکست خورد تشکیلات پوشیده درباری و نظامی ساسانی بود که و سینه‌ای شده بود برای خفه کردن هر ناله اعتراضی در لباس مذهب‌مانی یا مزدک. و نتیجه این شکست آن بود که ملتی آزاد شد. آزاد از مالیات - آزاد از قید کاست. آزاد برای قبول هر مذهبی و آزاد برای تحصیل علم. گرچه در حمله اسلام کاخی فرو ریخت و لشکری شکست و شاید کتابخانه‌هایی سوخت اما تمدن ایرانی رونق گرفت و بر مرکب اسلام خود را تاپشت دروازه (گل) رساند. هنوز کوزه‌بینانی هستند که بزکریای رازی و بیرونی و ابن‌سینا میتازند که چرا عبری نوشتید؟ - غافل از اینکه این عبری نویسی موقتی در چهارینج قرن آغاز اسلام تنها راه حفظ تمدن و فرهنگ ایرانی بود از آفات زمانه. اگر فقط بفارسی مینوشتند و فقط کتابخانه‌ها و مدارس ری و نیشاپور و بغداد مراکز این تمدن بود مغول که همه اینها را کوفت و سوخت دیگر از کجا دسترسی بود به «ماللهند» گرانبهای بیرونی یا «قانون» و «شفا» ی بوعلی سینا؟ باین خط و زبان جدید فرهنگ ایرانی چنان قلمرو گسترده ای یافت که بی‌نام‌ونشان ترین بناها گه‌هایش «قرطبه» بود و قاهره و دانشمندان و محققان ایرانی اسلام پذیرفته هم از این راه بود که توانستند بیش از نیمی از عوامل اصلی تمدن اسلامی را بسازند تا برسد زمانیکه زبان فارسی از نور فرصت خودنمایی و تظاهر بیابد و بهمت زیرگانی چون رودکی و فردوسی و ناصرخسرو و خیم‌چنان رواج و رونقی پیدا کند که همان در اواخر قرن هفتم شاهکار سعدی کتاب دستی مکتب‌خانه رونندگان بشود. بله - در چنین وضع و زمانه‌ای بود که ما خط عبری را گرفتیم و پروردیم و منقح ساختیم تا رسیدیم باین مشق زیبای تندنویسانه مقتصد در کاغذ و وقت ... که قرار شد دفاعی در کار نباشد.

حالا پیران قوم آمده اند که این خط را باید تغییر داد. بسیار خوب. بفرمائید. اما بگوئید بینم این تغییر خط نشانه چه تغییری است در کجای این زندگی که مادریم؟ آخر زیر این آسمان کیبوجه حادثه‌ای بوقوع پیوسته؟ آیا مذهب تازه‌ای آمده است که ما از آن بیخبریم؟ یا اساس زندگی اقتصادی مردم عوض شده است؟ یا فقر ریشه کن شده؟ یا بیکاری و ولگردی از میان رفته؟ .. آخر این تغییر خط را بعنوان کدام خبر خوش - و طلیعه کدام قدم مبارک - و پیش قراول کدام دوره طلایی ببذیریم؟

گرچه این دیگر بعقل پیران قوم قد نمیدهد اما شاید جوانی نوخاسته و باهوش برآید و بگوید تحول صنعتی مأخوذ از غرب که ناچار از قبول آنیم چندان بی اهمیت تراز تحولاتی که تو در گذشته و از گذشته برشمردی نیست. و در چنین صورتی چنان زندگی مازیرو زیر خواهد شد که خط که هیچ زبانمان نیز بیغما خواهد رفت. و راقم این سطور که در آغاز سخن باین خبر اشاره‌ای کرد همانجا گفت که در روزگار فعلی ما این زبان است که باید دل بحالش سوزاند نه خط - و اکنون نیز در جواب این سؤال مقدر میگوید اگر این تحول صنعتی از صورت تفتن و تقلید و ندانم کاری بدرآمد و توانست در عمق اجتماع امروزی ما اثری بگذارد و دست کم رابطه مالک و رعیت را عوض کند تازه برای ما قضیه تجربه ژاپن پیش خواهد آمد که صد و پنجاه سال پیش به چنین مرحله‌ای از تحول صنعتی رسید ولی هیچ نیازی باین نداشت که خط کج روتراز خط ترسای خود را عوض کند. و ما فعلا در وضعی بسر میبریم که صنعتمان هنوز در بند سیمان سازی است و تنها سرمایه ذخیره مان برای آبادانی مملکت همان دوسه سد نیمبندی که خدا عالم است کی تمام خواهد شد. و بهداشتمان بصورتی که قبرستانها مان هنوز پر است از بیماران اسهالی و ورم روده ای - و فرهنگمان جوری عمل میکند که هر الفبا خوانی بخمال پشت میزنشین از مدرسه بدر میآورد و تازه هنوز نمیدانیم با این سالی دوازده سیزده هزار دیپلمه دبیرستانها مان چه بکنیم - و بزرگترین تحول اجتماعیمان فروختن زمین های خالصه است ب مردمی که روزی همین زمینها را ازیشان غصب کرده بوده ایم - و بهترین خواندنیها مان چنانکه دیدید عبارتست از همان «رنگین نامه» ها که بهتر آنکه مردم سواد نداشته باشند تا بتوانند بخوانندشان. میبینید که ماهوز اندر خم یک کوچه ایم. و بهر صورت خیالتان راحت باشد. بپهوده غم خط را نخورید. پیران قوم هم که چنین غم بپهوده ای میخورند بیکارند و شکشان سیراست. اگر غمی باید خورد غم زبان فارسی است که حتی در مدارس بچنان وضع ناهنجاری دچار شده است که راقم این سطور ناچار شد بعنوان تکلمه این مختصر - (که از رسارت و حق ناشناسی نسبت بپیران قوم فراهم شد) - گزارشی از آنرا بمرستان برساند.

۲ - درباره تدریس ادبیات فارسی در دبیرستانها

غرض از این مختصر روشن کردن و توضیح دادن وضع فعلی تدریس ادبیات فارسی در دبیرستانهاست و نشان دادن عللی که موجب ایجاد چنین وضعی شده است و در پایان کلام پیشنهادی برای اصلاح این وضع. اگر باصلاح چنین وضعی معتقد باشیم. زمینه اصلی این

بحث تجربه شخصی نویسنده آنست که ضمن ۱۳ سال تدریس ادبیات فارسی در دبیرستانها بدست آورده است - گذشته از اینکه نویسنده فراموش نخواهد کرد که کمی و کجا میزید گرچه این کجائی که نویسنده محکوم بزندگی کردن در آنست زماناً در قرن چهاردهم است - بجای آنکه در قرن بیستم باشد.

البته منتظر نباشید که نویسنده فقط در چهارچوب محدود کلاس و مدرسه و فرهنگ حرف خود را دنبال کند - چرا که اشتباهی بس بزرگ است يك مسئله اجتماعی - فرهنگی را در چنین چهار دیوار کوچکی محدود کردن و صرف نظر از دیگر مؤثرها - تنها بعامل فرهنگی و تربیتی توجه داشتن .

طرح کلی این مختصر چنین خواهد بود :

- نخست کوشیده خواهد شد تا وضع تدریس ادبیات فارسی در دبیرستانها روشن شود.
- بعد نتایجی که مرتب بر این وضع است - توضیح داده خواهد شد.
- بعد کوشش دیگری بکار خواهد رفت تا نشان داده شود که چه عوامل و موجباتی چنین وضعی را پیش آورده .

- و در قسمت آخر چند پیشنهاد ساده و عملی - که اجرای آنها نه بودجه اضافی بخواهد نه مستشار جدید - در میان گذارده خواهد شد . که امید است از نظر تیزبین صاحبان قدرت و دستیاران عمل در قلمرو فرهنگ مفید تشخیص داده شود.

نخست - وضع فعلی تدریس ادبیات فارسی در دبیرستانها

غیر از کلاسهای مخصوص ادبی - معمولاً در کلاسهای دبیرستان هفته ای یکساعت اشاعه یکساعت دیکنه - و یکساعت هم قرائت فارسی تدریس میشود . در الیکه زبان خارجه در اغلب کلاسهای دبیرستان ۴ ساعت است . با توجه باین بدیهی اولیه که حداقل تعداد شاگردان در هر کلاس ۴۰ تا ۵۰ نفر است . در چنین وضعی ناچار کتاب قرائت فارسی (هر کتابی که باشد) نیمه کاره میماند . در تمام طول سال بیش از سه تا پنج اشاعه و دیکنه (حد متوسط) نوشته نمیشود . مگر در شهرستانهاییکه وسایل تفنن (سینما - تلویزیون - تئاتر - و هر نوع وسیله دیگر برای تفنن خارج از خانه و مدرسه) کمتر است . و در چنین شهرستانهایی که حتماً کم جمعیت اند و بازاری نامناسب برای اسراف - ناچار تعداد شاگرد هر کلاس نیز کمتر است . و بهمین مناسبت این نوع شهرستانها کمی امیدوار کننده ترند - گرچه این امیدواری دولت مستعجلی بیش نیست و بمحض اینکه تسهیلات زندگی جدید پابهر نقطه ای بگذارد تمام خواهد شد .

از نظر کتاب درسی - کتاب مشخصی برای هیچیک از مواد سه گانه بالا در دست نیست . در برخی از کلاسها کتاب های رسمی وزارت فرهنگ را ملاک کار قرار میدهند و در برخی دیگر متون قدیمی را . راقم این سطور خود یکی از کسانی بود که در تمام این سیزده سال تدریس ادبیات فارسی فقط و فقط با متون قدیمی سروکار داشت . چرا که يك متن قدیمی را بر کتب ملقظ و منتخبان مانند گرد آوردگان جدید ترجیح میداد . و بیشتر

باین دلیل که با تدریس يك متن قدیمی مثلاً گلستان یا چهارمقاله - پس از چهارهفته در همان اوایل سال تأثیر سبک قدیمی را در انشاء شاگردان ظاهر شده میدید و آنوقت فرصتی می‌جست تا حالی شاگردان کند که این تأثیر ناخود آگاه بچه علت است و ما امروز چرا بآن سبک نمی‌نویسیم و بجای آن بفلان سبک می‌نویسیم که این امتیازات و مختصات را دارد . و در اش پیروی از همین يك روش شاگرد خود بخود دو سه نکته اساسی را در می‌یافت که عبارت باشد از مفهوم سبک - امتیازات فلان سبک نسبت بدیگری - و تکلیف امروز نویسنده . و البته چنین مقاصدی را با تدریس يك کتاب منتخب بدست نمی‌توان آورد که هر روز معلم و شاگرد را از شاخی بشاخی دیگر میبراند و فرصت بحثی نمیدهد.

باین صورت نمیتوان بدقت معین کرد که چه اغتشاشی در کار تدریس ادبیات فارسی رخ داده است . و چون در اذهان عامه نقص اساسی فرهنگ این تشخیص داده شده است که «فلان فارغ‌التحصیل دبیرستان نمیتواند حتی يك تقاضای اداری بنویسد» - انگار اصل بر این است که هر از دبیرستان درآمده‌ای باید عاقبت کارمند بشود و محتاج بنوشتن تقاضای اداری - باین مناسبت نویسندگان محترم کتابهای درسی در این سالهای اخیر همت عجیبی بکار برده‌اند حتی برای تنظیم کتابهای انشاء - حاوی مقداری کاغذنویسی و برگزیده‌ای از مقالات بیسروته - و کار را بجائی رسانده‌اند که حتی انشاء زبان را نیز محتاج بکتاب ساخته‌اند که بروی مطالبش را حفظ کنی و از روی آن امتحان بدهی . بگذریم که طرز انتشار و فروش این نوع کتابها در مدارس چگونه است و چه گروه‌کشیها که نمیشود.

از نظر کیفیت معلم ادبیات فارسی نیز (صرف نظر از جهت کمی قضیه که خود موجب غمض عین درباره کمیت است) وضع چندان روشنتر از این نیست که گذشت. (۱) در زمره دبیران ادبیات فارسی هنوز از آن پیران پر تجربه نسل گذشته که ساعت درس فارسی برایشان فرصتی برای وعظ و نصیحت است یا در جهان‌بینی خاص ایشان امتیازی میان زبان فارسی و عربی نیست داریم تا جوانهای تازه از کار درآمده‌ای که خود سیل بردگان هجوم زبان و ادب خارجی‌اند. و چه بسیار قلیل‌اند دبیرانی که ضمن تدریس ادبیات فارسی میدانند چه میکنند یا میتوانند بزرگواران بشاگرد بقبولانند که اگر زبان فارسی زبان مادری توست لازمه‌اش این نیست که مادر زاد آنرا بدانی و بادستور و صرف و نحو آشنا باشی. حدوسط معلم خوب ادبیات فارسی ما يك فارغ‌التحصیل دانشکده ادبیات است که سه سال آزرگار در آنجا نش قبر کرده و فقط بلد است درباره سال ولادت و وفات فلان شاعر یا نویسنده باستانی شک و تردید بیاورد. اما هرگز مفهوم درست و دقیقی از ادبیات ندارد. از ادبیات بعنوان يك هنر نه بعنوان

(۱) طبق آمار وزارت فرهنگ تعداد دبیران ادبیات لیسانسیه در سال تحصیلی ۳۷-۳۸ جمعاً ۲۶۴ نفر بوده است . در حالیکه در همان سال وزارت فرهنگ به ۱۸۷۰ دبیر ادبیات لیسانسیه محتاج بوده . و معنی این واقعیت چیست ؟ اینکه چون پالاندوز خیاطی میکرده در نتیجه تمام شاگردان از درس ادبیات فارسی بیزار شده‌اند و حق هم داشته‌اند.

وسیله تقاضای اداری نوشتن. می‌بینید که اینجای کار از دانشگاه خراب است. بسیار پیش آمده است که بهترین نویسندگان کلاساها در امتحان نهائی بزحمت قبول شده‌اند و از انشاء که مایه امیدشان بوده حتی يك ۱۰ هم نیاورده‌اند.

آخرین نکته در این مورد اهمالی است که درباره درس عربی رخ میدهد. درعین حال که طبق برنامه‌های رسمی فرهنگ درس عربی باید همچون دستیاری برای فهم ادبیات فارسی تدریس شود. این درس کم‌کم بصورت زائده برنامه کلاساها درآمد است. و جز در کلاسهای ادبی توجهی بآن نمیشود. خود فارسی بدرد کجای فردای شاگرد میخورد تا دستیارش که عربی باشد؟ چرا. این کلاسهای عربی و حتی در اغلب موارد کلاس فارسی بدرد آن صدی ۲ تا ۵ شاگردان میخورد که آخوند مسلکند و عربیت و ادبیت را از خانواده باخود بمدرسه آورده‌اند. تا در هر کلاس لفت مشکلی را از معلم بپرسند.

و بنابراین مقدمات (و آنچه پس از این بجای اصلی خود خواهد آمد) در روزگار فعلی ما ادبیات فارسی در مدارس متوسطه کارش باینجا کشیده که نمره اش ملاط دیگر نمره‌هاست. معلمش اگر مالعبه نباشد اغلب اوقات اجباراً آدم سهل‌انگاری است. کتابش را اگر نخریدی و تا آخر سال هم نداشتی عیبی ندارد. و اگر در امتحان نهائی دوسه نمره میخواستی تا در کارت تجدید نظر کنند همه نگاهها متوجه معلم ادبیات خواهد شد. و بندرت میتوان دید که شاگردی در کلاسی از درس فارسی رد بشود.

دوم - نتایج مترتب بر این وضع

اگر در توضیح وضع تدریس ادبیات فارسی فقط بعوامل داخلی فرهنگ که در بالا اشاره‌ای قسمتی از آنها شد اکتفا کنیم نیز نتایج زیر حتمی است - :

۱- بیسوادی تقریباً مطلق فارغ‌التحصیلان دبیرستانها. نه باین علت که قادر بنوشتن يك تقاضای اداری هم نیستند بلکه باین علت که سؤال امتحانی شیمی یا طبیعی را هم نمیتوانند بنویسند. نه تنها باین علت که زیبایی شعر و نثر را نمی‌شناسند بلکه از خواندن آنها عاجزند. و نه تنها باین علت که نمیدانند ادبیات بمفهوم هنری اش چیست بلکه اسم و فعل را هم از یکدیگر تمیز نمیدهند. و اگر کسی هست از این سالی ۱۲ - ۱۳ هزار فارغ‌التحصیل هر ساله دبیرستانها که سوادی دارد مطمئن باشید که سواد خود را از خارج بمدرسه آورده بوده است.

۲- وبهین مناسبت نشر بیسوادی مطلق در اجتماع. اگر فارسی نویسی درنامه‌های اداری باین صورت متفصح درآمد است - یا اگر مطبوعات مملکت غلطنامه‌هایی بیش نیست یا رنگین‌نامه‌هایی - یا اگر حتی در نثر نویسندگان نامی زبان فارسی هم از بر خورد با غلطهای املائی و انشائی در امان نیستی دلیلش همین زمینه خرابی است که در مدرسه‌ها داریم. حیف که جرات نمیکنم و گرنه مینوشتم که در سخنرانی‌های بزرگان قوم نیز ... نه. واقعاً جرات میخواهد.

۳- و تازه این هر دو عامل باعث میشود که کار زبان فارسی در دنیا رو بکسادی

بگراید. خوشبختانه هنوز تنها منبع اصلی برای تحصیل زبان و ادبیات فارسی ایران است (گرچه فراوانند کسانی که دکترای ادبیات فارسی را هم از فلان مملکت خارجی بارمغان میاورند. و این واقعا تعجب آور است که چرا وزرای محترم فرهنگ در این باره سکوت میکنند) اما باین طریق بزودی خواهد رسید روزی که این تنها رجحان جهانی را نیز از دستمان بگیرند. حتماً وزارت محترم فرهنگ متوجه این نکته مهم هست که هنوز در بیرون سرحدات این مملکت هستند کسانی که فارسی میدانند و میخوانند. آیا ضمن مطالعات خود - آن وزارتخانه محترم - متوجه این فارسی زبانان ملیتهای دیگر نیز هست یا تمام توجه صرف مبارزه تبلیغاتی با بیسوادى و افتتاح کلاسهای اکابر میشود؟!

۳ - چه عللی موجب کساد بازار زبان فارسی و ادبیات آن - حتی در دبیرستانها -

شده است ؟

گذشته از علل داخلی یعنی فرهنگی - برای این بازار کساد علت های دیگری نیز میتوان جست که در زیر بذکر چندتای آن اکتفا میشود. اگر بخاطر تان باشد چندی پیش آقای تقی زاده ستاتور محترم ضمن طرح مسئله تدریس زبان های خارجی در کودکانها مختصری از نتایج وخیم وضع فعلی زبان فارسی را در مدارس یادآوری کرده بودند. اما ایشان شاید فراموش کرده بودند یا فرصت نکرده بودند که بگویند چه عواملی موجب پیش آمدن چنین وضعی شده است و باصطلاح فقط به بیان درد اکتفا کرده بودند. و اکنون را قم این سطور خواهد کوشید که این عوامل و موجبات را نیز تا آنجا که میتواند بشمارد. این عوامل بر چند نوعند. اما چون هیچ دسته از این عوامل خالی از صبغه فرهنگی نیستند این است که همه را یکجا و ترتیب شماره خواهم آورد :

۱- مملکت ما در شرایطی بسر میرود که احتیاج به متخصص فنی (تکنیسین) فراوان دارد. بهمین مناسبت شاید سیاست عمومی وزارت محترم فرهنگ بر ترتیب این دسته از متخصصان فنی تکیه کرده است و صرف نظر از اینکه در این راه تا کجا موفقیم و تا کجا نیستیم همه متفقیم که چنین سیاستی اگر اتخاذ شده باشد بجا است. نتیجه این سیاست همچنانکه باید باشد توجه روز افزون بر رشته ها و بدرس های ریاضی و طبیعی است و ناچار زبان فارسی بحال خود رها شده است. بخصوص اگر در نظر داشته باشیم که در محیط یک مدرسه و در ذهن خام یک دانش آموز مواد ریاضیات و ادبیات دو نقطه مقابل هم اند. گرچه حقیقت امر غیر از این است و ادبیات بعنوان هنری از هنرها گشاینده غوامضی است که از دست ریاضیات هم بر نمی آید. دست کم کمکی که شعر او نویسندگان در همه ادوار تاریخ بشناخت طبیعت یا روان آدمی کرده اند انکار ناپذیر است.

۲- در عین حال که چنین احتیاج مبرمی بوجود متخصص فن داریم باید اذعان کنیم که کتاب فنی زبان فارسی نداریم یا بسیار کم داریم. و همان بسیار کم راهم بسیار ناقص داریم و متعلق بسنین ماضی و خالی از آخرین تحقیقات علمی و فنی. در چنین وضعی بچه مردم حق دارد اگر بجای وقت تلف کردن برای فارسی زبان خارجه اش برسد که اگر وسیله کسب تخصص

وتبحری هم نباشد دست کم بشخصه وسیله ایست . یعنی فردا میتواند مترجم بشود . بگذریم که راقم این سطور دوستی داشت که پس از لیسانس گرفتن برای ادامه و تحصیل بفرنگ رفت و هنوز یکماه از رفتنش نگذشته بود که بایست هوائی کتاب دستور زبان فارسی از من خواست . البته میدانید برای چه؟ برای اینکه در دستور زبان فرنگی اش دیده بوده که صحبت از فعل واسم و مفعول صریح میکنند و او که در زبان مادریش هم از این مقوله ها چیزی نمیدانست ناچار شده بود که دستور زبان فارسی را بخواند تا بتواند دستور فلان زبان فرنگی را بیاموزد . غرض از این مثال این بود که حتی با وجود چنین سیاستی نمیتوان از زبان فارسی صرف نظر کرد . و بهر صورت در عین نیازو افری که بکتاب های فنی درست و حسابی داریم بنگاه های بزرگ انتشارات خارجی و داخلی ما (غیر از انتشارات دانشگاه که گرچه از نظر فارسی اغلب کتاب های فنی اش افتضاح آوراست ولی بهر صورت با هر کتاب فنی که بیرون میدهد نیازی را برآورده میکند) مشغول ترجمه و انتشار سفرنامه گالیور هستند یا قصه هایی که هر ناشر کم مایه ای (چه مادی و چه معنوی) قادر بچاپ و فروش آنست .

۳- و آن وقت این هردو مطلب که گذشت خود مؤید عامل دیگری هستند که بهتر است بیماری بیگانه زدگی اش بنامیم . و این بیماری خود ناشی از آنست که از خرد و کلان همه می بینیم که برای رسیدن بقافله تمدن غربی پیش از همه باید زبانش را آموخت . البته آن زبان مخصوص غربی را که زبان ملل آنگلو ساکسون است و تکیه اش بلیره و دلار است و ما محتاج مستشارانش هستیم . روزگاری بود که الحداعلای کوشش یک کارمندا داری رسیدن بحدود مقرب الخاقانی وزیر بود اما این روزها روزگار بدجوری برگشته است . و منتهای آرزوی خرد و کلان کارمندان دمخورشدن با فلان مستشار است . البته پیداست که چرا . هیچ چیز که نداشته باشد یک بورس که دارد و سفر یکساله ای بدنای از ما بهتران . همین است که باید بیماری بیگانه زدگی نامید . در چنین وضعی که پیرمردان هفتادساله ای رامیشناسیم که تازه دارند زبان بیگانه میخوانند از جوانی که برای ده بیست سال دیگر تربیت میشود چه انتظاری داریم ؟ البته کاش این درس خواندن سرپیری چنان بود که حضرت سکاکی کرد . اما افسوس ! زبان آموزی پیران قوم نه بقصد استفاده از کتب علمی و ادبیست نه بقصد قربت بحق . بر این کار قصد قربت بجای دیگر یا کس دیگری در کار است

۴- علاوه بر این سه امر بسیار مهم عوامل دیگری را نیز باید شمرد که گرچه بآن اهمیت نیستند اما بهر صورت باید در مدنظر باشند . اما چون این امور عوامل دست دومند هم بهرادر این شماره چهارم گرد میآورم - :

الف - شاگرد های مدارس این روزها زبان فارسی را بیشتر از مجلات هفتگی و رادیو و سینما و تلویزیون می آموزند تا از کلاس ادبیات فارسی . چرا که در همه اینها که گذشت مطالبی هست که مدرسه از آن ها بیخبر است - مطالبی که دانستن آن ها اقتضای سن است - در عین حال که آموزش جدی نمیدهد . اما بهر صورت وقتی دست کم هفته ای یک مجله بخوانی که صد

صفحه است ناچار زبانت و قلمت بهمان سوی میگردید که مجله با همه بیسوادی اداره کنندگانش خواسته است. (۱)

ب - سوغاتی که در سالهای اخیر بدست آقایان مستشاران خارجی برای فرهنگ آمده است (غرض تعلیمات سمعی و بصری است که اصرار میکند در کار تعلیم و تربیت خواندنی و حفظ کردنی هر چه کمتر باشد). صرف نظر از اینکه موفقیت روشهای صرفاً سمعی و بصری در این یکی دو سال اخیر در خود امریکا نیز مورد شك و تردید قرار گرفته است و بمناسبت پیشرفتهائی که رقیب سیاسی آن دولت با حفظ روشهای کلاسیک تربیتی در پرورش متخصصان فنی بدست آورده است - علمای این فن در خود امریکا در جستجوی راههای تازه‌ای برآمده‌اند. تقلید ناقص ما از این روش که خوشبختانه بعلمت قلمت و سایر فنی مورد نیاز آن - چندان شیوع و توسعه‌ای هم نیافته است خود یکی دیگر از علل بی‌توجهی بخواندنی و نوشتن و آموختن دقیق زبان و ادب فارسی بوده است. مدارس نمونه وزارت فرهنگ از این نظر واقعاً نمونه‌اند. اینرا هم در نظر داشته باشیم که روش سمعی و بصری در تعلیم و تربیت از مستلزمات محیطهای اجتماعی خاصی است که فراوانی کتاب و دسترسی روزافزون شاگردان بکتابخانه بعضی از اوقات حتی موجب عسرت انتخاب میشود و باعث گنجی و درماندگی. و در چنان شرایطی البته که روشهای سمعی و بصری مفری و گریزی است. اما در شرایطی که ما بسر میبریم و هیچ شهری از شهرها مان نیست که کتابخانه مرتبی داشته باشد آیا بهتر نیست که بجای صرف مخارج هنگفت برای تهیه ابزار و آلات سمعی و بصری بکوشیم تا امکان مراجعه بچه‌های مردم بکتاب بیشتر بشود؟

ج - دستور زبان فارسی درس رسمی کلاسهای دبیرستان نیست. و آنرا اصلاً جدی نمیگیرند. فقط در کلاسهای آخر دبستان آنهم بصورتی بسیار ناقص یکی دو سال دستور زبان تدریس میشود و دنباله چنین درس مهمی را - اگر کسی گذارش پدانشگاه افتاد - در دانشکده ادبیات میگیرند. در حالیکه دستور زبان باید در سالهای بسیار جدی گرفته شود که شاگرد مدرسه قدرت تعقل یافته - یعنی در سالهای دوره دوم دبیرستان. و بعلمت همین وقفه دورودرازی که در کار تدریس دستور زبان رخ میدهد (بگذریم که اگر شاگردی پس از دبیرستان ترك تحصیل کرد یا رشته‌های غیر ادبی دانشگاه را برگزید در حقیقت از دبستان که بیرون آمد بدستور زبان وداع گفته است) هیچ فارغ‌التحصیل دبیرستانی نیست که خبری از دستور زبان داشته باشد.

علم و موجبات فراوان دیگری نیز هست که موجب این کساد بازار زبان و ادب فارسی شده است از قبیل کمک غیر عمدی به پست شدن شعبه‌های ادبی دبیرستانها - سهل‌انگاری مجدد در مورد امتحان کلی زبان فارسی در کنکور دانشگاه - ممنوع ساختن پرداخت حق التدریس برای درسهای ادبی - بلبلی کردن طوطی صفتانه بزرگان قوم بانگریزی (۱) در هر محفل و مجلس و هر تشریفات سیاسی - و رویهمرفته پیش آوردن موجباتی که روز بروز از شأن و اعتبار

(۱) مراجعه کنید به «ورشکستگی مطبوعات» بهمین قلم و در همین مجله.

زبان و ادبیات فارسی کاسته است... و البته این امور از نظر تیزبین اولیای امور فرهنگ پوشیده نیست. اینها و بسیاری عوامل دست دوم دیگر که ذکر آنها موجب اطاله کلام خواهد شد مجموعاً باعث شده‌اند که بزبان و ادبیات فارسی نه تنها در دبیرستانها - بلکه حتی در دبستانها و کودکستانها - کمتر وقعی گذاشته بشود.

چهارم - چند پیشنهاد ساده و عملی برای اصلاح این وضع ناهنجار

در عین حال که رفع علل و عوامل شمرده شده در صفحات پیش‌بتهائی از عهده وزارت فرهنگ برآمده نیست چراکه هم وقت کافی می‌خواهد و هم مستلزم تغییری کلی در روال دیگر تأسیسات اداری مملکت است - با اینحال بحکم «مالا یدرک کله لایترک کله» آنچه بنظر راقم این سطور از عهده آن وزارتخانه محترم برمی‌آید - بی‌اینکه خرج و مأمور اضافی بخواهد - باختصار در زیر شمرده خواهد شد.

اول - برای درس دستور زبان فارسی یکساعت مستقل با نمره مستقل و مجزا از دیگر دروس در هر هفته - و برای تمام کلاسهای دبیرستان بدون استثنا - معین شود. البته با توجه باینکه تمرین‌های دستوری باید کتبی باشد و در ضمن درس انشاء عملی بشود نه چنانکه فعلاً هست با قرائت فارسی و شفاهاً. فعلاً فقط در کلاس ششم ادبی بدرس دستور زبان حیثیت و استقلال داده شده و در دیگر کلاسها بدون استثنا درس دستور ضمیمه قرائت فارسی است. و این البته صحیح نیست.

دوم - بتمام درسهای مربوط بزبان (قرائت - دستور - دیکتف انشاء) در تمام کلاسهای دبیرستان ضریب دو داده شود. یا حداقل بدو درس دستور و انشاء. البته آنچه از موضوعات مربوط بزبان که هم‌اکنون ضریب دو دارند در چنین صورتی ضریب سه پیدا خواهند کرد.

سوم - امتحان هر چهارماده بالا از این پس بعده یک‌دبیر نباشد بلکه بعده یک‌ثوری (حداقل دو نفره) محول شود تا هر چه بیشتر از خطر یکسان نبودن ملاک (کریته‌ریوم) تصحیح اوراق و نمره دادن کاسته گردد.

چهارم - برای تدریس قرائت فارسی حتی المقدور از متنهای قدیمی استفاده بشود. و البته بوسیله دبیران باسواد و نواندیش - که مبدا قدمت متن با قدمت طرز تفکرها بیامیزد و کار را خرابتر کند. در این مورد بخصوص بخاطرمان باشد که نثر امروزی را شاگردها باندازه کافی از روزنامه‌ها و رادیوها و سینماها اخذ میکنند. و در چنین وضعی وزارت محترم فرهنگ حق دارد که نسبت به متنهای قدیمی هر چه سخت‌گیرتر باشد.

پنجم - در کلاسهای دوره دوم دبیرستان درس انشاء بدل شود بدرس نویسندگی. چه لفظاً و چه معناً. البته بسته برشته‌های مختلف - مثلاً در رشته ادبی کلاس انشاء بدل شود بدرس هنر ادبیات با تمام متفرعاتش از قبیل داستان‌نویسی - تأثرنویسی - شاعری - نقد ادبی - تهیه رپرتاژهای رادیویی و تلویزیونی - فن ترجمه و و در رشته‌های دیگر بروش تحقیقات علمی و تهیه گزارش و مقاله‌نویسی و تفسیر مشکلات فکری ...

ششم - نظارت و اصرار بیشتر در کار دانشسرای عالی برای تربیت دبیران ادبیات

والبته دبیران ادبیات مطلع از مفهوم بلند این هنر و آشنا برموز کار نه محقق های وطنی نبش قبرکننده . یا ملاحظه های بی اطلاع از وسعت قلمرو ادبیات بزرگ دنیائی . و البته لازم است در همین دوره دانشرا تمام کتاب های قرائت دبیرستان سطر بسطر خوانده شود (بعنوان *Livre de Maitre*) تا دبیران فردا بدانند که در کلاس چه باید کرد ؟ (نکته اخیری نظر دوست عزیزم دکتر نبهی است .)

هفتم - ترتیب دادن مسابقه نویسنده گی در هر سال برای هر يك از کلاسهای دبیرستان های تمام کشور . برای تعیین بهترین نویسندگان کلاسها (بترتیب در هر مدرسه - در هر شهر - در هر شهرستان - در هر استان - و در تمام کشور) و کوشش در اینکه جایزه ها بدست شخصیت های بسیار برجسته کشور و دراعیاد بزرگ توزیع شود و مخصوصاً این نکته رعایت شود که جوایز نقدی نباشد بلکه عبارت باشد از دوره آثار ادبی مثلاً یکدوره مثنوی یا شاهنامه یا کلیات سعدی و از این قبیل .

هشتم - تشکیل کنفرانسی از تمام دبیران ادبیات شاغل (که لابد تا بحال حد اکثر به ۵۰۰ نفر رسیده اند و جمع کردشان در یکجا ممتنع نیست) سالی یکبار و هر سال در یکی از شهرستان های دور افتاده - برای شور و بحث درباره مشکلات تدریس ادبیات و بقصد جستن راههای تازه و تبادل آراء . یادر تعطیلات تابستان یادر ایام تعطیل زمستانی یا نوروزی . و البته تهیه هرنوع تسهیلاتی (پرداخت خرج سفر و اضافه کار و غیره) تا همه برغبت شرکت کنند .

نهم - سروسامان دادن بدرس عربی - که چون تخصص راقم این سطور نیست از بحث درباره اش خودداری میکند اما چون همینقدر میداند که وضع این درس نیز خوب نیست و همین نابسامانی موجب نابسامانی های درس فارسی شده است صلاح دید که اشاره تذکار دهنده ای نیز بآن بکند .

دهم - نظارت کامل در کار مطبوعات و سینما ها و رادیو ها و دیگر تاسیسات فرهنگی از نظر دفاع از زبان فارسی نه بقصد سانسور بیشتر . در این مورد میدانیم که وزارت محترم دوائر معینی دارد (اداره نگارش) اما باعث خجالت است که عرض کنم این دوائر فقط بوجود تشریفاتی خویش قانعدند . و اصلاً و ابداً منشاء اثری نیستند . باین مناسبت مثلاً میتوان يك هیئت سه نفری را ماموریت داد (يك زبان دان - يك روانشناس - يك متخصص تعلیم و تربیت) که در هر هفته یادر هر ماه یکی از مطبوعات را زیر نظر بگیرند . و گزارشی در سه قسمت نامبرده تهیه کرده اول برای خود آن مطبوعه بفرستند که منتشر کند و اگر نکرد عین گزارش را در دیگر مطبوعات یادر رادیو ها منتشر سازند . مسلم میدانم که اگر چنین رفتار مودب و درعین حال قاطع باشه تا از مطبوعات کشور بشود دیگران حساب کار خودشان را بکنند البته عین همین نظارت درباره سینماها و رادیوها و تلویزیون نیز میتواند عملی باشد . که دیگر از ذکر جزئیات هر کدام خودداری بشود بهتر است .

یازدهم - همچنین نظارت شدید در کار بنگاه های انتشارات رسمی و غیر رسمی کشور - هم از نظر زبان فارسی انتشاراتشان وهم (مخصوصاً) از این نظر که حتی المقدور بترجمه و نشر

کتاب‌های فنی و تخصصی دست بزنند. تا کم کم این فقر عظیم کتاب فنی مرتفع بشود و دیگر چنین نباشد که برای تحقیق در ادبیات فارسی نیز دست آخر محتاج به مثلاً زبان آلمانی باشیم.

دوازدهم - و آخرین مورد عین حال مهمترین پیشنهاد ایجاد درس تازه ای باسم «قصص ملی و مذهبی» و مخصوصاً برای سه کلاس دوره اول دبیرستان. با ساعت مشخص و نمره مستقل. ناچارم چند کلمه توضیح بدهم - :

بنای ملیت و زبان در هر گوشه ای از این عالم وجود بردوش اساطیر اولین *Mytes* نهاده شده است. ادبیات هر ملتی یا هر زبانی را وقتی میتوان فهمید که با اساطیر و افسانه‌های کهن ملی یا مذهبی آن قوم و زبان آشنا بود. یعنی فلان فارغ‌التحصیل دبیرستان یا دانشگاه تانداغ که یوسف که بود و یعقوب یا زلیخا چه کردند نمیتواند معنی این مصرع را بفهمد که «زمصرش بوی پیراهن شنیدی». یا تانداغ که کمان کیانی چه خواص داشته نمیتواند بعزت قدر و ارزش رستم دستان و اجدادش پی‌برد و بفهمد که چرا با همه بی‌اعتنائی‌هایی که بکاووس شاه میکرده‌اند باز هم یال و کوپال خود را بحفظ میکرده‌اند. اینکه اقوام عاد و ثمود چگونه دچار بلا شدند یا اینکه اسفندیار چگونه روئین تن شد یا اینکه سیمرغ چه نستی با پهلوانان افسانه‌ای داشت همه مسائلی است که تاندانی نمیتوانی از زیبایی ادبیات فارسی بوئی ببری. روزگاری بود که بچه‌های مردم بمجلس روضه‌ای یا وعظی میرفتند و نوع مذهبی این داستان‌ها را گرچه بسیار ناقص از زبان روحانیان بر سر منبر میشنیدند اما امروز که فقط بسینما میروند وضع از چه قرار است؟ از این قرار است که هر کدامشان بهتر از هر فرنگی و نیگه دنیائی هر کول و ژوپیتر و ونوس را میشناسد اما نمیدانند نوح که بود و چرا یونس بدهان ماهی افتاد یا چرا باید سهراب بدست رستم کشته میشد؟ بهمین علت‌هاست که اعتبار زبان فارسی از دست رفته. آنکه مادر کلاسها میبوریم بیسواد است و اگر هم سواد خواندن «منطق الطیر» را داشته باشد نمیفهمد که چه سبب‌ها و نشانه‌ها و کنایه‌ها در آن مندرج است و این است که از خیر گذشته‌ها میگذرد و همه سنن ادبی را میبوسد و بطاق‌نسیان مینهد و از بیخ عرب میشود. عرب که ابتدا از بیخ فرنگی میشود. باین مناسبت است که راقم این سطور بانهایت الحاح از مقامات مسئول وزارت فرهنگ میخواهد که این مطلب بخصوص را بشور بگذارند و پس از سنجش دقیق این عرایض بتأسیس چنین درسی در دوره اول دبیرستان تصمیم بگیرند. اگر فرار است حس ملیت را در بچه‌های مردم تقویت کرد تنها راهش اینست نه آنچنان که تاکنون میکرده‌ایم. چرا که افتخارات مردگان را مرتب بخورد مردم دادن تهوع آور میشود. بجای آن باید زیبایی افسانه‌ها و اساطیر ملی و مذهبی را جایگزین کنیم که از اول خلقت تاکنون دهان بدهان و سینه گشته و روز بروز زیباتر و شاداب‌تر شده است.

برای تدریس قصص مذهبی از وجود دبیران فقه و شرعیات میشود فعلاً استفاده کرد و قصص ملی را نیز بعهده دبیران ادبیات گذاشت و کم کم کوشید تا برای این درس مخصوص هم کتاب تهیه شود هم دبیر.

جلال آل احمد

توضیح: قسمت اخیر این مقاله گزارشی است که رسماً بوزارت فرهنگ داده شده.

چند کلمه درباره آلبر کامو

هنوز ناقوس کلیساهای فرانسه بشادی سال نومیسیجی (۱۹۶۰) طنین داشتند که ناقوس مرگ آلبر کامو نواخته شد و در حادثه‌ای بسیار مبتذل، در یک تصادف ماشین، نویسنده‌ای که در اصل خون الجزایری داشت و شاید بهمین علت جایزه نوبل را در سال ۱۹۵۹ ربود نتوانست بماند و ببیند که چگونه مسئله الجزایر روز بروز بحل و فصل نزدیکتر میشود. آلبر کامو به همان سادگی مرد که قهرمان کتاب بیگانه‌اش آدم کشت و کارش باعدام کشید.

آلبر کامو از جوانترین نویسندگان معاصر فرانسه بود و از پرکارترین آن‌ها. دید جدیدی داشت و حرف و لوح تازه‌ای. گرچه مدتی او را در عداد اگرستانسالیست‌ها می‌شمردند اما بزودی بایک مجادله مطبوعاتی در مجله ماهانه ژان پل سارتر این نام از او پراشته شد و کامو براه‌خاص خود رفت.

فراوان خوانده‌ایم در مطبوعات وطنی که او را علاوه بر نویسنده فیلسوف هم قلمداد کرده‌اند و چنین نبود. اگر «سارتر» قلم خود را در خدمت اثبات اصالت بیهودگی قرار داده است و مثلاً ابائی ندارد که نمایشنامه‌هایی برای هفت ساعت تنظیم کند حاوی چنین حرف و سخنهایی— کامو درست در مقابل او در متن بیهودگی های این جهان بزبانی و عشق و هنر سخت دل بسته است. هیچکاری از او نیست که جنبه‌شاعرانه نداشته باشد. وصفی زیبا که از طبیعت دارد حتی از وجشتنا کترین و کتابه آمیزترین کتاب او (طاعون) سخت بچشم میزند (طاعون) داستانی است کتابه آمیز به مردم شهری که در اثر ظهور بلای طاعون با جبار در حصار افتاده‌اند و بیرون از جهان هستی و بریده از سایر نقاط عالم متمرد با مرگ دست بگریانند و با آنکه در متن مبارزه و جشتناک خود با مرگ به بیهودگی آن پی می‌برند و می‌بینند که مرگ بی توجه به همه سگدویهای آن‌ها خود بخود می‌آید و خود بخود می‌رود و معلوم نیست که چرا فلان رامی‌برد و بهمان را نمی‌برد در عین چنین احساس بیهودگی هر کدام میدانند که نفس تلاش در مقابل مرگ وظیفه‌ای است زیبا و انسانی....

سخن کوتاه کنیم و فهرستی از آثار او درین آخر بنیست بدهیم:

در زمینه قصه و حکایت و داستان معروفترین آثار او (بیگانه) است که دوبار ترجمه شده و بعد (طاعون) و بعد نمایشنامه‌های اوست (کالیگولا) و (سوء تفاهم) و (پاکان) — کتابی نیز دارد در مخالفت با محکومیت اعدام که مورد توجه سخت محافل ادبی و حقوقی قرار گرفت و نیز ترجمه‌هایی.....

دانشگاه تهران

از دکتر رحیم عابدی

استاد دانشگاه تهران

«در امور دانشگاهی ما کجائیم و دیگران کجا؟» باینکه تحصیل در دانشگاههای ایران مجانی است و کمکه‌های دیگر هم میشود پس چرا دانشجویان از وضع خویش ناراضی هستند ریشه این ناراضی از کجا آب میخورد و چگونه باید آنرا رفع کرد؟ کادر آموزش دانشگاه چگونه تشکیل شده و دارای چه نواقصی است؟ با تصویب و اجرای لایحه قانونی تمام وقت استادان آیا در وضع تعلیماتی دانشگاه گشایش محسوسی پدید خواهد آمد؟»

اینها رؤس مطالبی است که در این مقال مورد تجزیه و تحلیل واقع شده و امیدوار است مطلوب طبع و مورد پسند خوانندگان گرام قرار گیرد.

مقدمه
بیست و پنج سال پیش بود که سنگ بنای دانشگاه تهران در گوشه شمال غرب این شهر بر زمین نهاده شد. بلافاصله ساختمان یکی چند دانشکده آغاز گردید و هنوز بعد از یک ربع قرن ساختمان بعضی از واحدهای تابعه آن در دست تکمیل است. انصاف باید داد که تأسیس دانشگاه و اداره کردن و سازمان دادن آن در نخستین مراحل تشکیل با انبوهی از موانع و مشکلات مواجه بوده بخصوص تهیه یک کادر آموزشی مناسب و شایسته از دشوارترین مسائل بوده است. حتی در وضع کنونی که از حیث وجود تحصیلکرده و متخصص و مهندس با آثرمان قابل مقایسه نیست بلکه به مراتب مساعدتر است باز وزارت فرهنگ برای تکمیل کادر تعلیماتی دانشگاه های شهرستانها دچار درد سر عجیب شده و اجباراً در بسیاری از موارد از وجود استادان دانشگاه تهران استفاده میکند.

دانشگاه که در واقع در حکم یک دستگاه معرفت سنج ملی است و هدف نهائی آن تربیت متخصص در رشته های مختلف و تحویل بجامعه است میتواند از جهاتی بایک واحد صنعتی که کالای تجارتي تولید میکند مقایسه گردد. همانطور که در امر بهره برداری هر واحد صنعتی بررسی شرایط و روابط کار و عوامل موثر بر جریان تولید ضرورت اداره صحیح دانشگاه نیز بیک سلسله مطالعات جدی و همه جانبه نیازمند است. در یک واحد صنعتی معمولاً با محصول بیجان و بی‌زبانی سروکار داریم که برای مصرف معینی ساخته و پرداخته شده و بهیچوجه در جریان تولید دخالت و تأثیر ندارد. اما در دانشگاه پیوسته بایک نیروی عاقلی و زبانداری

روبرو هستیم که هشیارانه مراقب اقدامات و عملیاتی است که در دانشگاه در حول و حوش و جلوی چشم او میگذرد و همین خصیصه بارز ایجاب میکند که در موقع غور و بررسی مسائل و معضلات دانشگاهی نیروی فعاله دانشجویان را بحساب آورده احیاناً از او مدد بگیریم و آنگاه با بصیرت کامل در اجرای تصمیمات گام برداریم. بهمان ترتیب که متصدی يك کارخانه تولیدی وظیفه دارد از جنس و مرغوبی مواد اولیه و کالای خود نمونه گیری کند و از هر نمونه دقیقاً آزمایش نماید و اگر متوجه شد که با مشخصات معین و مطلوب تطبیق نمیکند بی‌درنگ در ترمیم آن بکوشد بهمان روال مسئولین دانشگاه موظفند از داوطلبان ورود و دانشجویان در دوران تحصیل و موقع خروج از دانشکده ها آزمایش دقیق بعمل آورده و در صورت وجود عیب و علتی در رفع نواقص اقدام نمایند.

بمنظور استفاده از بهترین استعداد ها و تأمین احتیاجات سالیانه بلحاظ دانشجو توجه و اعتنای کامل دانشگاه بکم و کیف برنامه های آموزشی ابتدائی و متوسطه و کادر تعلیماتی وزارت فرهنگ کمال ضرورت را دارد و بخصوص در امر تربیت معلمین مجرب و کار آزموده مجاز نیست از هیچ اقدامی فروگذار کند و اگر برنامه های آموزشی متوسطه را برای سطح اطلاعات عمومی داوطلبان کافی نمیداند میتواند با پیشنهاد های مثبت و مفید اصلاح آنرا از مقامات مسئول وزارت فرهنگ خواستار شود.

وزارت فرهنگ در مقابل اگر ایراد و اعتراضی بسطح معلومات معلمین خود که اکثراً تربیت شده دست پرورده همین دانشگاه هستند، دارد باید بدون ملاحظه و پرده پوشی نظریات خود را با اطلاع دانشگاه رسانیده و با ذکر مشخصات و خواص کلی معلمین مورد نیاز تغییر و یا اصلاح برنامه های تربیت معلم را درخواست کند.

بدون شك هرگونه تعلل و مسامحه در این امر خطیر و حیاتی که با امر تربیت نسل جوان و نیروی زنده و فعال کشور بستگی دارد و موجودیت ملی را تهدید میکند وزارت فرهنگ و دانشگاه متفقاً مسئول و جوابگوی عواقب ناشی از آن خواهند بود.

برای نیل باین مهم باید بین شورای عالی فرهنگ و شورای دانشگاه که هر کدام بنوبه خود واضع مقررات آموزشی و تصویب کننده برنامه های تعلیماتی است همکاری و صمیمیت وجود داشته باشد ولی متأسفانه و برخلاف انتظار روابط این دو سازمان چندانهم صمیمانه نیست و در فرصتهای مناسب سخنگویان رسمی این دو مرجع مهم فرهنگی مطالبی را جسته و گریخته عنوان کرده اند که نه فقط حاکی از هماهنگی و توافق نبوده بلکه گاهی نیز جنبه اختلاف و ضدیت داشته است. مگر همین پنج ماه پیش نبود که با اعلام نتیجه مسابقات ورودی دانشگاه مشاجرات زبانی و قلمی تندی بین این دو تشکیلات فرهنگی در گرفت و هر طرف سعی میکرد گناه کافی نبودن معلومات داوطلبان را بگردن طرف دیگر بیندازد. درست بدنبال همین جریان بود که وزارت فرهنگ خود را با واقعیت تلخی روبرو دید و دریافت که سطح معلومات دانش آموزان بطرز موحشی تنزل کرده و برای علاج آن تصمیم گرفت سطح معدل و نمره دروس اختصاصی را ترقی دهد تا مگر دانش آموزان از ترس مزدود شدن و یا محروم شدن از تحصیل در رشته ای که ذوق دارند متنبه شده در نتیجه بیشتر درس بخوانند و بهتر برای شرکت در

مسابقات ورودی دانشگاه آماده کردند .

چون محصول دانشگاه غیر از معلم مهندس ، پزشک ، حقوقدان و متخصص در دیگر رشته‌هاست سازمانهایی که از وجود این متخصصین استفاده میکنند باید نواقص کادر متخصص خود را با دانشگاه در میان بگذارند و با همکاری و همفکری بکوشند تا برنامه های دانشگاه در جهت تکامل و ترقی اصلاح گردد و کیفیت تربیت شدگان دانشگاه روز بروز بهتر شود .

شرایط و مقررات تحصیل

بهر تقدیر از میان همین نوع داوطلبان است که دانشگاه در آغاز هر سال تحصیلی مواد اولیه مورد نیاز خود را از طریق

«انتخاب احسن» برگزیده و کادر دانشجویی خود را تکمیل میکند . شرایط و مقررات تحصیل از لحاظ تعلیماتی و انتظامی چندان با دانشگاههای کشورهای راقیه تفاوت ندارد معهدا در اینجا سعی میکنم با ذکر شواهدی که شخصاً جمع‌آوری کرده‌ام حق مطلب را تا آنجا که مربوط موارد اختلاف باشد ادا کنم .

همه میدانند که تحصیل در دانشگاه تهران مجانی است و حتی مختصر وجهی هم که تچند سال پیش از دانشجویان اخذ میشد بخشوده گردید . حق هم این بود چون مبلغ آن بقدری ناچیز بود که بزحمت دریافت آن نمی‌آرزدید . از این حیث باید اذعان کرد که دانشگاه تهران نسبت بدانشگاه های مشابه خود موقعیت ممتازی دارد .

سه سال پیش ، موقعیکه از چند دانشگاه معروف اروپا و آمریکا بازدید میکردم در صد برآمدم در این زمینه اطلاعاتی بدست آورم . معلوم شد اصولاً تحصیل دانشگاه در کمتر کشوری بطور رایگان صورت میگیرد . حتی وقتی در دانشگاه اوستین ، مرکز استان تکزاس آمریکا بمطالعه مشغول بودم واقعه جالبی رویداد و آن تظاهراتی بود که دانشجویان بعنوان اعتراض نسبت بتصمیم مربوط با افزایش شهریه تحصیلی براه انداخته بودند و چون قرار بود مبلغی از این وجوه صرف ترمیم حقوق استادان بشود دانشجویان این موضوع را پنهان کرده و میکوشیدند با استفاده از این نقطه ضعف افکار عمومی را بفتح خویش بسیج نمایند و مانع اجرای تصمیم گردند نظر یکی از استادان را در این باره خواستم و بنا بمقتضیات روحی و فکری خود از ایشان پرسیدم که آیا معقول و پسندیده است که حقوق استادان بقیمت افزایش هزینه تحصیل دانشجویان ترمیم گردد ؟ استاد در پاسخ چنین گفت : «درست است ، ظاهر امر صورت خوشی ندارد . اما باید عوامرفیی را کنار گذاشت و دانشجویان را عادت داد که منطقی فکر کنند اگر معلمین از ابتدا بکارهای غیر آموزشی میپرداختند الان دو سه برابر بیشتر درآمد میداشتند و حال آنکه همین دانشجویان معترض بمحض فراغ از تحصیل با همان معلوماتی که در دانشگاه از استادان فرا گرفته‌اند با حقوقی بیش از آنچه که معلمین پس از بیست سال سابقه دریافت میکنند شروع بکار خواهند کرد . پس بحساب همین موقعیت و فرصت هم که شده و بعلت احتیاج روز افزون بوجود متخصص که خوشبختانه روز بروز هم بهتر و مساعدتر میشود دانشجویان باید گذشت داشته باشند و طبق تصمیم گرفته شده بمیزان شهریه تحصیلی خود بیفزایند . »

باین ترتیب ملاحظه میکنید در آمریکای ثروتمند نه فقط تحصیل در دانشگاه مجانی

بیست بلکه گاهی وادار میکنند دانشجویان از طریق افزایش شهریه تحصیلی بودجه دانشگاه نیز کمک بنمایند. شاید بعضی‌ها تصور کنند که این ترتیب تحصیل برای افراد بی‌بضاعت در آمریکا غیر ممکن است. خیر، وضع اجتماعی در آنجا بصورتی است که کار اولاً فراوان بوده و ثانیاً برنامه دانشگاه طوری تنظیم شده که برای دانشجویان اوقات فراغت باقی میماند بالتبقی هر دانشجویی قادر است با کار کردن در ساعات آزاد خود درآمدی پیدا کند تا با این درآمد هم هزینه تحصیل و هم معیشت خود را تامین نماید.

در همین زمینه خوب بخاطر دارم شبی بمناسبت جشن تولد پسر بیست ساله یکی از استادان معروف و برجسته همین دانشگاه بخانه ایشان رفتم ولی دیدم که فرزندشان در آن ساعت در خانه حضور ندارد. علت نبودن او را با تعجب پرسیدم در پاسخ استاد گفت:

«پسرم که دانشجوی دانشگاه است روزانه یکی دو ساعت در ایستگاه بنزین فروشی نزدیک منزلتان کار میکند، بنا براین از شرکت در جشن تولد خودش معذرواست» از این بیان که بسادگی اظهار میشد متحیر شدم و استاد از این وضعی که در قیافه من دید بیشتر متعجب شد و باز ادامه داد «متعجب نکنید!، در این کشور کار کردن عیب نیست بلکه یکی از وظائف اولیا توصیه و تشویق جوانان بکار کردن است زیرا با این ترتیب قدر نعمت را بهتر میدانند و اگر خرج تحصیل را خودشان بپردازند جدی‌تر درس خواهند خواند بعلاوه در خویشتن نیز احساس شخصیت و استقلال بیشتری خواهند کرد»

ضمن بازدید دانشگاه فنی برلن غربی متوجه شدم که در آنجا نیز تحصیل در دانشگاه بسیار گران است و حتی دانشجویان مکلف بودند ضمن تحصیل بهای مواد و لوازم مصرفی آزمایشگاهی را نیز بپردازند. در این زمینه با استاد شیمی آلی که در عین حال سمت ریاست دانشکده علوم مهندسی را برعهده داشت مذاکره کردم و جویا شدم چطور امکان دارد با این گرانی تحصیل دانشجویان بی‌بضاعت بدانگاه را پیدا کنند؟ استاد در پاسخ اینطور فرمود:

«اگر دانشجو حقیقتاً استعداد داشته باشد خواهد توانست بخوبی وسائل تحصیل خود را در رشته‌ای که ذوق دارد فراهم کند و انگهی اگر بدانچه از همه طرف کمک بشود بهمان دلیل که انسان قدر ثروت باد آورده را نمیداند و برای خواندن کتاب یا مجله مفت شوق بخرج نمیدهد، چنین دانشجویی قدر تحصیل را در دانشگاه آنطور که باید ندانسته بنا براین در رشد استعداد خود و پیشرفت در تحصیل تلاش زیاد نخواهد کرد» بعقیده استاد همینکه حداقل معیشت برای دانشجویان فراهم آمد دیگر با خود آنهاست که از راه های مشروع و بی‌ایستگاری باشتون دانشجویی شرایط زندگی خود را بهبود بخشند.

با توجه باین شواهد و اظهار نظرها بییقین کمتر کشوری میتوان سراغ گرفت که در آنجا آموزش ابتدائی و متوسطه برای آحاد ملت میسر و رایگان نباشد و طبیعتاً تحصیل در دانشگاه مجانی صورت گیرد. در هر فرصتی که در این زمینه بلیت‌تبادل، خاطرنویسی، گفتگو، تالیفات و غیره میگفتند:

شاید در این زمینه تالیفات

در این زمینه معلوم میشود که وزارت علوم و آموزش عالی در این زمینه اقداماتی کرده است که در این زمینه تالیفات و غیره میگفتند:

هزی ایران بطور مجانی صورت میگیرد بلکه قصدم بیشتر از ذکر شواهد و نقل قولها جلب توجه باین نکته اساسی است که اگر برای دانشجویان فرصت کار و فعالیت پیدا بشود میتوان از فعالیت و فکر آنان در جهت مطلوب که ضمناً بحال بودجه دانشگاه و اقتصادیات کشور مفید باشد استفاده شایان نمود. اطمینان دارم بااین ترتیب وضع معیشت دانشجویان از امروز که هم مجانی درس میخوانند، و هم بعضاً در جریان تحصیل از کمکهای مختلف استفاده میکنند بهتر شده و چون استقلال اقتصادی بدست میآورند بشخصیت خویش بیشتر احترام میگذارند.

پس چرا دانشجویان ناراضی هستند؟ با اینکه تحصیل در دانشگاه مجانی است و کمکهای مختلف از هر سو بدانجویان میشود و این امر صرفاً بخاطر جلب رضایت آنان صورت میگیرد پس چرا باز ملاحظه میشود که دانشجویان از وضع تحصیلی خود ناراضی هستند؟ باید مطالعه کرد و فهمید که ریشه این ناراضی از کجا آب میخورد؟ بعقیده من یکی از علل ناراضی بودن دانشجویان همین مفت بودن تحصیل است که آنها را نیز تا حدودی از خود راضی و متوقع بار آورده است و اگر منعیان نکنند میل دارند هزینه رفت و آمد بدانگاه و تفریح خود را هم از دانشگاه بگیرند. ایکاش بااین احوال لااقل درس میخواندند و همین برنامه‌ای را که بزعم آنها ناقص و دست و پا شکسته و غیر مفید و قدیمی است فرا میگردفتند. علاقه بدرس خواندن نزد دانشجویان مثل دانش آموزان بسیار کم است و بخصوص وقتی درک میکنند که نمیتوانند از دانسته‌های سطحی خود در زندگانی روزانه استفاده نمایند از ذوق و شوق آنها نیز کاسته خواهد شد. نکته بسیار مهمی که در درس خواندن دانشجویان اثر دارد این است که علم خریدار ندارد و چون برای‌العین می‌بینند که بین همکاران و همدوره‌های خود درست آنهایی که کمتر درس خوانده ولی توانسته‌اند ارتباطات خود را با مقامات ذی‌نفع خوب حفظ کنند، دارای وضع و شغل بهتری شده‌اند، دنبال درس خواندن نمیروند.

یکی از مهمترین علل ناراضی دانشجویان اینست که بتصور آنها منافع اولیای دانشگاه با آنها مشترک نیست و بنا براین استاد و دانشجو نمیتوانند در یک صف واحد قرار بگیرند و خیال میکنند اصولاً تصمیمات شوراها و کمیسیونها بر علیه آنهاست مگر خلاف آن ثابت شود. بنظر من که مدت کوتاهی مسئولیتی در دانشگاه داشته‌ام این یک تصور واهی و پوچی است ولی آیا انکار یا تکذیب به‌تنهایی کافی است و دانشجویان قانع میشوند؟ بعقیده من در اثر تبلیغات نادرستی این سوابق ذهنی در مغز دانشجویان لانه کرده و باید تدابیری اندیشید تا این طرز تفکر و برداشت غلط جای خود را با یگانگی و صمیمیت تعویض کند.

در اینمورد باز وضع دانشگاه فنی برلن غربی را نزدیک مطالعه کردم و بایکنفر از استادان در خصوص حدود دخالت و فعالیت دانشجویان در امور دانشگاهی مذاکره کردم عین اظهارات استاد را در اینجا نقل میکنم:

« دخالت دانشجویان در امور دانشگاهی باین نحو صورت میگیرد که نمایندگان سازمان دانشجویان بنا بدعوت ریاست دانشگاه یا دانشکده در جلسات شورا حضور یافته و در سر یک میز در کنار استادان می‌نشینند و مستقیماً در مذاکرات و اتخاذ تصمیم راجع بموضوعات

تعلیماتی و انتظامی شرکت و اظهار نظر میکنند « از ایشان پرسیدم که باین سیستم چه نتایجی عاید دانشگاه شده است؟ استاد در پاسخ چنین گفت :

« از اینکار نتایج بسیار نیکویی بیار آمده چون اگر دانشجویان را در پاره‌ای از امور که مربوط بخودشان است مستقیماً دخالت ندهیم عکس‌العمل شدیدی در مغز آنها ایجاد خواهد شد آنوقت خیال میکنند که تمام تصمیمات دانشگاه برعلیه آنها اتخاذ شده است و این وضع بخودی خود تولید یک ناراحتی و عصیان روحی کرده که مسلماً عواقب آن بصلاح دانشگاه و کشور نخواهد بود . بعلاوه اگر دانشجویان در برخی از امور اظهار نظر کنند و بعد جلوی خود آنها تصمیم گرفته شود خویشتن را مانند اولیای دانشگاه مسئول دانسته مخصوصاً در اجرای آنقسمت از تصمیمات که انجام آن بعهد خود دانشجویان است همکاری و تشریک مساعی بیشتر خواهند نمود» درپایان مذاکرات استاد بازبسیب اهمیت موضوع نظریاتش را خلاصه کرد و چنین اظهار داشت : « برای اداره صحیح و بدون اصطکاک یک مؤسسه آموزشی بزرگ مانند دانشگاه اگر بین کادر آموزش و نیروی دانشجویی که دو قطب اصلی و اساسی دستگاه هستند صمیمیت و همکاری لازم وجود نداشته باشد غیر ممکن است بتوان از امر تعلیم و تعلم بهره خوبی برگرفت . »

باین توضیحات باید بهر نحوی که با اوضاع و احوال و مقتضیات اجتماعی کنونی ایران منطبق باشد دانشجویان را بتدریج درپاره‌ای از امور دانشگاهی که بیشتر بخودشان مربوط باشد دخالت داد تا فاصله‌ای که فعلاً بین استاد و دانشجو وجود دارد پر شود و مقداری از این دلگیریها و نارضائی ها جای خود را بصمیمیت و همکاری بدهد .

بعلاوه در اثر فعالیت و انجام خدماتی توسط دانشجویان در بودجه دانشگاه که هنوز تا کفایت فاصله زیاد دارد گشایش محسوسی پدید خواهد آمد .

شاید شروع این اقدام ابتکاری هنوز زود باشد و در عمل مشکلاتی بیار آورد و یا بزعم عده‌ای رشد کنونی دانشجویان هنوز اجازه اینکار را ندهد ولی اگر قبول داشته باشیم که ماهنوز نمیتوانیم در امور فرهنگی و دانشگاهی مجتهد باشیم بلکه تاچند سال مجبوریم تقلید کنیم باید دید که دیگران چه کرده‌اند و در همان راهی گام برداریم که راهروان رفته‌اند . برای این امر مهم که بیگمان قیافه عمومی دانشگاه را عوض خواهد کرد باید به تبعیت از سایر دانشگاههای پیشرفته دنیا تشکیلات صحیحی بمنظور سرپرستی دانشجویان بوجود آید و یک تن از استادان مجرب و مورد احترام که معروف به بی نظری باشد برای اداره این تشکیلات انتخاب گردد و این ارگان بادقت و بصیرت باتوجه با اوضاع و احوال اجتماعی خواسته ها و بتلاآت دانشجویان را مورد توجه و رسیدگی قرار دهد و کوشش کند تا با کمک فکری دانشجویان راه حل های قابل قبول و منطقی پیدا نماید و باین ترتیب نگذارد ناراحتی های مادی و نامالایمات روحی بعقده‌هایی تبدیل گردد و در مسیر زندگی و افکار آنان آثار شومی باقی ماند . باید با استفاده از کلیه قوانین علم الاجتماع و توجه کامل با آخرین وجدیدترین تحولات اجتماعی کوشش کرد تا دانشجویان از گردن تندباد حوادث انحرافی که زبان آن متوجه ملک و ملت خواهد شد مصون بمانند . ناگفته نماند که این کار در دانشگاه تهران از چندی باینطرف

تظاهر پیدا کرده و یک سازمان سرپرستی دانشجویان بوجود آمده ولی نتوانسته است آنطور که باید منظور را تأمین کند.

تشکیلات و کادر آموزشی دانشگاه کادر ثابت آموزش دانشگاه از استاد، دانشیار، دبیر، معلم و دستیار تشکیل یافته و چون بیش از بیست و پنج سال نیست که از تأسیس دانشگاه میگذرد نباید انتظار داشت که در این مدت نسبتاً کوتاه کادر آموزشی تکمیل شده باشد و از این لحاظ دانشگاه تهران با دانشگاههای تراز اول دنیا برابری کند. اکثر استادان و دانشیاران تحصیلات عالی خود را در دانشگاههای اروپا و آمریکا بیابان رسانیده؛ ما تقریباً قاطبه دبیران و دستیاران از همین دانشگاه فارغالتحصیل شده‌اند. باینکه امور تعلیماتی دانشگاه با همکاری این چهار دسته انجام میشود اما تنها استادان صاحب کرسی هستند که میتوانند عضویت شوراهای دانشگاه و دانشکده‌ها را داشته باشند دسته‌های دیگر حتی از داشتن نماینده در این شوراها که در حقیقت اداره‌کننده دانشگاه هستند، محرومند. همین وضع موجب شده است که استادان کم و بیش محسوس سایر همکارانشان واقعه شده و آن صمیمیت لازمی که قرار است بین اعضای کادر آموزشی موجود باشد تضعیف گردد. بنظر میرسد اگر نمایندگان سایر دسته‌ها مجال داده شود که در شوراها شرکت نمایند اثر بسیار خوبی در روحیه کادر آموزشی غیر استاد که از حیث تعداد چند برابر است باقی خواهد گذارد و بدون شک برای استحکام مبانی صمیمیت و همکاری مؤثر می‌باشد. بی‌جهت نیست که در شورای دانشکده علوم مهندسی دانشگاه فنی برلن غربی علاوه بر استادان نمایندگان سایر دسته‌های کادر آموزش مانند دانشیاران، دبیران و دستیاران عضویت داشته و عنداللزوم از نمایندگان سازمان دانشجویان دعوت مینمایند تا در جلسات شورا شرکت کنند.

استخدام کادر آموزش که بطور کلی از طریق مسابقه و انتخاب بعمل آمده و تا چند سال پیش برای این منظور مدارک تحصیلی داوطلبان را باهم مقایسه میکردند اما از پنجسال بااینطرف طبق مقررات خاصی از داوطلبان واجد شرایط آزمایش میکنند و حتی اگر داوطلب منحصر بفرد باشد ولی در امتحان نتواند موفق بشود با استخدام دانشگاه در نخواهد آمد. بد نیست گفته شود اگر داوطلب دانشجویی در کلیه مراحل آزمایش موفق شود و در رشته تخصصی خود دارای درجه دکتری باشد تازه در شرایط فعلی با حقوقی نزدیک به پنج هزار ریال استخدام خواهد شد و این میزان حقوق هنوز کمتر از آن حدی است که دانشگاه برانندگان خود که جدیداً استخدام میکند می‌پردازد. طبیعی است اگر بدانشیاران این مبلغ ناچیز داده میشود تلویحاً با آنها نیز اجازه میدهند که علاوه بر شغل دانشگاهی بکارهای غیر دانشگاهی بپردازند تا از این رهگذر عایدی خود را ترمیم نمایند.

موقعیت اجتماعی فعلی اکثریت استادان رویهمرفته بد نیست بخصوص چون عده‌ای از آنها علاوه بر شغل استادی کرسی‌های وزارت و وکالت و مناصب مهم دولتی و مدیریت شرکتهای فنی بزرگ را اشغال کرده‌اند موقعیت ممتازی برای آیندسته بوجود آمده است. تعداد قابل ملاحظه‌ای از استادان و دانشیاران و دبیران که یا نخواستند و یا نتوانستند مقاماتی در دستگاههای دولتی و غیر دانشگاهی کسب کنند وقت آزاد خویش را صرف تدریس در یک یا چند محل

مختلف کرده و باین ترتیب معیشت خویش را تأمین مینمایند. ملاحظه میشود که تماس دانشجویان با معلم دائمی نیست بلکه محدود بهمان چند ساعت درس در کلاس یا آزمایشگاه بوده و هنوز جلسهٔ درس تمام نشده که معلم بایک قوهٔ از مرکز آزمایشگاه سراغ کار ثانوی می‌شتابد و متأسفانه گاهی اهمیت این کار ثانوی بمصدق فرع مقدم بر اصل برای معدودی از استادان بقدری زیاد است که دانشجویان را در کلاس منتظر گذارده و با ارسال پیام یا یادداشتی کلاس را تعطیل میکنند، بدیهی است نیامدن استاد و یا تعطیل کلاس درس علاوه بر آنکه باعث ائتلاف وقت دانشجویان میشود در روحیهٔ آنان اثر سوئی گذارده و بحسب وظیفه شناسی نسل جوان کشور لطمه شدیدی وارد خواهد ساخت درست بسبب همین گرفتاریها و مشغله‌هاست که عده‌ای از استادان موضوعات و مطالب درس خود را تجدید نکرده و بهمان صورت کهنه و از مد افتاده تکرار میکنند و در نتیجه دانشجویان نسبت بآخرین و جدیدترین تحولاتی که در زمینه رشته تخصصی آنها پدید آمده بی‌اطلاع میمانند. باین ترتیب از مهمترین نواقص آموزشی دانشگاه این نیست که کتابخانه‌های آن کتاب کافی ندارد و یا آزمایشگاههای فعلی آنطور که باید مجهز نیست بلکه بیشتر این است که برای استادان و کادر آموزشی بطور کلی فرصت کافی برای مطالعه و استفاده از وسایل و امکانات موجود نداشته‌است. گمان نمیتوان کرد که با قلت بودجه فعلی باز هر دانشکده سالیانه مقداری بوسائل و تجهیزات آزمایشگاهی خود اضافه میکند اما آیا از آنها حداکثر استفاده میشود و آیا دانشجویان از نزدیک باطرز کار این لوازم آشنا میشوند؟

لایحه قانونی تمام وقت استادان دربارهٔ این لایحه که پس از توجه کامل بمشکلات کار آموزشی و مطالعات دامنه دار به تبعیت از دانشگاههای اروپا و آمریکا تنظیم گردیده از طرف ارباب نظر و عده‌ای از شخصیت‌ها و استادان که بسرنوشت دانشگاه علاقمندند سخن بسیار گفته شده و انتقاداتی نیز بعمل آمده که تکرار آن دیگر در اینجا مورد ندارد ولی کوشش میکنم مطالبی را که در این زمینه از نظر دور مانده‌است بیان دارم.

از نظر ترکیب و مضامین باید صریحاً گفت که این لایحه باقانون تأسیس دانشگاه که بیست و پنجسال پیش و آنهم در شرایط خاص اجتماعی آنروز تصویب رسیده دریک نکته بارز و مشخص تفاوت دارد. صرف نظر از اینکه قانون تأسیس دانشگاه محکم و منجز و رسا انشاء شده بنحوی که جابجا کردن و یا حذف یک کلمه آن باسانی ممکن نیست، شأن شورای دانشگاه که حتی در موقع تصویب این قانون وجود خارجی نداشته است بخوبی حفظ گردیده و برای اجرای مهمترین مواد آن شورای دانشگاه را مأمور کرده‌است که آئین‌نامه‌های لازم را تنظیم و تصویب کند اما متأسفانه در لایحهٔ جدید باوجود آنکه شورای دانشگاه مدتی است شکل سازمانی بخود گرفته و تجربیات زیادی اندوخته است شأن و احترام آن بطور شایسته مراعات نشده و مقدار زیادی از اختیارات آن نیز بریاست دانشگاه واگذار گردیده‌است.

در این لایحه برای استخدام کادر آموزشی دانشگاه شرایط و مقررات خاص در نظر گرفته شده و استادان را آزاد گذارده‌است که یا وضع غیر تمام وقت فعلی را با حقوق و مزایائی

که دریافت میکنند حفظ نمایند و با اینکه بمیل خود تمام وقت بکارهای دانشگاهی بپردازند و عوض از اشل جدید حقوق که در این لایحه پیش‌بینی شده استفاده کنند. البته بنظر عده‌ای و با مقایسه با سطح درآمد دیگر طبقات جامعه این اشل قدری بی‌تناسب معین شده‌است. معذک اینطور پیش‌بینی میشود که با این ترمیم باز تعداد زیادی از استادان داوطلب استفاده از این مزایا نخواهند بود و وضع فعلی خود را همچنان در دانشگاه حفظ خواهند کرد.

حال باید دید پس از تصویب این لایحه و ابلاغ آن بدانشگاه برای اجرا چه تغییراتی در کم و کیف کادر آموزش پدید خواهد آمد؟ بنظر نمیرسد که يك تحول ریشه‌دار و محسوس ایجاد شود بلکه تدریجاً با تنزل ارزش پول و افزایش حقوق سایر طبقات و فراموش شدن منظور اصلی لایحه باز همان استادانی که حقوقشان ترمیم شده و می‌بایستی تمام وقت بکارهای دانشگاهی مشغول باشند یکی بعلاوه آنکه فلان وزارتخانه می‌خواهد از وجودش بعنوان مشاور یا متخصص استفاده کند، دیگری ببهانه اینکه سالیان دراز فلان تشکیلات را اداره مینموده و حالا دیگر پیدا کردن جانشین برای او کار خیلی مشکلی است و بالاخره سومی بدلیل اینکه فلان مؤسسه آموزش آگهی کرده و داوطلب پذیرفته ولی معلم ندارد و مجبور است از وجود این استاد استفاده کند علاوه بر کار دانشگاه مشغله دیگری پیدا کرده و فقط باین دلخوشیم که لایحه تمام وقت استادان تصویب و اجرا شده و تحولی در سیستم تعلیمات دانشگاه پدیدار گشته است.

بفرض همه استادان تمام وقت شدند آیا امکانات و وسائل موجود کافی است که آنها مشغول شوند؟ استادی که در گذشته فقط درس داده و حتی آنقدر مجال نداشته است که درس خود را مطالعه کند و هر سال مطالب جدیدی بآن اضافه کند مسلماً در وضعی نیست که بتواند بدون مقدمات و مطالعات قبلی بتحقیق بپردازد. وانگهی تحقیق در رشته‌های علمی و فنی و پزشکی بسیار گران تمام میشود و اداره کارهای تحقیقی و بخصوص راهنمایی افراد در این زمینه کار بسیار مشکلی است و در هر دانشگاهی که تحقیق و تتبع توسعه یافته اصل احتیاج مؤثرترین محرك آن بوده‌است زیرا هر اندازه زندگانی يك جامعه منظم تر و صنعتی تر باشد طرح مسائل علمی و فنی و تلاش برای آنها بیشتر رواج پیدا میکند و همینکه احتیاج وجود داشت مراجعات مراکز تحقیق و تجسس برای بررسی مسائل و معضلات جامعه بیشتر شده و تدریجاً دانشگاه که در حقیقت رابط و اداره کننده مراکز تحقیق و تجسس است جای خود را باز کرده و بعنوان يك مرجع صلاحیت داری بجامعه معرفی خواهد شد.

با اینکه انجام کارهای مهم فنی و اقتصادی بمطالعات علمی و تجسسات دقیق نیازمند است ولی در عمل متأسفانه مشاهده میشود که کارهای مهم را بابدون مطالعات کافی انجام میدهند که ضرر آن مستقیماً متوجه مردم میشود و با اگر قرار بشود مطالعه و تحقیقی هم بعمل آید بیشتر بدست اشخاص صورت میگیرد که تبحر و تخصص لازم را ندارند. در کشورهای متمدنی و قوی بيك دانشگاه مأموریت داده میشود که در فلان موضوع تحقیق و مطالعه کرده و نظر بدهد چون برای دانشگاه احترام دارند و میدانند که نظر دانشگاه از روی موازین علمی صحیح اتخاذ شده‌است نظر دانشگاه را ملاک تصمیم و اقدام قرار میدهند در اینجا برعکس اکثر

سازمانهای دولتی نسبت به دانشگاه بی‌اعتنا هستند چنانکه هر دستگاهی برای «خودش» آموزشی را درست میکند و برنامه‌ای ترتیب میدهد و بخیال خود متخصصین مورد نیازش را تهیه میکند و برای خالی نبودن عریضه از یکی دو تن از شیوخ دانشگاه برای تدریس دعوت میکند و با اعمال قدرت و نفوذ در شورای عالی فرهنگ اضافه کردن یک یا دو سال بدوران تحصیل آموزشگاه سبک‌بند تأدیر جلب داوطلب از دانشگاه پیشی گیرند .

نکته مهم دیگری که باید در امر تحقیق و تجسس در نظر گرفته شود اینکه بفرص مجال که البته مجال نیست اگر موضوعات نو و پیکری در دانشگاه تهران مورد مطالعه واقع شود و نتایج عالی و سودمندی هم بدست آید در شرایطی که زندگی اکثریت مردم هنوز منظم و صنعتی نشده و افراد فقط از مظاهر تمدن ماشینی استفاده میکنند این نتایج بچه درد خواهد خورد؟ باید موجباتی فراهم باشد تا جامعه بتواند از نتایج کارهای تجسسی دانشگاه بهره‌ای برگیرد و الا امر تحقیق و تتبع بخودی خود میتواند فقط شخص جستجو کننده را راضی و خشنود و امیدوار سازد و آنهم البته برای مدت محدودی زیرا هزینه اداره یک مرکز جستجو و تحقیق بقدری سنگین است که اگر بدون برنامه و بطور تفنن انجام شود دیری نمی‌پاید که علت وجودی آن از بین میرود .

با این تفصیل عقیده دارم که حدود تأثیر این لایحه در وضع قاطبه معلمان فعلی دانشگاه فقط بترمیم حقوق آنان منتهی خواهد شد ولی بنظر میرسد در وضع آیندگان و افراد تحصیلکرده ای که معلوم جدید مجهز بوده و با اطلاعات کافی آماده برای خدمت در دانشگاه هستند تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشته باشد . زیرا باحد اقل حقوقی که در این لایحه پیش‌بینی شده است و برای تأمین معیشت کافی نیز می‌باشد دانشگاه خواهد توانست کادر آموزشی جوان خود را استخدام نماید و خود را برای نسل جوان بیش از پیش آماده سازد .

تهران - دوازدهم بهمن ماه ۱۳۳۸

افصح المتکلمین !

دلیل مذکور قابل نظر است زیرا بین علل عقلیه و علل شرعیه بلحاظ استحاله تقدم مشروط بر شرط و معلول بر علت فرقی نمی‌باشد چه استحاله عقلی و حاکم باین استحاله عقل است چنانکه وجوب مقدمه واجب بملاحظه ملازمی که بین ذی‌المقدمه و آن مقدمه است عقلی می‌باشد و بدینجهت نمی‌توان تکثیر امثله شرعیه را مجوز این محذور عقلی دانست و اجتماع نقیضین را تجویز نمود

«از فقه دانشکده حقوق»

در بارهٔ دانشجویان ایرانی مقیم آلمان

در شماره پیش مجله یکی از دانشجویان مقیم آلمان گله‌ای کرده بود. نوشته بود که اینجا سنگ رابسته و سنگ را آزاد گذاشته‌اند.

دیدم مثل اینستکه این جوان هم هرچه میکند سراز حساب دو تا ۶ تادر نمیاورد و خلاصه نوشته‌اش داغ دلی از من تازه کرد و مرا بیاد ناملایمات دوره تحصیلم در اروپا انداخت.

سابقا دانشجویان بعضی از کشورهای اروپائی سرپرست داشتند ولی اداره سرپرستی بمعنای امروزه نداشتند و اغلب تحصیل کرده‌های قدیمی اروپا بدون اداره سرپرستی درس خوانده‌اند، انصافا هم بد درس خوانده‌اند و شاید هم از اموزیها بدتر تربیت شده باشند ولی بهر حال کثرت، دانشجو در اروپا موجب بوجود آمدن دستگاهی بنام اداره سرپرستی شد این دستگاه نسبت بسیستم سابق البته دارای مزایائی است و ناگفته‌نماند معایبی. یکی از معایب که شاید «فضولی‌اش بمانیامده» اینستکه اگر قبلاست سرپرستی افتخاری بود و مثلاً فلان دیپلمات ایرانی در ضمن خدمت وزارت امور خارجه عهده‌دار سرپرستی نیز بوده امروزه پست سرپرستی‌نان و آب‌دار است و سرپرستها کیابویائی دارند. اما این عیب زیاد مهم نیست و مهمتر از آن اینستکه اداره سرپرستی بجای یکدستگاه تعلیماتی و تربیتی یک وسیله سیاسی شده است و بقول معروف پل پیروزی است. در این دستگاه اگر یک دانشجوی ایرانی مقیم آلمان گله داشته باشد مثل اینستکه حرفش زیاد نامربوط نیست زیرا در بین کشورهای اروپائی بعلت کثرت دانشجو و دانش آموز آلمان از همه پرسروصداتر بوده و با آلمان نیز از همه بیشتر ظلم شده است.

وقتی که اروپا سرپرست کل پیدا کرد. ایشان جهت نشان دادن قدرت باصطلاح به دانشجویان آلمان خیلی پیله کرد. اول از آنها دیو ساخت و سپس وانمود کرد که دیوان رامهار کرده و از نظر نمایش تسلط برشته‌های مختلف تحصیلی مطالبی بیان نمود که زیاد بحقیقت نزدیک نبود و گویانکه چندین بار بفکر افتاد گفته‌های خود را رفع و رجوع نماید ولی نشد. و همین مسائل دانشجویان حقیقی آلمان را نگران ساخت. البته هر کسی اخلاق و عاداتی مخصوص بخود دارد و نمیشود طرز فکر کسی را یکمرتبه تغییر داد. سرپرست کل هم اگر جمع اعداد است و از هر موی صدای سازی شنیده میشود این دیگر خوی سیاسی اوشده و او را باید همانطوری که هست شناخت و لو آنکه خودش منکر این صفات باشد. مثلاً او در عین تظاهر باصالت «ناسیونالیسم»

بخاطر سر مهر آوردن دو گل - که خود بحث و دلیلی خاص دارد - مبارزات ملیون الجزایر را تخطئه مینماید و با وجود افتخاراتی که برای خود در مبارزه با حزب توده قائل است افرادی از آنانرا بعنوان «نیروی ذخیره» در پشت سر خود نگه میدارد .

اشتباه نشود که سرپرست کل فقط بیک «نیروی ذخیره» اکتفا میکند بلکه او «نیروهای ذخیره» برای خود تشکیل داده و همین «نیروها» هستند که موجب نگرانی و تشویش آن جوان دانشجو و رفقایش گردیده اند . من در بین این «نیروها» بدو دسته متمایز و جالب برخورد کرده ام که شاید بررسی آنها مسائل و مشکلات درجه اول اروپا و بخصوص آلمان را تقریباً حل کند. دسته اول که بخصوص در آلمان فراوانند گروه بلا تکلیف و مضر هستند که بعنوان تحصیل دوره متوسطه با آلمان رفته اند و در اثر عدم موفقیت تحصیلی و ورود بدانشگاه سالیان درازی است که بدون داشتن شغل و پیشه معینی با استفاده از گذرنامه تحصیلی ویلان و سرگرداند .

شاید همین بلا تکلیفی موجبات فساد اخلاق آنانرا فراهم آورده باشد . پرونده های تحصیلی این دسته خیلی جالب توجه است . مثلاً تحصیلشان از سال ۱۹۵۰ مسیحی با پذیرش مدرسه مهندسی شروع و آخرین پذیرش آنان که ساخته و پرداخته ۱۹۵۹ یا مثلاً ۱۹۶۰ است پذیرش مدرسه عکاسی و تاتر و غیره است . یعنی برخلاف قوانین فرهنگی دائم در حال تعویض رشته های نخوانده بوده اند و سرپرست هانیز کوچکترین اقدامی در این باره ننموده بلکه بعکس هر ساله بکنسولگریها اجازه تمدید گذرنامه آنانرا داده و با این امر حتی موجب رهائی این گروه از خدمت نظام و وظیفه گردیده اند . این گروه کاملاً مشخص اند و از نظر اجتناب ناپذیر بودن شرارت این عده هر زمانی که نیازمند مانور «اصلاحات» «هشیاری» و غیره باشد اخراج یکی دوفتر از آنان از نظر تبلیغاتی جهت تثبیت موقعیت ها اعجاز میکند . آیا مثلاً این معجزه نیست که یک نفر چاقو کش را که چندسال پلیس اروپائی با زحمات و مشقات گوناگون و بکار بردن اسلحه گرم دستگیر و تحویل مقامات قضائی داده اند یک سرپرست لاغر اندام بی اسلحه بتواند فقط با صرف یک بلیط هواپیما اخراج نماید؟؟ اگر این سرپرست نبود چه میشد؟ آیا ممکن بود که اوضاع کشوری و از گون گردد؟؟؟

اینجا دیگر نباید پرسید که زندگی این جوان تا بحال چه بوده و تا حال چه می کرده و چرا فلان سرپرست تا کنون توجهی بشارت او نداشته و او را که حتی یک ساعت نیز درس نخوانده اخراج ننموده است؟؟؟

اینده است همان دسته ای است که برای دانشجویان آلمان موجبات ننگ و آبروریزی فراهم نموده و علت وجودی اش را باید در پرونده های فراموش شده سرپرستی جستجو نمود و لو آنکه قسه حاوی این پرونده ها نو و مدرن باشد .

اما دسته دوم گروه و رشکستگان حزب توده است که در سالهای اخیر بینهایت مورد لطف و عنایت قرار گرفته اند و مثل اینست که وجودشان غیر قابل اجتناب است و اگر آنها را بطور تصنیی بزرگ ننمایند وجود عده ای در اروپا لزومی نخواهد داشت و آن وقت است که رفع یک مشکل سیاسی موجبات مشکلات شخصی را فراهم خواهد ساخت؟؟

اگر کسی ادعا کند که او نمیتواند فلان شخص را که روزی عضو حزب توده بوده ولی

امروز نام است باین جرم از خود طرد نماید فقط بهانه آورده و جزئی از حقیقت را بیان نموده بدون اینکه بایرادات توجه دقیق نماید. یعنی کسی مدعی نیست که نادمین بخشوده شده مورد لطف نباشند ولی آیا میبایستی از کسانی که هنوز هرپانزده روز یکبار جلسه دارند و جوانان تازه وارد را میفریبند، شب‌نامه منتشر میکنند و رابط پخش‌نام‌های مخفی هستند و اکنون هم نماینده به «فستیوال‌ها» میفرستند حمایت کرده و یا لاقلاً آنانرا نادیده گرفت؟؟؟

اما این فقط سرپرست کل نیست که حاصل ضرب دو ۲ تایش با مال مانمیخواند بلکه مقامات مسئول‌تری وجود دارند که فاقد حس مسئولیت‌اند و یا لاقلاً بصرفشان نیست که دنبال هر چیزی را بگیرند. یکی از همین مقامات مسئول مبارزه با جرب‌توده در اروپا در جواب یکی از دانشجویان که بخیال خودش از جلسات توده‌ایها پیش‌او شکایت کرده بود مختصر گفته بود «بتو چه مربوط است که دیگران چه میکنند»؟؟؟ من نیز با عاریت گرفتن این گفتار «بیمانت» میخوام به این بحث مختصر خاتمه دهم و از نظر دلداری آن جوانی که از «سنگ‌بسته» شکایت دارد بدون تلقین بکناره‌گیری از تعقیب هدفهای اجتماعی باو بگویم «بتو چه که سنگ رابسته و سگ را آزاد گذاشته‌اند» شاید حکمت در آن است که اگر سگی هار وجود نداشته‌باشد «سنگ» نیز بی ارزش گردد.؟؟؟

«دکتر ناظر»

اندرا انتظارات دانشجوی طب

«دانشجوی دانشکده طب میتواند خواهان باشد که در دانشکده که در آن مشغول تحصیل است رئیس یا معلمش درسیاست دخالت نکند و وقت خود را صرفاً به کسب علم و هنر (۱) و تعلیم مصروف دارد.»

نقل از شماره ۸ مجله بهداشت روانی

يك نطق و يك انشاء و مسائلی چند از حكومت ملی

مقاله جالب توجهی از آقای دکتر حاج سید جوادی رسیده است که با کمال تأسف بمناسبت مشکلاتی که احتیاج به توضیح ندارد نتوانستیم آنرا عیناً چاپ کنیم .

آقای دکتر حاج سید جوادی از همکاران قدیمی علم و زندگی بوده‌اند و مدتی در روزنامه اطلاعات کار میکردند و بکوشش ایشان سرمقاله‌های داخلی آن روزنامه مهم مدت‌ها از ابتذال معمولی خود رها شده بود . جای تأسف است که این همکاری ادامه پیدا نکرد . ایشان علاوه بر علم و زندگی با مجله اندیشه و هنر که از مجلات با ارزش و نادر این کشور است نیز همکاری دارند . امیدواریم دوست عزیز ما که خود به مشکلات مطبوعات وارد هستند از این دست بردن در مقاله ما را عفو فرمایند .

«هیئت تحریریه»

چندی پیش رهبر یکی از احزاب دوگانه نطقی درباره انتخابات ودموکراسی در یکی از انجمن‌های طهران ایراد کرد . ناطق در نتیجه‌گیری از بحث خود درلرزم انتخابات آزادگفت «دموکراسی بدون وجود احزاب معنی ندارد» . این جمله مسلماً در زمان خودش جمله زیبا و باارزشی بوده‌است؛ اما در زمان ماموضوع دمکراسی و آزادی و احزاب و روابط مردم بایکدیگر و با جامعه و سازمانهای اجتماعی چندان ساده‌نیست . بگذریم از اینکه همین جمله هم در حد خودش تنها یکطرف مدال را نشان میدهد .

بهر حال اگر حزب بدون دموکراسی و دمکراسی بدون حزب هر دو سالبه بانتفاع موضوع هستند و یا بعبارت دیگر وجود حزب و دموکراسی هر دو لازم و ملزومند ، بهر حال می‌بایست پشت و روی مدال هر دو و یکجا در آئینه افکار و اقوال ناطق محترم منعکس میگردد .

الغرض با این نوع کلمات قصار و این نوع برداشت مطلب نمیتوان مسائل را توضیح داد . عرصه ما تمام تحولات عظیم خود ماهیت و چگونگی طرح بسیاری از مسائل را از اساس

تغییر داده است و چه بسیار مسائل دیگر که در معرض تحولات قرار گرفته و تغییر ماهیت و کیفیت خواهند داد .

این بحث راهمین‌جا داشته باشیم تا بمطلب دیگری برسیم :

چند روز پیش انشائی از شاگردی بدستم رسید . این انشاء رایکی از دوستان برای مطالعه بمن سپرده بود . شاگردی از کلاس دوم دبیرستان یعنی شاگرد پانزده ساله‌ای خطاب بمعلم خود نوشته بود :

« چندماه پیش یکی از رفقا یکدست ورق درجیش بود بمن و چند نفر دیگر در کلاس درس گفت بیایید اپوکر بزیم . من چون بلد نبودم گفتم بازی نمیکنم . بالاخره زنگ تفریح گفت چون تو بلد نیستی بیواواز ساعت یک‌الی‌دو ونیم بازی میکنیم و بتویاد میدهم من چون چندسال بود ترک کرده بودم (!) قبول نمی‌کردم ولی او خیلی اصرار کرد و من هم مجبور شدم و عصر رفتم تا ساعت دوونیم بازی کردم و ۱۵۰ ریال بردم . فردا هم بازی کردیم و بالاخره در عرض یک هفته ۷۰۰ ریال باختم . هر روز بعنوان درس خواندن بمنزل یکی از آنها میرفتیم و بازی میکردیم و من هم مرتب می‌باختم . یک روز پول کم داشتم پس از نیمساعت موجودی خود را باختم . یکی از رفقا ۶۰ ریال و دیگری ۴۰ ریال بمن قرض دادند و آن مبالغ را هم باختم ، فردا در مدرسه آنها طلب خود را از من مطالبه کردند ولی چون پولی نداشتم بآنها وعده دادم دوشنبه آینده طلبشان را می‌پردازم . شنبه آمد ولی من نتوانسته بودم پولی برای آنها پس‌انداز کنم ، چون روز جمعه پول جیبی یک هفته خود را که ۳۰۰ ریال بود بآنها باخته بودم . آنها روز یکشنبه کیف و کتابهای مرا بازای طلب خود در دبیرستان حراج کردند . یکی از رفقای کلاس ما کیف را خرید ولی چون فهمید کیف بمن تعلق دارد کیف را بمن پس داد و بآنها گفت که کیف را باحشش رد کردم »

دنباله انشاء اینست که بالاخره قضیه کشف میشود و قمارباز اصلی را از مدرسه بیرون می‌کنند ولی هر روز جلو مدرسه می‌آید و با تهدید ما را بقمار میکشاند و پولمان را می‌برد .

شاید خواننده رابطه‌ای بین حرف رهبر حزبی درباره دموکراسی و مطالب این شاگرد ۱۵ ساله نهینند . اما بنظر ما بستگی عمیقی بین این دو مطلب وجود دارد که هیچ آدم عاقل علاقه‌مند باین آب‌و‌خاک نمیتواند چشم‌پسته از آن بگذرد .

در یک کلمه هیچ قدرت دموکراسی در هیچ نقطه‌ای از دنیا نمی‌تواند از زندگی مردم غافل بماند زیرا اساس حکومت ملی بر تعلیم و تربیت ملی قرار دارد . حسن دموکراسی و حکومت ملی اینست که افراد در عین اینکه از آزادی فردی برخوردار هستند بستگی و تعلق محکم به جامعه و سازمانهای اجتماعی دارند و همین امر است که در دموکراسی دولت مسئولیت مستقیم و شدیدی در سر نوشت افراد ملت دارد .

ولی ما از واقعیات دور افتاده‌ایم . بنظر رهبر حزبی اگر در جامعه‌ای یکی دو حزب فعالیت کنند ؛ کلویی داشته باشند و جلسات سخنرانی تشکیل دهند و روزنامه‌ای منتشر نمایند تمام مسائل مربوط به دموکراسی و غیره حل شده‌است . و بنظر وزارت فرهنگ وجود مدرسه

و شاگرد معلم و امتحان وزنك و قبولی و مردودی خود علامت وجود يك فعاليت تعليم و تربیتی در کشور است و مأموریت آن دستگاه را صرف وجود همین چند عامل توجیه میکند !



بالاخره مصلحت همه در اینست که بواقعیات توجه کنند . مادر گیرودار دنیای پر آشوبی افتاده ایم . علم و دانش با چنان جهش حیرت انگیزی بجلو میتازد که معیار و مقیاسی برای آن در گذشته بخاطر نداریم ؛ همه چیز در جریان این جهش عظیم در معرض تغییر و دگرگونی قرار گرفته است . بدون هیچ تردید هر نوع ایدئولوژی و مکتبی باید خود را با این رستاخیز پیمانند علمی تطبیق بدهد . هر کس اگر بخواهد از برابر این سیلاب جبری تاریخ فرار کند پیش از چند قدم ، پیش از چند لحظه قادر نخواهد بود خود را از مسیر آن کنار بکشد ، زیرا سرعت فرار و قدرت گریز او در برابر سرعت سرسام آور علم و دگرگونیهای ناشی از آن بی اندازه ناچیز است .

بدیختانه دستگاه فکری ما بی اندازه فقیر و مستمند است . دانشگاه ما مرکز علم و تحقیق نیست . فرهنگ ما تحرك ندارد و در يك کلام مانه تنها در زمینه علوم طبیعی چیزی از خود نداریم و در شمار قدرتی از قدرتهای علمی جهان نیستیم بلکه در علوم اجتماعی ؛ در زمینه تحقیقات مربوط به جامعه شناسی و مطالعه تحولات تاریخی و فکری و علمی نیز ناتوانیم . مجموع زندگی جامعه ما بطور روزمره انجام میگردد . چندین صد سال است که ما بطور روزمره و بدون برنامه زندگی کرده ایم . و روی همین اصل همه چیز خود را اینتغیر میدانیم و هنوز درك ما از مسائل حیاتی زندگی همانهایی است که دیگران در پانصد ششصد سال پیش گفته اند . هنوز ما خیال میکنیم که دمکراسی بدون وجود احزاب چیزی معنائی است و هنوز تصور می کنیم که وظیفه فرهنگ و دستگاه فرهنگی فقط اینست که مدرسه ای دایر کند و عده ای شاگرد معلم را در آن بریزد و خود را خلاص کند .

ما بر روی عقاید قطعی شده بخواب عمیقی فرو میرویم و تصور میکنیم که قطعیت این عقاید ضمانت ازلی و ابدی دارد ، در صورتی که هیچ عقیده ای قطعی نیست . همه عقاید باعتبار شرایطی که آنها را بوجود آورده است در معرض تغییر و تحولند . بنابراین بدون هیچ تعصب و خالی از هرگونه غرض و مرض باید قاعده کلی زندگی اجتماعی را پذیرفت . ما این قاعده کلی را میگوئیم زیرا گفتن و نگفتن مادر اصل مسئله تغییری نمیدهد و آن اینست که اگر ما خود تن بقبول این قاعده ندهیم این قاعده بحکم تاریخ خود را بما تحمیل خواهد کرد .

اگر ما هیكل مادی و معنوی خود و مصالح و منافع فردی و اجتماعی خود را بر طبق این قاعده از پیش بآرامی و راحتی تتراشیم ، این قاعده شکل ظاهری و باطنی ما را با درد ورنج تمام و خشونت کامل در قالب خود خواهد تراشید

قاعده کلی اینست که جامعه باید دارای شکلی باشد که تحولات علمی و اجتماعی زمان آن را بعنوان يك شکل مترقی و قابل سازش با شرایط موجود قبول داشته باشد . بعبارت

دیگر مجموع فعالیت‌های جامعه اعم از اقتصادی و فرهنگی و علمی و کشاورزی و تربیتی و سیاسی و اجتماعی باید براساس يك نظم و برنامه مطالعه شده مترقی انجام پذیرد. اشتباه نشود، جامعه مامائلی مخصوص بخود دارد. مشکلاتی خاص خوددارد که با توجه بآنها باید قاعده کلی و شکل خاص زندگی اوطرح ریزی شود و البته باتکامل جامعه و تغییرات عمومی علم و دانش و زندگی شکل آن نیز کاملتر خواهند شد. بعبارت دیگر اصراری نداریم که مثلاً دموکراسی ما باید عیناً شبیه دموکراسی انگلیس باشد و یاد رکشور ما هم باید نظیر فرانسه هزار و يك حزب و دسته و جمعیت بوجود آید. خیر، بلکه روش زندگی ما باید باتوجه بوضع عمومی جامعه ماتنظیم گردد، یعنی آنچه‌ان نظامی که احداکثر سرعت را برای بهبود وضع عمومی زندگی و افزایش درآمد و توسعه امور اقتصادی و ترقی سطح فرهنگ و دانش عمومی تامین نماید.

آنچه که تردید ناپذیر است آنست که زندگی اجتماعی ملت و فعالیت‌های عمومی آن، بد دارای هدف باشد و این هدف هم بدون تردید باید باموازين علمی و تاریخی زمان هماهنگی داشته باشد.

نداشتن هدف شخصی و معلوم نبودن خطوط کلی آن موجب میشود که يك ایدآل همگانی و بزرگ و امیدوارکننده که وجود آن شرط لازم زندگی جامعه است وجود نداشته باشد و مردم جهت فداکاری برای جامعه انگیزه‌ای نداشته باشد؛ نداشتن هدف مشخص و برنامه مترقی برای زندگی اجتماعی مانع از ایجاد قدرت معنوی و مادی جامعه میشود.

بنابراین حکومت ملی برای جامعه هدف و جهت مشخصی را تعیین میکند و حس فداکاری فرد رادر جامعه بالا میبرد. حکومت ملی باتمام خصوصیات آن باید متکی بر دواعمل اساسی باشد:

۱- عامل علم

۲- عامل ایدئولوژی

امروز حل مسائل اجتماعی اعم از اقتصادی و سیاسی و فرهنگی در حیطه نفوذ کامل علم درآمده است. هیچ مشکلی خارج از موازين علمی بحل صحیح و منطقی خود نمیرسد. مثلاً سلیقه و یا سابقه خدمت و یا نفوذ خانوادگی و اراده و میل شخصی کلید حل مسائل جامعه نیست. برای هر يك از مسائل جامعه کلیدی در کارخانه علم و دانش ساخته شده است؛ این کلید از آلیاژ مخصوصی ساخته میشود و بکار بردن آن فرمول مخصوصی دارد و هر دستی قادر بساختن و یا بکار انداختن آن نیست. ایدئولوژی فرمول بکار بردن این کلید است و بنابراین برای حل مسائل جامعه باید مجهز بیک ایدئولوژی مترقی و مشخص بوده ایدئولوژی جهت و هدف زندگی اجتماعی رامعین مینماید و همه فعالیت‌های مختلف جامعه رادر آن جهت مترقی و مطالعه شده رهبری میکند. مردم در رهبری ایدئولوژی میدانند بکنام طرف میروند و بچیزهائی امیدوارند و برای چه نتایجی باید مالیات بدهند و چگونه بسوی تکامل میروند.

در این صورت اگر براساس موازين علمی ایدئولوژی مترقی بوجود آید شکل و

هیئت سازمانهای اداره کننده کشور با مقتضیات زمان و خصوصیات ایدئولوژی هماهنگی خواهد داشت و در نتیجه اصول علمی جای سلیقه و نفوذ و میل شخصی را میگیرد و جامعه بسوی هدفی که از پیش تعیین شده پیش خواهدرفت. هم چنین يك سازمان فرهنگی که بر اساس ایدئولوژی مشخص و مترقی بوجود آمده باشد نمیتواند از کار و زندگی جوانها غافل بماند زیرا جوانان هستند که در آینده باید با احتیاجات عظیم جامعه پاسخ دهند.

يك قدرت دسته جمعی ناشی از دولت و دستگاههای اجتماعی میتواند با امکانات وسیع مادی و معنوی خود رهبری تعلیم و تربیتی را برعهده بگیرد و گر نه از خانواده ها به تنهایی کاری ساخته نیست و مشکلات عمومی زندگی برای همه امکان این نظارت و رهبری را نمیدهد. در اینصورت اگر رهبری اجتماعی و دسته جمعی بر سر نوشت جوانها وجود نداشته باشد وضعی شبیه وضع فعلی ما پیش خواهد آمد.

در امر یکا مسئله وقت گذرانی و سرگرمی جوانها مسئله مهمی است و در همه شهرها و دهکده های آن کشور از طرف شهرداریها و انجمن های عمومی پیش بینی های دقیقی برای تامین صحیح و سالم این منظور شده است. در آنجا هر محصلی پس از کلاس درس و سائل فراوانی برای سرگرمی سالم دارد و بسته بذوق و سلیقه خود در نقاط مخصوص با انواع و اقسام سرگرمی های گوناگون وقت خود را میگذراند و اجباری ندارد که بقمار و سرگرمی های ناسالم متوسل شود.

برای ماموران امکان فراهم کردن چنین وسائلی موجود است اما همانطور که گفتیم شرط وجود آن بسته به وجود دو عامل علم و ایدئولوژی می باشد.

این مثال را میتوان در قسمت های دیگر فعالیت های عمومی جامعه تعمیم داد و مادر همه جا بدون استثناء بقصدان این دو عامل و تأثیرات ناشی از آن بر میخوریم. از شکل و هیئت عمومی دستگاههای اداره کننده گرفته تا وظایف و تکالیفی که از جانب آنها انجام میگیرد تا فعالیت های خصوصی مردم همه چیز شبیه فعالیت دستگاههای فرهنگی و آموزشی ما میباشد، و عبارت دیگر ندرمسیر هدف مترقی و مشخص ناشی از ایدئولوژی است و نه همراه با برنامه دقیق و روشن متکی با اصول علمی.

ع - ۱ - حاج سیدجوادی

«اولین فرستنده تله‌ویزیون (ملی)» (خاورمیانه) و شکل یافتن سنجایا و افکار فرزندان ما

واقعا پس از مدارس «ملی» چشمان به تله‌ویزیون «ملی» تهران روشن است. در این نشریه شمه‌ای از اصول تربیتی این مدارس موسوم به «ملی» از قبیل فروختن کارنامه و غیره و تاثیر سوء سودپرستی آنها در پرورش نسل جوان بیان شده است. علاوه بر این نمونه «واگذاری کار مردم ب مردم» نمونه دیگر این تله‌ویزیون موسوم به «ملی» است که سرنوشت و آینده فرزندان ما را بهیوی وهوس این شلول‌بند تقابدار با آن فروشنده بی‌بندوبار لوازم آرایش سپرده است. یکی از کودکان یاهوش شبی توجه داشته است که تمام برنامه از صدر تا ذیل فقط از طرف سخنگویان تبلیغات چی بازاری یا از طرف کاباره‌های کذائی داده شده بود. پدران و مادران، استادان و معلمان شکایت دارند که در اخلاق و سنجایا و افکار فرزندان خودشان اخلاق و رفتار و افکار خود را منعکس نمی‌بینند و آنها را باز نمی‌شناسند. این امر تعجبی ندارد، زیرا اخلاق و سنجایای جوانان را علاوه بر «محیط» هائی که در این نشریه بآن اشاره شده در محیطی که تبلیغات چی‌های بازاری و دعوت‌کنندگان به کاباره‌ها در تله‌ویزیون بوجود می‌آورند ساخته میشود، و تاثیر سوء این محیط تربیتی با ازدیاد گیرنده‌های تله‌ویزیون مشهودتر خواهد شد.

با وجود نواقص زیاد و انتقاداتی که به برنامه‌های رادیو وارد است معذک چون این مؤسسه از قرار معلوم «ملی» نیست تأثیرات کم و بیش مثبتی نیز در تربیت جوانان دارد در حالیکه تاثیر تله‌ویزیون منفی است، زیرا سازمان رادیو بمناسبت غیر «ملی» بودن درصد جمع‌آوری بیشتر سود خصوصی نیست و وقت معین و محدودی به اعلانات تجار تی تخصیص داده و شروع و خاتمه آن نیز اعلام میشود. اما در تله‌ویزیون وضع طور دیگری است. اگر احياناً هفته‌ای یکبار نیز فیلم نسبتاً خوبی در تله‌ویزیون بمعرض تماشای بینندگان عزیز گذارده شود یکدفعه در حساس‌ترین نقطه فلان رقااص نیمه‌عریان یا همان سبیل‌کلفت شلول‌بند آگهی بوسط صحنه می‌جهد و مثلاً برای محصولات غذائی زهر مار باعکس و تفصیلات تبلیغات میکند و در حقیقت بجای تبلیغ برای آن کالا عصبانیت و لعن و نفرین بینندگان عزیز راهم نسبت بآن کالا و هم نسبت به سازمان تله‌ویزیون بدست می‌آورد.

کالاهای نفتی و قند و شکر یا نان ماشینی که «ملی» نیستند و دولتی هستند (یعنی بمعنای واقعی کلمه ملی هستند) احتیاجی به تبلیغات ندارند زیرا اصول کار آنها بر پایه سود خصوصی

نیست. اما فلان بیسکویت یاروغن نباتی که اتفاقاً همهشان در عین حال « بزرگترین موسسات خاورمیانه » هستند روزانه هزارها تومان پول تبلیغات در رادیو و تلهویزیون و روزنامه و رنگین‌نامه می‌دهند، و نیز چندین هزار تومان رادیو و آلات و ابزار دیگر بعنوان جایزه می‌پردازند و طبعاً پول اینهمه تبلیغات را از جیب خریداران بیچاره درمی‌آورند.

ولی قند و شکر و نان ماشینی دولتی احتیاجی به تبلیغ ندارد و حتی بازار سیاه هم پیدا میکند. آیا اداره‌کنندگان رادیو و تلهویزیون حق و صلاحیت این را دارند که بمناسبت دریافت یک رادیو یا ماشین آب‌میوه‌گیری برای جایزه مسابقه‌هایی که نزدیک است تمام زندگی هنری و ادبی و فرهنگی را به قماربازی تبدیل کند، در قسمت برنامه‌های غیر تجارتي کالاهای صاحبان آن جوایز را مطابق میل و اعلام خود آنها تعریف کند، بی‌آنکه صریحاً جنبه تبلیغات داشتن آن اعلام شود؟

تلهویزیون میتواند به یک موسسه تربیتی خیلی مؤثر و در عین حال مشغول‌کننده تبدیل شود که کسب معلومات را برای جوانان هم مطبوع و هم آسان سازد، درحالی‌که دستگاه فرستنده کنونی تهران یکی از عوامل مخرب آموزش و پرورش جوانان است که وسعت دایره آن رفته رفته بیشتر خواهد شد. هر چند در کشورهای دیگر نیز گاهی فرستنده‌هایی شاید از مال مامبتذل‌تر نیز وجود دارد اما در آن کشورها فرستنده‌های متعددی هستند که بعضی از آنها جنبه تجارتي ندارند و بهترین وسیله موثر و مشغول‌کننده آموزش و پرورش است.

حالا که در ایران دولت و وزارت فرهنگ و یا انجمن‌های شهرداری و محلی نمی‌توانند فرستنده‌های دیگری بوجد آوردند خوب است وزارت فرهنگ با پرداختن مبلغی روزی دو و یا چند ساعت برنامه اختصاصی در غیر مواقع برنامه عادی تلهویزیون پخش کند و ثانیاً در ازاء این کمک مالی و بمناسبت حتی که جامعه و مخصوصاً وزارت فرهنگ بعنوان مسئول آموزش و پرورش دارد نظارت دقیقی در برنامه‌های تلهویزیون بعمل آورد. و قیماً بسیار بجاست که یک هیئت واقفاً صلاحیت‌دار از طرف دولت نظارت و راهنمایی و تدوین برنامه‌های تلهویزیون را زیر نظر بگیرد و نسبت برنامه‌های تجارتي را با برنامه‌های غیر تجارتي تعیین کند و از ابتدال کنونی جلوگیری نماید. این عامل مخرب را باسانی میتوان به‌عامل مفید و موثری در آموزش و پرورش جوانان مبدل ساخت.

برای توجه فراکسیون پارلمانی حزب مردم

باتوجه باین اصل اعلام شده که حزب مردم از کارهای مثبت دولت حاضر پشتیبانی میکند، از قرار معلوم مطابق رسوم رژیم های پارلمانی دو حزبی قاعداً حزب مردم باید فرقی باحزب ملیون داشته داشته باشد. آنطوریکه اعلام می شود باید در مسئله رفورم ارضی بخصوص نظریات جدی تری داشته باشد. بمناسبت طرح لایحه تحدید مالکیت در مجلس می توان انتظار داشت که فراکسیون پارلمانی حزب مردم سعی و کوشش بلیغی بکاربرد که لایحه تحدید مالکیت کم و بیش تبدیل به یک قانون اصلاحات ارضی گردد. ما باتکیه بیشتر به ضرورت توجه به مسائل و اصولی که در نشریه های مختلف تشریح کرده ایم تصور می کنیم حداقل آنچه را که می توان از فراکسیون پارلمانی حزب مردم انتظار داشت اینست:

ماده تازه ای به لایحه مذکور اضافه شود که به موجب آن در آن قسمت از املاک شخصی که در مالکیت ارباب ورعیتی باقی ماند اعم از آن املاکی که اصلاً مشمول تحدید نشده اند و یا آن قسمت که پس از تحدید در اختیار مالک باقی می ماند یک اصلاح ارضی در نظر گرفته شود. این اصلاح ارضی باید ناظر براین اصل باشد که پایه اقتصادی و حقوقی ارباب ورعیتی ملغی گردد. لازمه مالکیت زمین تقسیم محصول بر حسب عوامل پنج گانه نیست. برای لغو شدن اصول ارباب ورعیتی باید تقسیم بر حسب عوامل پنج گانه لغو شود و رابطه مدرن تری جانشین آن گردد که ضمانتی برای ازدیاد تولید و دلگرمی رعایای سابق به کشاورزی گردد. در صورتی که از طرف حزب مردم و فراکسیون پارلمانی آن سعی و کوشش اصیلی در این باره بعمل نیاید موجب یاس و نومیدی بیشتری خواهد شد.

بمناسبت نظریاتی که جناب آقای علم در روزنامه اطلاعات منتشر کردند معلوم میشود رهبر حزب مردم نیز در دنیای فرض (تئوری) باصلاحات ارضی اهمیت بیشتری میدهد. تا تحدید مالکیت.

حالا باید دید در صحنه قانونگزاری که باید بعمل نزدیک شود رفتار حزب چه خواهد بود. در اینجا فرصت را غنیمت شمرده از اظهار لطفی که جناب آقای علم در روزنامه اطلاعات نسبت به یکی از اعضاء هیئت تحریریه ما کرده بودند تشکر کرده و باین نکته اشاره می کنیم که اگر رهبر حزب مردم برای افکار و نظریات اجتماعی ما ارزش و قدر و قیمتی قائل هستند خوب است از حرف گذشته در عمل نیز آن را به ثبوت رسانند.

علم و زندگی

مقایسه حقوق صنوف مختلف اجتماعی با حقوق معلم

<u>حد اکثر</u>	<u>بدو ورود به خدمت</u>	
۵۰۰۰-۳۵۰۰	(تومان) ۱۲۰۰۰-۶۶۵	شرکت نفت
۴۰۰۰-۲۰۰۰	۸۰۰	سازمان برنامه
۳۰۰۰-۲۰۰۰	۴۹۰	بیمه
	۱۰۸۰ (بدون فوق العاده کارگاه) ۲۲۰۰ (بدون فوق العاده کارگاه)	مهندسين
۲۵۰۰	۷۱۱	قضات
	۶۰۰	استوار
		راننده شرکت واحد
	۶۰۰ (با هشت ساعت کار روزانه)	
	۳۰۰	مستخدم جزء
	۳۰۰	پاسبان
	۳۰۰	عمله ساده
۱۳۵۰	۳۱۸	دبیر لیسانسیه
۹۰۰	۳۰۰	آموزگار

تنها در قم ۲۲ نفر معلم استعفا داده‌اند که از آن عده ۵ نفر شان در خود قم در دستگاه های مختلف با حقوق حداقل ماهی ۸۰۰ تومان استخدام شده‌اند .

آنها نیکه حساب دو دوتا سرشان نمیشود

مسئول صفحه اقتصادی اطلاعات زیر عنوان «اصلاحات ارضی» می نویسد:

«اگر تمام املاک مزروعی ایران که از ۶ میلیون هکتار متجاوز نیست از صاحبان فعلی آنها بگیریم و بین زارعین تقدیم کنیم بهر نثر فقط دو هکتار میرسد. در این صورت صرف تقسیم املاک مسئله‌ای را حل نمیکند و فرض آنکه دستگاه عظیمی با بودجه خارق‌العاده‌ای بوجود آید که از این پس برار عین کمک کند تا بتوانند بذر و کود و آب و وسائل کشاورزی نوین داشته باشند در وضع زندگی آنها تغییر محسوسی حاصل نمی شود....»

این آقای دکتر اقتصاد که اظهار عقیده کرده است که «نویسندگان کلی با فداخلی و خارجی» گویا «حساب سرشان نمی شود و نوشته‌هایشان پشیزی ارزش ندارد» جواب این حساب ساده را بفرمایند: مگر دهقانان ایران هم اکنون در روی همان شش میلیون هکتار زندگی نمی کنند. مگر در همان حدود دوهکتار را که شما حساب کرده‌اید از لحاظ زراعت در اختیار ندارند. مگر در حدود یک تا ۳ پنجم محصول را باریاب نمیردازند. مگر بطفیلی‌های دیگری که برای حفظ منافع ارباب سربار کشاورزان هستند باج سبیل نمی دهند، در صورتیکه همین عده دهقانان حاضر همان ۶ میلیون هکتار را بدون طفیلی‌های زراعت بود خود بکارند و اطمینان داشته باشند که از دسترنج خود استفاده می کنند و دلسوزی هم نکنند و فرض شما دستگاه عظیم با بودجه خارق‌العاده با آنها کمک‌فنی و اقتصادی کند چرا «تغییر محسوسی» حاصل نمی شود. مگر اینکه بگوئیم سیستم ارباب ورعیتی حاکم از لحاظ اقتصادی بازده بیشتر و باروری زیادتر داشته باشد. این دکتر اقتصاد دان که کارشناس داخلی و خارجی راتخطه فرموده برای اثبات نظریه منفی خودش عوض اینکه از اقتصاد دانان جهان سند و مدرک ارائه بدهد به «فرمایشات ملوکانه» تکیه زده است تا کسی جرات انکار ادعای ایشان را نکند در حالیکه اولین شخصی که عملاً بفر اصلاحات ارضی ترتیب اثر داده اعلیحضرت بود. ایران نسبت بهند و کشورهای پرجمعیت زمین فراوان در اختیار دارد. در صورتیکه آن کشورهای پرجمعیت با رفورم ارضی میتوانند «تغییر محسوسی» در وضع کشاورزان بدهند چرا در ایران در صورت رفورم ارضی «سه‌چهارم زارعین از داشتن زمین محروم خواهند ماند». این ادعاهای آقای دکتر اقتصاد یک دلیل اقتصادی ندارد فقط شاید یک محرک اجتماعی دارد و آن این عبارت ایشانست: «اگر ۶ میلیون هکتار املاک مزروعی ایران را از صاحبان فعلی آنها بگیریم....» آری نویسندگان داخلی و خارجی با کمال افتخار «دلسوزی و همدردی» نسبت به ۱۴ میلیون سکنه روستائی ایران میکنند؛ شمانیز همدردی با آن عده معدودی بکنید که مالک ۶ میلیون هکتار از زمین‌های میهن هستند و بدست خودشان و امثال شماقبری برای یک ملت می‌خواهند بکنند و خودشان نیز در آن دفن گردند. اما عصر مادروان و کلای مدافع ۱۴ میلیون محروم است نه امثال شما و کلای مدافع معدودی که مالک ۶ میلیون هکتار هستند و ۱۴ میلیون را محروم ساخته‌اند.

مبادلات فرهنگی میان شرق و غرب

«تله سکرین» و قرص «مورتی بینک»

مدتی است سخن از مبادلات فرهنگی میان شرق و غرب میشود و تاکنون قدمهایی نیز در این راه برداشته شده است. اگر برای رهبران سیاسی دوطرف موضوع گاهی جنبه تبلیغات بخود میگیرد و برای سیاستمداران لیبرال مغرب زمین جزء «اصول» بشمار میرود، برای روشنفکران چیزی بیشتر از اینهاست. عطش پایان ناپذیر روشنفکر غربی را مبادله‌گروههای باله یا دید و بازدیدهای رسمی هنرمندان ارضا نمیکند. او میخواهد هر آنچه که او مجاز به خواندن و دیدن و شنیدنش هست دردسترس دیگران نیز باشد. این ادعا که شنیدن فلان موزیک یا خواندن فلان کتاب جامعه‌ای را متزلزل خواهد کرد حرف پوچی بیش نیست. چرا جامعه او فاسد نشده و چرا خود او از دیدن نمایشگاه نقاشی‌های آستره نسبت ببردیم بی‌اعتناء نمیشود؟

از آغاز دوران ترورستالینی در روسیه تاکنون روشنفکر غربی همواره بفرآزادیهایی سیاسی واجتماعی و دست‌کم آزادی نوشتن رمان و ساختن موزیک و کشیدن نقاشی بوده است. دنیای آینده چگونه دنیائی است؟ آیا درسالهایی که در پیش است مجسمه ساز خواهد توانست بمیل خود بسازد و آیا معمار آینده روسی از قید و بند سرستون‌های عهد عتیق رهائی خواهد یافت؟ روشنفکر غربی این بندها را بپا ندارد ولی نمیتواند خود را راضی کند که همینطور خواهد بود. آیا ممکن نیست در بیست یا سی سال آینده یک «کارشناس هنری» چینی بالباس سربازی و قیافه‌ای آشتی‌ناپذیر اپرای لاس‌آکالا را اداره کند؟ چه کسی میتواند تضمین کند که ربع قرن دیگر در کتابخانه‌های ملبورن میتوان کتابهای سارتر یا دیگری را خواند؟

چنین افکاری لاقول درسالهای قدرت ستالین بسیاری از روشنفکران غربی را بخود مشغول میداشت. هنوزم این ترس باقی است و روشنفکر غربی نگران تحولاتی است که در دنیای کمونیست صورت میگیرد.

آنچه پس‌از مرگ ستالین واقع شده اجازه میدهد بعضی خوش‌بینی‌ها را منطقی بدانیم. برده آهنین به سختی روزهای ستالین نیست. وزندگی مردم شوروی بهتر شده است. هر چند که رژیم شوروی روی کار آمدن ستالینی از نوع جدید را ضمانت نمیکند. آنها که این روزها از روسیه دیدن میکنند در مقایسه با چینی‌ها فرد معمولی روسی را کمی «بورژوا مآب» می‌یابند. در واقع اکنون میان کمونیست روسی و کمونیست چینی فرق آشکاری وجود دارد. گاهی کمونیست‌های ثروتمند روسی در بحث بارفقای فقیر چینی خود بحالتی دچار میشوند که

سوسیالیست‌های غربی درمباحثه با روس‌های دیروز .

آزادی‌های در روسیه داده شده و پلیس مخفی دست از سر مردم برداشته است . ولی «حزب» وظیفه کنترل همه چیز را انجام میدهد . اینکه فرد روسی چه کتابی را باید بخواند و بچه موزیکی گوش دهد - حزب تعیین میکند و در این میان‌گاه مواردی پیش می‌آید که برای يك انسان غیر کمونیست شگفت‌انگیز است . مثلاً ، يك روزنامه نگار غربی که اخیراً از شوروی دیدن کرده است از اینکه نمایش فیلم «پل رودخانه‌کواي» در شوروی ممنوع شده تعجب خود را اظهار میدارد . باو پاسخ میدهند که افسرانگلیسی که اسیر ژاپنی‌ها شده با ساختن پل برای آنها در واقع نقش خائن به میهن را بازی میکند و نشان دادن چنین فیلمی روحیه ارتش سرخ را خراب خواهد کرد ! این روزنامه نگار از خود سؤال میکند که صرف‌نظر از اینکه عجیب است روحیه يك ارتش چند میلیونی با انضباط در اثر نمایش يك فیلم خراب شود چرا اصلاً روس‌ها این فیلم را بعنوان نشانه‌ای از «فساد» ارتش انگلیس نشان نمیدهند ؟

این نوع تعصبات است که اجازه نمیدهد در خوشبینی افراط کنیم خاصه اینکه مدتی دراز باید در انتظار بود تا چینی‌ها تازه با این مرحله برسند . هم «ترس» و هم «امید» هر دو موجه است . ترس‌های بی‌امید نویسندگانی را مانند جرج اروول و ادوارد کرد تا دنیای آینده را بشکل وحشتناکی تصویر کنند .

جرج اروول نویسنده انگلیسی در سال ۱۹۴۹ کتابی انتشار داد که در آن سیمای دنیای آینده را بطرز نفرت باری رسم کرده بود . (اروول در سال ۱۹۵۰ درگذشت) . این کتاب «۱۹۸۴» نام داشت . دنیا در سال ۱۹۸۴ به سه کشور بزرگ تقسیم شده که دائم باهم در حال جنگ بسر می‌برند . در یکی از این کشورها (که داستان در آنجا روی میدهد) «برادر بزرگ» حکومت میکند . در چاپخانه عظیمی تاریخ روی چند مرتبه جعل میشود و صداها هزار نسخه روزنامه دیروز امروز از میان میرود و دوباره چاپ میشود تا نام کسانی که مورد غضب قرار گرفته‌اند بژستی برده شود و هزاران عکس را همه روزه رتوش میکنند تا تصویر «خائنین» را از عکس‌های دست جمعی رهبران حذف کنند .

کشور «برادر بزرگ» امروز با کشور «الف» متحد است و برضد «ب» می‌جنگند . ناگهان وضع عوض میشود و برادر بزرگ با «ب» علیه «الف» متحد میشود . از این لحظه تاریخ فوراً جعل میشود . میلیون‌ها نسخه کتاب و روزنامه را عوض می‌کنند تا ثابت کنند که کشور برادر بزرگ همیشه با «ب» متحد بوده و «الف» همواره دشمن بوده است ! از آخرین اختراعات بشری برای خفقان مردم استفاده میشود . «تله سکرین» یا تله ویزیون دوسره در تمام محل‌های عمومی و خصوصی کار گذاشته شده است . این نوع تله‌ویزیون در عین اینکه تصاویر را از مرکز فرستنده منتقل می‌سازد آنچه را هم که در محل دستگاه گیرنده میگذرد به مرکز منتقل میکند . بدین ترتیب انسان در معرض مراقبت دائمی است . صدای موزیک مارش و شرح پیش رفت هائی که تحت رهبری برادر بزرگ صورت میگیرد دائماً با صدای گوشخراش همراه با تصاویر از «تله سکرین» پخش میشود . این دستگاه را نمیتوان خاموش

کرد و تنها صدای آنرا میتوان کم و زیاد کرد. حرفهائی که انسان در موقع خواب میزند بمرکز فرستنده منتقل میشود و انواع استنتاج درباره آن بعمل میآید! از انواع جنایت ها و خیانت هائی که ممکن است انسان بآن متهم شود یکی هم «جنایت چهره» است. هر وقت شخصی هنگام شنیدن پیروزیها و ترقیات کشور قیافه‌ای بگیرد که از آن تردید و شک احساس شود بلافاصله متهم به «جنایت چهره» میشود! زبان تازه‌ای بوجود میآید که بسیاری کلمات و مطالب را بآن نمیتوان گفت! روشی که برای «تصحیح» منحرفین بکار میرود واقعاً دیوانه کننده است.

ولی همه اینها برای روشنفکران است و وضع طبقه کارگر بقدری بد است و آنقدر در منجلا ب فساد غوطه‌ور است که احتیاجی به کنترل آن باین ترتیب نیست. بطور خلاصه دنیای ۱۹۸۴ آنطور که جرج ارول وصف میکند آنقدر کثیف و وحشت‌آور است که انسان آرزو میکند زنده بگردد و چنین دنیائی را نبیند.

وقتی که در سال ۱۹۶۰ این کتاب را میخوانیم بدینی عجیبی که در آنست تاحدی غیر منطقی جلوه میکند. ولی آیا در سال ۱۹۴۹، در اوج حکومت ترور ستالین و دوران جعل تاریخ، دنیای ۱۹۸۴ بهمین اندازه غیر منطقی جلوه میکرد؟ در حقیقت هنگام خواندن کتاب دائم شکل تکامل یافته روسیه دوران ستالین در نظر خواننده مجسم میشود.

پیش از جرج ارول کسان دیگری نیز تحت تاثیر ترور و وحشتی که در شوروی وجود داشت کتابهائی نوشتند و دنیای آینده را تصویر کردند. چند سال قبل از جنگ دوم جهانی نویسنده و فیلسوف لهستانی ویتکیه ویچ کتابی منتشر کرد بنام «سیری ناپذیری». در این کتاب جالب زوال ارزشهای تمدن غربی بشکل خاصی که نه میتوان گفت جدی است و نه میشود شوخی تلقی کرد مورد بحث قرار گرفته است: شرق (که مغولان و چینی ها سپاه عظیم آنرا تشکیل داده‌اند) غرب را تهدید میکند. (داستان در لهستان رخ میدهد)، اما در برابر چنین تهدید وحشتناکی روشنفکران بوضع دردناکی در جنگ مواد مخدره و شهوت رانی و موزیک های دیوانه کننده گرفتارند. بازار مباحثات فلسفی پیچیده در میان روشنفکران گرم است. هیچ کس بکاری که میکند علاقه‌ای ندارد و همه در یکموضع احساس پوچی و بیهودگی غوطه‌ورند. اما در این میان چیز تازه‌ای به بازار میآید: قرص مورتی بینگ.

قضیه اینست که یک فیلسوف مغول بنام «مورتی بینگ» موفق میشود که «فلسفه حیات» خاصی را بشکل قرص های کوچکی درآورد. این قرصها بتدریج میان مردم رواج پیدا میکند و کسانیکه وصف این قرص عجیب را که مسکن کلیه دردهاست میشوند بآن روی میآورند. کسی که این قرص را بخورد ناگهان خود را در دنیای تازه‌ای می‌بیند و تمام مسائل فلسفی و روشنفکری که سابقاً همه چیز او بود برایش جزء مطالب پیش پا افتاده در میآید. وجد و سرور سراپایش را میگیرد و دیگر در فکر این نیست که فردا مغولان خاک کشورش را لگداکوب خواهند کرد. او شادمان است و گوئی از بالای برج بلندی به این مردم دیوانه

و احمق و مطالب پیش پا افتاده‌ای که بآن فکر میکنند می‌نگرد. جنگ شروع میشود و بیگانگان خاک کشور را اشغال می‌کنند. روشنفکران قدیم که قرص مورتی بینگ آنها را تا حدود زیادی تغییر داده است خود را در اختیار رژیم تازه می‌گذارند. موسیقی دانان بجای موزیک های دیوانه وار پیشین مارش می‌سازند و نقاشانی که در سابق پا از دایره شکل های آستره بیرون نمی‌گذارند نقاشی هائی میکنند که ارزش «اجتماعی» داشته و برای مردم «مفید» باشد. روشنفکران «منفی باف» سابق تبدیل به عناصر «مثبتی» میشوند که جامعه جدید احتیاج دارد. بدین ترتیب ویتکیه ویج وضع روشنفکران «فروخته شده» یا «تسلیم شده» را شرح میدهد.

حقیقت اینستکه «آزادی» بیش از آنچه معمولاً حدس زده میشود برای بسیاری از روشنفکران اهمیت دارد. روشنفکر غربی هرگز فراموش نمیکند که اتحادیه نویسندگان مجارستان چه نقش دلیرانه ای در انقلاب سال ۱۹۵۶ آن کشور بازی کرد و نویسندگان لهستان تا حال چگونه در برابر سانسور مقاومت کرده‌اند. (ویتکیه ویج که نقاش نیز بود هنگامیکه خبر هجوم ارتش سرخ را به لهستان در سال ۱۹۳۹ شنید خودکشی کرد و ثابت کرد که مرگ را بر بردگی ترجیح میدهد). نقاشان مجار که قلم مو را بسوئی افکندند و تفنگ بدست گرفتند میدانستند برای چه می‌جنگند.

آیا اکنون میتوانیم به مبادلات فرهنگی و توسعه آن امیدوار باشیم؟

چندی پیش نمایشگاهی از کتاب های انگلیسی درمسکو داده شد ولی روسها بسیاری از کتاب ها را سانسور کردند. بقول آن نویسنده انگلیسی اگر کنترل روسها در مورد فیلم و کتاب جلوگیری از فیلم هائی که سادیسیم را رواج میدهد و کتاب خون آشامی های دراکولا باشد کسی بآنان ایرادی ندارد ولی چرا يك روشنفکر روسی نباید بتواند مثلاً تا میزیا لوموندرا بخواند؟ چگونه است که «امپریالیسم محض» از اینکه کمونیست ها در مملکتش دموکراتسیون بدهند و فیلم روسی و پراودا و ایزوستیا در دسترس همه باشد وحشی ندارد ولی جامعه ای که «در مرحله عبور از سوسیالیسم به کمونیسم» است آنقدر نسبت بخود و ارتش خود بی‌اعتماد است که تصور میکند نمایش فیلم «پل رودخانه کوای» روحیه سپاهیان را خراب خواهد کرد؟ در حال حاضر کنترل موسیقی دانان تا حدود زیادی از میان رفته و کسانی مانند شوستاکویچ و راخمانیف که با تمام «فرمالیسم» از طرف ژدانف محکوم شده بودند «اعاده حیثیت» یافته اند. ولی در نقاشی همچنان «رئالیسم سوسیالیستی» معیار کار است و مدرنیست های روسی مجبورند مخفیانه «آستره» بکشند و مخفیانه بفروشند. در زمینه ادبیات نیز از زمان غوغای «دکتر ژواگو» تاکنون وضع فرق چندانی نکرده است.

در واقع تا زمانی که هنرمندان در سلول تنگ «رئالیسم سوسیالیستی» دست و پا میزنند نمیتوان از آزادی هنری سخن گفت.

آیا ما شاهد دنیائی خواهیم بود که در سوئی از آن «تله سکرین» بدنبال روشنفکران باشد و در سوی دیگر «مورتی بینگیزم» حکومت کند؟

بدبینی چیز خوبی نیست ولی خوشبینی هم حدی دارد. د - میم

برای احراز حق حاکمیت خود در شرط العرب، عمل امپریالیستی معرفی می‌کنند اما تجاوز آشکار چین را برهنه بآن شدت محکوم نمی‌کنند. البته تصور نمی‌کنیم جناب آقای دشتی باین نکات توجه نداشته باشند، بلکه تصور میشود که ایشان خواسته‌اند یک ژست «سیاسی» دوستانه نشان دهند. بهمین مناسبت مانوشتیم که «سیاست» چیز خوبی است اما حقیقت بالاتر از آنست. روزی قوام السلطنه پیشه‌وری را نماینده «مردم آذربایجان» معرفی کرد و خیلی‌ها اینرا «سیاست» ماهرانه تلقی کردند. اما مردم‌عادی و متوسط آذربایجان نیز از حرف نخست‌وزیرشان پیروی کردند و فردای آن‌روز همان مردم را مسئول قرارداده و مجازات کردند.

اگر امروز مابنسل جوان و روشنفکران و کارگران و دهقانانمان اعلام کنیم که شوروی نسبت به همه‌همزیستی مسالمت‌آمیز راقبول دارد و در کارهای داخلی دیگران مداخله نمی‌کند و نوع دوست هم‌هست آیا سوءتفاهم و خطر ایجاد نمی‌کند؟

البته «سیاست» چیز خوبی است و لازم هم‌هست اما مفهوم «سیاست» در امروز با دیروز فرق کرده. ساده‌ترین تعریف رادر گذشته از «سیاست» با کلمه «دروغ» بعمل می‌آوردند. اما سیاست امروز باید واقع بینانه و منطبق باحقیقت باشد. سیاستمدار امروز حق ندارد برای خاطر «سیاست» خلاف حقیقت بگوید، اما حق دارد جزئی یا قسمت هائی ازحقیقت را موقتاً و تا حدود لازم مسکوت بگذارد. حق دازد در روی بعضی ازحقایق مطابق مصلحت روز بیشتر تکیه کند. آنچه درسیاست شوروی از همه خطرناکتر است اینست که رژیم حاکمه در شوروی ضمانتی برای ادامه «تمایل نوین» دربر ندارد یعنی فعلا سیاست ستالین را محکوم دانسته اند اما شرائط و اوضاع و احوالی را که موجب ظهور ستالین نوینی باشد ازبین نبرده‌اند.

در این مورد گفتنی و دقت کردنی هنوز زیاد است بخصوص در مورد سیاست تبلیغاتی رسمی درقبال شوروی گفتنی زیاد است. امیدواریم درنثریه آینده دراین مورد بحث بیشتری کنیم.

«آدمی پرآدمی». از فردریک نیچه

مسخره های فرهنگ کنونی

هر گاه بخواهید جانشین دلکهای قرون وسطی را ببینید که در درگاه فرمانروایان و امرای ایشان بکار خود مشغول بودند، بیاورقی نویسان و «فویه‌تونویست» ها (مولفان رومان های پاروقی) چه چپ بنگرید!

باین آدمکها که میخواهند برای شکمه عوام علوفه فراهم کنند.
آری اینها نیز انتقاد میکنند.

مگر دلکهای قرون وسطی خرده نمی‌گرفتند!

اینها در عصر ما از همان قماشند. نیم خردی دارند، شوخند و دریده! خوب مبالغه می‌کنند! ابله‌اند! کارشان این است که با حاضر جوابی، با پرحرفی وقت مردم را بگذرانند و حتی آواز خر را بلندتر از ناقوس عظیم حوادث کنند، همان ناقوس که پراز شکوه و بزرگی نوسان میکند و وطنین میاندازد. گرد برمیافشانند و غبار میکنند تا اینکه روی آفتاب اندود گردد! زمانی خدمتگزاران توانگران و فرماندهان بودند، امروز... برای هر گروهی بوزینه وار معلق میزنند!

طبقه ادبا و روزنامه نویسان چندان از «فویه‌تونویست» ها دور نیستند اینها دلکهای فرهنگ کنونی هستند که هر گاه بخواهید درباره آنها ارفاق روا دارید میتوانید بگوئید مغزشان معیوب است!

چند کلمه

اندر احوال اولیای اطفال دبستانی

سرعت ترقیات علمی و فنی يك رقابت و پامسابقه حیاتی و مماتى بین ملل جهان بوجود آورده که تظاهر آن در آموزش و پرورش نسل جوان این تاثیر را بجا گذارده و خواهد گذارد که محتوی برنامه آموزش باید بکلی خالی از حسو و زوائد و اوهام و خرافات باشد . ملاک صحت و سقم اینست که محتوی برنامه و کتب باید برای زندگی انسانی مفید باشد و باموازین علمی وفق دهد. ما بارها نوشته و یادآوری کرده ایم که اخلاق و مذهبى را که بقول شاعر بدون ساز و برگ باشد برای زندگی انسان معاصر ضرورى ميشماريم . مذهبى پیرایه اسلام بصورت اصیل خودش میتواند مویذ آن اخلاق باشد که ما آن را ضرورى میدانیم . در این نشریات هر وقت از روحانى نمایان و یا اوهام و خرافات ناشى از آن ها بحث میشود البته منظور علمای اعلام ، که مورد احترام ما میباشد ، نیستند .

«هیئت تحریریه»

در این دوره وانفسا گرفتاریهائی برای آدم پیش میآید که هیچ کاری در برابرش نمیشود کرد . ناچار باید سوخت و ساخت. از جمله این گرفتاریها یکی اینست که آدم در خانه اش کودک دبستانی یا جوانك دبیرستانی داشته باشد.

فقیر هم همچو دردی دارم و چیزی نمانده که سربکوه بگذارم ولی چون جزء «والکاظمین الغیظ» هستم همه را تحمل کرده ام. این را بگویم که نه درس خوانم و نه درس بده و چیزی هم از قاره نامکشوف وزارت جلیله معارف سردنمیاورم. اما اینقدر میدانم که خانه ما مرکز جر و بحث و داد و فریاد و گاهی کار دست جمعی است و همه باین علت که خوهری دارم که در کلاس اول دبیرستان به «فرا گرفتن علم و معرفت» مشغول است . اما گویا همه ما وظیفه داریم که از کار و زندگیمان دست بکشیم تا این بزرگوار «علم و معرفت» را درست یاد بگیرد. فقیر شخصا مأموریت هائی را انجام میدهم که تصور نمیکنم در تاریخ تعلیم و تربیت سابقه داشته باشد فی المثل همین چند روز پیش سه چهار ساعت در خیابان نادری و فردوسی دنبال لوزالمعدنه گشتم .

تعجب ندارد، عرض کردم که مأموریت بیسابقه ای بود . قضیه اینست که ظاهراً تحت تاثیر «نهضت فرهنگى» اخیر درسهای مدرسه علاوه بر حفظ کردنی کشیدنی هم شده اند . از بهداشت گرفته تا فیزیک و شیمی و طبیعى و غیره همه را باید در دفتر نقاشی کنند . فقط مانده است قرائت فارسى و یکى دو درس دیگر که امید می رود آنها هم بزودى در این قلمرو وارد شوند. البته قضیه بهمین جا ختم نمى شود، بلکه باید عکسى هم «مناسب حال» در کنار نقاشى چسباند . موضوع لوزالمعدنه هم از همین مقوله است و فقیر چند ساعت مجلات کهنه فرنگى را

در ته دکانهای تاریک ورق زدم تا توانستم دریک صفحه آگهی دوا و درمان لوزالمعده‌ای «مناسب حال» پیدا کنم. اینست که هرروز دنبال نخود سیاه میروم یکروز گوش و یکروز کیسه صفرا. خلاصه اینکه تا آخر سال باید عکس تمام اعضاء و جوارح انسانی و انواع کلم و قورباغه و گلایی و لاک پشت را پیدا کنم.

از خیاطی و کار دستی چیزی نمیگویم، چه این وظیفه مادر است که دائم یک دستش به فتیله چراغ باشد و دست دیگرش به قرقره و سوزن و نمونه های پارچه، تا فرزندبرومندش بزیور همه هنرها آراسته گردد و در آینده فرزندان برومند تر به مام وطن تحویل دهد.

باری، هفته گذشته ما سد سکندر را شکستیم و مسئله رنگ آمیزی نقشه ایران را حل کردیم. بهتر بگویم مسئله در غیاب من حل شد. این نقشه مدت پانزده روز روی میز برادر کوچکم در اداره‌اش بود و میتوان گفت که تمام کارمندان اداره، اعم از دون پایه و عالی‌رتبه، در این امر خیر باو کمک کردند تا بتواند سرحدات میهن عزیز را بدقت رسم کند و احیانا از این بابت ذره‌ای از خاک وطن بتاراج نرود. خلاصه اینکه هرطور بود نقشه پخانه آمد و قرار شد هرکس خوشنویس تر است اسامی را بنویسد. فقیر و اخوی مسابقه‌ای دادیم و مادر را هم داور کردیم. در نتیجه معلوم شد که اخوی باید اسامی کشور های همسایه و استان‌ها را با حروف کشدار بنویسد و من شهرها و ده کوره‌ها را قلمی کنم. این کار بخوبی و خوشی تمام شد ولی از بخت بد وقتی مسئله رنگ آمیزی بمیان آمد اختلاف بالا گرفت. اخوی جوان است و طبعاً رنگهای تند را می‌پسندد. فقیر هم کمی قدیمی است و مسالمت جو.

یادش بخیر زمانی که ما نقشه رنگ میزدیم ساحل بحرخرز را مغز پسته‌ای میکردیم و کرمان را قهوه‌ای و خراسان را زرد. اما باین استان بندیهای فعلی کار مشکل شده است. بهمین علت برسر رنگ آمیزی آذربایجان غربی و آذربایجان شرقی قشقره‌ای پبله شد که فقیر ناچار جلسه مشورتی را بحال اعتراض ترك كردم. بعد که آمدم دیدم اخوی و همشیره چون هردو جوانند باهم کنار آمده‌اند و مام میهن را سرخاب غلیظی زده‌اند. ماهم حرفی نزدیم و کار تمام شد. با اینکه این گرفتاریها ناراحتی می‌کند معهذاً چون مربوط به «صنایع مستظرفه» است چندان عیبی ندارد. اما وای بحال کسی که بخواهد «تعلیمات اجتماعی» را تعریف کند. دراین مواقع مجبورم از چیزهایی صحبت کنم که وجود خارجی ندارد فی‌المثل از طرز رفتار در کتابخانه های ملی (جای بسی خوشحالی است که مولفان کتاب برای اینکه خواننده کند ذهن را متوجه این حقیقت کنند عکسی را از یک کتابخانه فرنگی با شکل و شمایل مراجعان فرنگی چاپ کرده‌اند!) یا اینکه لازم میشود درباره «وظائف انجمن شهر» شرح کسافی بدهم. ملاحظه بفرمائید:

«۳ - تصویب معاملات و نظارت در آنها اعم از خرید و فروش و مقاطعه و اجاره و استجاره بنام شهر با در نظر گرفتن صرفه و صلاح و با رعایت اصول مناقصه و مزایده برطبق قانون محاسبات عمومی».

همیشه معنی هیچ يك از این اصطلاحات را نمی‌داند و معلوم میشود که معلم هم

با آنها گفته فقط باید حفظ کنید و بیایید امتحان بدهید ولی او اصرار دارد که معنی این قلمبه گوئی‌ها را بداند. ناچار می‌نشینم و نیم ساعت درهم برهم می‌گویم و تازه آخرش متوجه میشوم که چه لزومی دارد انسان اجزاء چیزی را بشناسد که کل آن اصلاً وجود خارجی ندارد. می‌بینید که اینجا حق با معلم است.

خلاصه اینکه وقتی همشیره از مدرسه می‌آید کار اجباری اهل بیت شروع میشود. یک دفعه تمرین انگلیسی است و دفعه دیگر دستور زبان عربی، و ما هم مجبوریم حوصله داشته باشیم و همه این کارها را انجام دهیم. فی‌المثل یکی از ده‌ها جدولی که فقیر باید حفظ کنم (تصدیق میکنید که برای آدمی بسن و سال من قبیح است که بخواهد چیزی را که خودش بلد نیست از روی کتاب از خواهر کوچکش بپرسد) اینست:

صیغه

فعل و معنی

تکتبون می‌نویسید شما مردان صیغه مضارع جمع، مخاطب، مذکر، تاء اولش حرف مضارع و اونون علامت جمع مذکر.

مفرد مونث است.

تکتبان یا مریمان مینویسند شما ای دو مریم صیغه مضارع تثنیه، مخاطب مونث، تاء حرف مضارع و الف و نون علامت تثنیه است.

تکتبین می‌نویسی توزن صیغه مضارع مفرد مخاطب، مونث، تاء حرف مضارع و یاونون علامت مضارع و الف و نون علامت تثنیه است.

تکتبن می‌نویسید شما زنان صیغه مضارع جمع، مخاطب، مونث، تاء حرف مضارع و نون علامت جمع مونث است.

اکتب می‌نویسم صیغه مضارع متکلم وحده است همزه آن علامت مضارع است.

نکتب می‌نویسیم صیغه مضارع متکلم مع‌الغیراست و نون علامت مضارع است.

ملاحظه می‌کنید که حفظ کردن اینها از آب خوردن هم ساده تر است.

اینها را که عرض کردم مبدا خیال کنید که همشیره شاگرد تنبلی است. حاشا و کلا! اتفاقاً شاگرد اول است. ولی درس و مشق زیاد است و فرصت کم، ناچار باید دیگران را بکار کشید.

از اینها که بگذریم قضیه انشاء نوشتن هم مارا بستوه آورده است. پدبختی اینست که همشیره بعکس همسالانش اهل مطالعه است و کتاب خوب هم وقتی فرصت کند زیاد میخواند. اینست که در انشاء نوشتن 'کمیتش لنگ است! دلیلش خیلی ساده است: او میتواند خوب چیز بنویسد ولی نه معلم و نه شاگردان این حرفهارا نمی‌بسنند و بقول خودش انشائی که کمتر از پانزده تا آه و هرگز داشته باشد و فیلم و سترنی که کمتر از دو هزار سرخ پوست در آن کشته شوند بنظر اینها نه انشاء است و نه فیلم! ناچار هفته‌ای یک‌بار جلسه مشورتی برای نوشتن مبتذل ترین انشاء ممکن در خانه ما تشکیل میشود. طفل برهنه یتیمی در شب سرد زمستان، آه ای محبوب من کجا میروی، ای امید ای اختر درخشنده، ای جغد شوم،

هرگز ترا فراموش نمی‌کنم و فلک غدار و چرخ ستمکار را روی هم میریزیم و تحویل همیشه میدهیم. فردا خبر می‌آوردند که خانم معلم آنرا بهترین «قطعه ادبی» تشخیص داده است و شاگردان آه کشیده‌اند و در غمی لذت بخش فرو رفته‌اند و خلاصه اینکه بحث مفصلی درباره نبوغ همیشه درگرفته است.

واقعه قابل ذکر دیگر این است که چند روز پیش یکی از کتابهای همشیره را ورق می‌زدیم (البته نه بقصد جاسوسی) و برخلاف انتظار دیدم هفت هشت تا عکس الویس پرسلی لای کتاب است. پرسیدم اینها را برای چه جمع میکنی. گفت تو خیال میکنی که من آنقدر احصم که باین پسره قرتی جعلق علاقه داشته باشم؟ من الویس میدهم عوضش یول میگیم! معلوم شده که ایشان چون «روشنفکر» تشریف دارند عکس های الویس پرسلی را به دخترهای «مبتدل» میدهند و عوضش عکس یول برینر میگینند! خلاصه اینکه «مبادلات فرهنگی» مقدار زیادی از وقت و فکر «نونهالان وطن» را گرفته است. چه بکنند؟ با پسر همسایه شان تماسی ندارند ناچار «رنگین نامه» میخوانند و عکس قرتی های ماوراء بحار را زیر متکایشان میگذارند. و باز چه خوشبختم من که مرد محبوب خواهرم قرتی نیست و هنرپیشه است و در خانه‌ام به روی «رنگین نامه» بسته!

درد دیگری که داریم اینست که رادیو در خانه ما درست تحت اختیار همشیره است. هر وقت میخواهیم بیچ رادیو را بچرخانیم و یک ایستگاه خارجی را بگیریم داد و فریادش بلند میشود که آقا میخواهم داستان گوش کنم. بحمدالله برنامه های رادیوهم که همه مسابقه است و داستان؛ و همشیره با اینکه باین حرفها علاقه‌ای ندارد ناچار است همه را گوش کند چون اگر شاگرد مدرسه‌ای تمام داستانهای دنباله دار رادیو را گوش نکند و در بحث های پایان ناپذیری که در مدرسه از این بابت درمیگیرد صاحب نظر نباشد کلاهی پس معرکه است و تنها و بیکیس میماند. آنطور که خودش میگوید اولین بحثی که صبح زود در مدرسه شروع میشود اینست که دیشب اسپندیوس چگونه معشوقه برادرش را فریب داده و با رابطه عاشقانه راهب دیر سنت کاترین با فلان دختر تارك دنیا بکجا رسیده است. بعداز تعریف آنچه دیشب گذشته است شاگردان شروع میکنند به پیش بینی آنچه که اتفاق خواهد افتاد. تقریباً همه حدس میزنند که اسپندیوس در امر خیریری که در پیش دارد موفق میشود و راهب دیر سنت کاترین نیز فردا شب با دختر تارك دنیا بساط عیش و نوشی خواهد داشت و در نتیجه «شنوندگان گرامی» دقایقی چند در تخیلات لذت بخش فرو خواهند رفت.

پس از اینکه این بحث تمام شد «تمرینات هنری» شروع میشود و «نویاوغان وطن» سعی میکنند از آخرین دلقکی که جمعه پیش در رادیو مثلاً صدای شتر پامه را درآورده تقلید کنند.

زنک را که میزنند شاگردان با عجله اخبار مربوط به فلان مطرب را بگوش هم میرسانند. (چنانکه میدانید خوشبختانه این قسمت از برنامه طفلان دیستانی با طول و تفصیل بیشتری در خانواده های «خوانندگان عزیز» و «شنوندگان گرامی» اجرا میشود و جای هیچ گونه نگرانی نیست). زنک اول «شرعیات» دارند.

اینکه ما چه خون دلی میخوریم تا همشیره عزیز در «شرعیات» در نماند داستانی است که باید حتما تعریف کنم چه این عقده کهنه ایست که اگر گشوده نشود برای سلامت افراد خانواده ما بسیار خطرناک است.

سالمات ما گرفتار این دردیم و همیشه بحث بر سر انواع غسل های واجب و مستحب روزگاران را سیاه کرده است. مثلا همشیره میآید و میپرسد غسل جنابت چیست؟ مادرم نگاهی بمن میکند و من هم چون «خجالتی» هستم قرمز میشوم. میپرسم، مگر معلم شما این چیزها را برایتان معنی نمیکند؟ جواب میدهد معلم گفته بروید از مادران بیروید! می بینید که تنها من خجالتی نیستم بلکه معلم شرعیات هم خجالتی است. اگر باور ندارید بروید این سؤال را از وزیر معارف هم بکنید. خواهید دید او هم خجالتی است. مثلا ملاحظه بفرمائید:

«مقطرات یا مغللات روزه: ۱ و ۲ خوردن و آشامیدن (خواه معتاد چون نان و آب و چه غیر معتاد مانند خاگ و شیره درخت ۳ - رساندن گرد و خاگ برحلق ۴ - بر خدا و پیغمبر و ائمه دروغ بستن ۵ - سر زیر آب فرو بردن ۶ - اماله کردن بمایع ۷ - عقی کردن (بقیه مقطرات در رساله های عملیه دیده میشود).»

نقل از صفحه ۱۱۹ شرعیات کلاس اول متوسطه.

چه سری است که در این مملکت آدم با هر کس درباره فقره ششم صحبت کند فوراً طرف «خجالتی» میشود، در حالیکه يك شاگرد کلاس اول متوسطه با زبان فصیح در این باره بحث میکند؟ (از نوادر روزگار آنکه عکسهای «الویس» را فقیر درست در کنار همین صفحه ۱۱۹ پیدا کردم).

اما شجاعت شاگرد کلاس اول متوسطه بهیچ وجه عجیب نیست زیرا او در کلاسهای ابتدائی در این مورد تعلیمات لازم را دیده است؟ مثلاً در کلاس ششم او طریقه پاک کردن انواع نجاسات را خوانده است و من فقط فهرست آنرا نقل می کنم:

«پاره ای از نجاسات از اینقرارند: ۱ و ۲ بول و غایط انسان و هر حیوان حرام گوشت که صاحب خون جهنده باشد.

۳ - خون از انسان و هر حیوانی که صاحب خون جهنده باشد ۴ و ۵ سگ و خوک صحرائی نه دریائی ۶ - مشرك ۷ - خمر و امثال آن که روان و مست کننده باشد ۸ - فقاغ یعنی شراب جو ۹ آب انگور را که بجوشد پیش از آنکه دو ثلثش بخار شده باشد بعضی از فقیهان نجس میدانند و پس از آنکه دو ثلثش تبخیر شد پاکست.»

نقل از چاپ صدویست چهارم تعلیمات دینی سال پنجم و ششم دبستانها.

«طبق برنامه جدید وزارت فرهنگ»

چنانکه خاطر خطیر خوانندگان مستحضر است قرن ما القاب و عناوینی دارد که یکی از آنها «تسخیر فضا» است. وزارت جلیله معارف نیز از سالیان پیش برای شاگردان متوسطه درس «هیأت» گذاشته است منتها از برای آنکه اطفال دبستانی سابقه ای هم از این بابت داشته

باشند و درس هیأت برایشان غیر منتظره نباشد مسئله را باین ترتیب حل کرده است :

نماز آیات

«نماز آیات هنگام وقوع زلزله و صداهای موخش آسمانی و گرفتن خورشید «کسوف» و ماه «خسوف» واجب میگردد و آن دو رکعت است بترتیب ذیل پس از نیت و تکبیرة الاحرام و فاتحه‌الکتاب و سوره دیگری از قرآن را خوانده به رکوع میرود و پس از اتمام رکوع می‌ایستد و فاتحه و سوره را میخواند و برکوع میرود تا پنج رکوع پس از اتمام رکوع پنجم سجدتین را انجام داده بلند میشود و رکعت دوم را نیز مانند رکعت اول بجا می‌آورد ، پنج قنوت در نماز آیات مستحب است دو قنوت در رکعت اول یکی پیش از رکوع دوم و یکی پیش از رکوع چهارم و سه قنوت در رکعت دوم یکی پیش از رکوع اول و یکی پیش از رکوع سوم و یکی پیش از رکوع پنجم ؛ در نماز آیات میتوان یک سوره را باستثناء فاتحه‌الکتاب پنج بخش کرده و پیش از رکوع یک قسمت را خواند در اینصورت حمد دو مرتبه خوانده میشود ولی محتاج تکرار سوره نیست.»

نقل از «چاپ صدویست و چهارم ...»

«مکانیک سماوی» است منتها ساده و روان و سهل‌الهمضم و «طبق برنامه جدید وزارت فرهنگ» .

بعلاوه راقم بطور توجه خوانندگان عزیز را بیک نکته جلب میکند و آن اینست که در قرن ما «حوادث غیر مترقبه» زیاد روی میدهد . بنا بر این کاملاً ممکن است که یک طفل دبستانی ناگهان در شرایطی قرار گیرد که مجبور شود مرده‌ای را غسل بدهد یا لاقلاً این امر خیر را بدیگری بیاموزد . در اینصورت طفل دبستانی ما «طبق برنامه جدید وزارت فرهنگ» با مهارت مرده شوی یک شهر طاعون زده چنین خواهد کرد :

«احتضار - واجب است در موقع جان دادن محتضراً رو بقبله قرار داده به پشت بخوابند و پاهایش را بسمت قبله بکشانند و مستحب است که کلمه لااله الا الله محمداً رسول الله اقرار بولایت ائمه علیهم السلام را باو تلقین کنند و سوره یس و الصافات را بخوانند .

غسل - هر میت مسلمان را واجب است که بعد از شستن سه غسل بدهند . نخست بآب سدر ، دوم بآب کافور ، سوم بآب خالص . مستحب است که در حالت غسل میترا بطریق احتضار بخوابانند و در زیر سقف غسل دهند و غسل در جانب راست باشد . اگر بدن میت طوری باشد که بواسطه غسل متلاشی گردد باید او را تیمم دهند و درحالیکه سدر و کافور یافت نشود هر سه غسل را باید بآب خالص داد .

مرد را باید مرد بشوید و زن را زن مگر زن و شوهر که هر یک میتوانند دیگری را غسل دهند و پس از غسل واجب است که هفت موضع او را که پیشانی و دو کف دست و دوسر زانو و دو انگشت بزرگ پا باشد کافور بمالند .»

البته بدنیاال مطالب بالا «طریقه گزاردن نماز میت» و دفن و بقیه قضایا مفصلاً برشته تحریر درآمده است . از این نوع مطالب در «شرعیات» اطفال دبستانی زیاد است و حق هم

همینست . آیا در میان اینهمه حوادث شگفت انگیز که در بیست و چهار ساعت در گوشه و کنار جهان روی میدهد ممکن نیست مثلاً یک «فرنگی مغرض» بی مقدمه از یک طفل مسلمان کلاس پنجم دبستان سؤال کند افعال حج چیست و عمره تمتع چه معنی دارد ؟ روشن است که کاملاً امکان دارد و هیچ دلیل قاطعی در دست نیست که چنین اهزری بارها واقع نشده باشد . در این صورت کودک نایفه ما که «چاپ صد و بیست و چهارم ...» را خوانده است بی آنکه خود را بیازد یا کسره‌ای را بجای فتحه‌ای تلفظ کند بدین گونه فرنگی مغرض را از فصاحت کلام خود مبهور خواهد ساخت :

« افعال عمره پنج است :

۱- احرام ۲- طواف ۳- نماز طواف ۴- سعی بین صفا و مروه ۵- تقصیر .

افعال حج چهارده چیز است .

- ۱- احرام ۲- وقوف بعرفات ۳- وقوف بمشعرالحرام ۴- افاضه ازمشعر بمنی
- ۵- رمی جمره عقبه ۶- نحر ۷- حلق یا تقصیر ۸- طواف زیارت ۹- دورکت نمازطواف
- ۱۰- سعی میان صفاومروه ۱۱- طواف نساء ۱۲- دورکت نمازطواف نساء ۱۳- ممیت بمنی
- ۱۴- رمی جمرات سه گانه .

البته درصورت لزوم کودک نایفه مامیتواند بقیه مطالب مربوط بهمراسم حج را بهتر ازهر حاجی کارکننده‌ای برای طرف تعریف کند .

این طفل دبستانی گرچه بسیارموقر بنظر میآید ولی مثل اطفالدیگر کمی ماجراجوست و بنابراین هیچ بعیدنیست که شبی ازشبها (درحدود ساعت هشت ونیم یاده ونیم) مثلاً تحت تأثیر عشوه گریهای راهبه دیر سنت کاترین سربکوه و بیابان بگذارد . ویر خوانندگان عزیز پوشیده نیست که درشن زارهای سرزمین گل وبلبل قافله‌های شتر پایای موشک‌های قاره‌پیما درحرکتند و بی‌هیچ متنی آخرین اختراعات علم وصنعت رابه شهرهای وطن عزیز میرسانند .

طفل دبستانی مادرحالی که سعی میکند باسرانگشت خیال لباده سیاه را ازروی سینه برجسته راهبه محبوبش بردارد (وعلی القاعده این راهبه صورت واندامی شبیه بربریت باردو دارد) ناگهان خود را باقافله‌ای روبرو می‌بیند . (توضیح اینکه طفل معصوم ازمدتی پیش صدای زنگ شتر را می‌شنیده است ولی خیال میکرده صدای ناقوس است که باوخیرمقدم میگردد . چه میشود کرد . طفل جایز الخطا است) .

یاری ، آثار پریشانی ازناصیه قافله سالار و دیگر کاروانیان هویدااست . ازمیان بحث‌های پرشوری که میان اهل قافله درگرفته است کودک نایفه کلمات زکوة ، نصاب ، شتر را بوضوح میشنود و بفراست درمیپابد که صاحب قافله میخواهد زکوة بدهد ولی نصاب شتر را نمیداند . معلوم میشود این بدیخت‌ها «چاپ صدویست وچهارم» راخوانده‌اند ، ولی حل این مسئله برای طفل دبستانی ماحتی ازمجسم کردن راههای سفید راهبه دیرسنت کاترین نیز ساده‌تر است . طفلک سلامی میکند وعلیکی میشود ودرمیان حیرت کاروانیان مسئله را بشرح زیرحل میکند :

« نصاب شتر . شتردوازده نصاب دارد : پنج نصاب اول هریک پنج استکه در هر پنج شتر باید يك گوسفند داده شود و در هر ۲۵ شتر ۵ گوسفند .

۲۶ شتر زكوتش يكماهه شتر يك سال تمام ۷-۳۶ زكوتش يكماهه شتر دوساله ۸-۴۶ زكوتش يكماهه شتر سهساله تمام ۹-۶۱ زكوتش يكماهه شتر سهساله تمام ۱۰-۷۵ زكوتش دوبنت لبون (شتر ماده دوسال تمام) ۱۱-۹۱ زكوتش دو حقه (شتر ماده سهساله تمام است) ۱۲-۱۲۱ زكوتش در هر پنجاه شتر يكماهه شتر سهساله (حقه) و یاد هر چهل شتر يكماهه شتر دوساله .»

سپس این نونهال میهن بمصدق امر بمعروف ونهی از منکر کاروانیان را با اصول وفروع دین آشنا میسازد و در معاملاتشان نظارت میکند و چون محضرداران سپیدموی کارها را براه میاندازد . (توضیح اینکه این طفل دستانی شرایط بایع ومشرتی وانواع خیارات را مانند ،خیار مجلس ،خیار حیوان ،خیار شرط ،خیار تأثیر ثمن ،خیار غبن ،خیار رؤیت ،خیار عیب ،خیار تدلیس ،خیار شرکت ،خیار تعذر تسلیم وخیار تفلیس را از* چاپ صدویست و چهارم ...» بخوبی فرا گرفته است .)

در لحظه ای که نونهال میهن میخواهد قافله را ترک کند و راه خود در پیش گیرد قافله سالار با اطلاع او میرساند که سال آینده بدحج خواهد رفت . طفل معصوم نگاهی به هیکل زورمند قافله سالار (که آثار مردانگی از ناصیه اش هویدا است) میاندازد و سربگوش میگذارد و چنین میگوید :

« طواف زیارت پس از تراشیدن سر یا تقصیر در روز عید قربان باید بمکه برگشته اولاً طواف حج و نماز آنرا مانند عمره بجای آورد ثانیاً سعی میان صفا و مروه و طواف نساء با دور کعبت نماز بجای آورد :

تبصره - پس از این طواف زن بشوهر حلال میشود .»

دعای خیر کاروانیان همراه طفل معصوم است و امید می رود که بمراد خود برسد ، چهاو طرز تعیین قبله را چه توسط قطب نما و چه از روی ستارگان فرا گرفته است و در جهت یابی در نمی ماند .



از این سفر کوتاه روحانی برگردیم .

وقتی آدم شاگرد مدرسه در خانه داشته باشد ناچار باید جورش را بکشد . معلم بلد نیست درس بدهد یا اگر بلد باشد نمیرسد شصت هفتاد شاگرد را راه بیندازد ، اینست که چویش را من باید بخورم . مجبورم افعال بیقاعده زبان انگلیسی و دستور زبان عربی و قرائت قرآن و فیزیک و شیمی و بهداشت و خواص نجاسات و طریقه طهارت و نماز میت را بدانم ، استان های میهن عزیز را رنگ کنم ، هفته ای يك قرآن در دست « طفل یتیمی در شب سرد زمستان » بگذارم ، خیابان چنبر بکشم و وظائف انجمن شهر را توضیح دهم و آخر سر هم رای بدهم که الویس پرسلی اسافل اعضایش را بهتر می جنباند یا يك نمرخ دیگر .



راقم این سطور از آنجاکه سید اولاد بیغمبر است بحکم اطلب العلم من المهد الى الحد دقیقه‌ای در فراگرفتن دروس سال اول متوسطه غفلت نمیکنند و همشیره عزیز راچه در فراگرفتن نماز و روزه و مفطرات و مبطلات آن وجه در بحث درباره انحرافات اخلاقی اسپندیوس و جداول خمس و زکوة و مضار تجاوز به دختران تارك دنیاى دیر سنت کاترین و طریقه صحیح جنابندن کمر در حلقه هولاهوب کمک میکند . و همیشه اورا نصیحت میکند که بهنگام خسوف و کسوف و شنیدن « صداهاى وحشت‌انگیز آسمانى » نماز آیات رافراموش نکند . لیکن از آنجاکه حدس میزند اولیای معارف در اثر کثرت مشغله که طبعاً مربوط به تعلیم و تربیت نونهالان میهن است احتمالاً در تعداد رکعات نمازی که میخوانند شك کنند و نیز خدای ناکرده ندانند که بنارا برچه بگذارند جدول شكوك صحیحه را از « چاپ صدویست و چهارم » نقل میکند .

شكوك صحیحه	دستور شرعی هریك
۱ - شك بین دو سه پس از دو سجده	بنارا باید برسه گذارده و نماز را تمام کرده بلافاصله دو رکعت نماز احتیاط نشسته یا يك رکعت ایستاده بخوانند .
۲ - شك میان سه و چهار در هر حال که باشد	بنارا بر چهار گذارده و نماز را تمام کرده دو رکعت نماز احتیاط نشسته يك رکعت ایستاده بخواند .
۳ - شك میان دو و چهار پس از دو سجده	بنارا بر چهار گذارده نماز را تمام کرده دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای آورد .
۴ - شك میان دو و سه و چهار پس از دو سجده	بنارا بر چهار گذارده نماز را تمام کرده و دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجای آورد .
۵ - شك میان سه و پنج	در حال قیام پیش از رکوع نشسته بنارا بر چهار گزارده سلام میدهد دو رکعت نماز ایستاده بجا میآورد با دو سجده سهو .
۶ - شك میان چهار و پنج	اگر پس از سجدتین است نماز را تمام کرده دو سجده سهو بجا میآورد اگر پیش از رکوع عست (?) نشسته نماز را تمام کند حکم شك ۳ و ۴ است با دو سجده .
۷ - شك میان سه و چهار و پنج	سهو در حال قیام بنشیند و قرار بر چهار گزارده پس از نماز دو رکعت نشسته و دو سجده سهو بجای آورد .
۸ - شك میان پنج و شش	اگر پس از رکوع است نماز باطل و اگر پیش از رکوع است نشسته نماز را سلام دهد و ۲ سجده سهو بجای آورد .

همچنین راقم این‌سطور توصیه میکند که اولیای طرازاول وزارت‌جلیله معارف
سخه‌ای از جدول فوق‌را برای فرزندانشان که در دیار غربت فرنگ درس می‌خوانند بفرستند
تا انشاءالله این نونهالان در انجام فرایض دینی دچار مشکل نشوند .

اقل‌العباد : سید منوچهر . ص

جنگ رستم با اشکبوس کشانی

کمان را بزه بر بیازو فکند
یکی تیر در دست ، رنگ، آبنوس^(۱)
خروشید کای مرد جنگ آزمای
کشانی بخندید و خیره بماند
بدو گفت خندان که نام تو چیست
تهمتن بدو گفت کای شوم تن
مرا نام من نام مرگ تو کرد
کمانرا بزه کرد پس اشکبوس
برستم بر آنکه بیارید تیر
همی رنجه داری تن خویش را
تهمتن به بند کمر برد چنگ
خدنگی بر آورد پیکان چو آب
بمالید چاچی کمان را بدست
ستون کرد چپ را و خم کرد راست
چو سوفارش^(۲) آمد بهنای گوش
چو پیکان ببوسید انگشت اوی
چو زد تیر بر سینه اشکبوس
قضا گفت گیر و قدر گفت ده
کشانی هم اندر زمان جان بداد

ببند کمر بر یزد تیر چند
خرامید و آمد بر اشکبوس
هما وردت آمد مرو باز جای
عنان را گران کرد و او را بخواند
تن بی سرت را که خواهد گریست
چه پرسی تو نامم در این انجمن
زمانه مرا پتنگ‌ترگ^(۳) تو کرد....
تنش لرز لرزان ورخ سندروس^(۴)
تهمتن بدو گفت : بر خیر خیر
دو بازو و جان بد اندیش را
بر آورد یک چوبه تیر خدنگ
نهاده بر او چار پر عقاب
بچرم گوزن اندر آورد شست
خروش از خم چرخ چاچی بخواست
ز چرم گوز نال بر آمد خروش
گذر کرد از مهره پشت اوی
سپهر آترمان دست او داد بوس
فلك گفت احسن ملك گفت زه
تو گفתי که هرگز مادر تواد

شاهنامه

(۳) - سرخ
(۴) - دهان تیر

(۱) - سیاه
(۲) - کلاه خود

آقای مدیر محترم مجله علم و زندگی

در مقاله‌ای که این جانب دربارهٔ مسجد جدیدالبنای قم فرستاده بودم هرگز ادعای فضیلتی و علمائی نکرده بودم ولی گویا حتی نویسندهٔ مقالهٔ ردیه بر آن مطالب هم درک کرده بودند که آن مطالب لعنی بود بر این مهندسان فاضل و درس خوانده و فرنگ دیده‌ای که در دیوار شهر طهران را از ریخت انداخته‌اند. همهٔ نکات مقاله ایشان فنی درست اما شما آقای مدیر محترم مجله و شما آقای نویسندهٔ آن ردیه فکر نمی‌کنید که آن مطالب بسرکار بیشتر برای اعادهٔ حیثیت مقاطعه‌کاران استاد دانشگاه و آتلیه دار بود تا حمله بیک معمار باشی بی ادعا؟ و فکر نمی‌کنید که نویسندهٔ آن مقاله رو دست آقایان مهندسان سازندهٔ سنا و شورا و سینما مولن روز و ایمپایر را خورده باشند؟

۱-۱



نه خیر ما اطمینان داریم که ایشان رودست آن آقایان مهندسان را نخورده‌اند و آنها را نیز بموقع خود مورد انتقاد قرار داده‌اند. علم و زندگی

سوء تفاهم - توقیف و آزادی علم و زندگی

از قرار معلوم بعضی از نمایندگان محترم مجلس تصور فرموده بودند که احیاناً ما توهینی نسبت به مجلس و یا مجلسین کرده باشیم. کسی و یا کسانی میتوانند به مجلس و یا به مجلسین توهین بکنند که هم قدرت و هم اراده و میل بآن داشته باشند ما نه واجد آن هستیم و نه تمایلی باین داریم. زیرا بدون حکومت قانون ما چطور می‌توانیم به موجودیت خود ادامه دهیم. در هر حال مانسبت به مجلسین نهایت احترام را داریم و امیدواریم که همه بخصوص اعضاء مجلسین آنطوریکه باید و شاید خودشان نیز اقدام این مجالس قانونی را مطابق اصول قانون اساسی محفوظ نگاهدارند. برای ما جای بسی تاسف و تعجب بود که نشریه‌ای مانند علم و زندگی احیاناً بمناسبت شکایت افرادی توقیف شود که مجموع آن افراد خود ناید نگاهبان آزادی باشند. از شخصیت‌هایی که در آزاد شدن مجدد نشریه اقدام فرمودند نهایت تشکر حاصل است.

معادله دو مجهوله

اگر وارثی دارای دوسر بود اختلاف بوجود می‌آید که آیا این دوشخص است تا ارث دونفر را باو بدهیم یا یکنفر است تا ارث يك نفر باو تعلق بگیرد این مشکل را هم فقهاء اسلام حل کرده‌اند - وقتی که چنین وارثی خواب است او را صدا می‌زنیم، اگر چشمهای هر دوسر باز شد معلوم میشود که دونفر است و بمیزان دو نفر ارث می‌برد ولی اگر چشمهای يك سراو باز شد معلوم میشود يك نفر است!

«نقل از دروس دانشکده حقوق»

مشکلات فرهنگ

از لحاظ وزیر و دستگاه فرهنگی

و از لحاظ دبیر و دبیران صاحب نظر .

یکی از دبیران با سابقه با عده‌ای از دبیران وارد ، نظریات زیر را درباره فرمایشات جناب آقای وزیر فرهنگ در مجلس سنا نوشته‌اند . مادر عین اینکه توجه داریم که در فرهنگ اقدامات مثبتی مثلا در تأسیس مدارس حرفه‌ای بعمل آمده معدک آنچه را که انجام گرفته در مقابل آنچه باید انجام شود ناچیز میدانیم . متاسفانه مدارس حرفه‌ای و صنعتی نیز از روی مطالعه و هدف صنعتی و فنی تأسیس نمیشود . يك شخصیت غیر فرهنگی در رأس این سازمان قرار دارد که بدون کوچکترین مبالغه عوض در نظر گرفتن اصول صنعتی و تکنولوژی و عوض بکار بردن نظرات سازمان ها و مقاماتی که ذینفع در تهیه کادر فنی هستند به جلب اشخاص متنفذ بآن موسسه می‌پردازد . مثلا برای اینکه فلان استاد دانشگاه در آنجا درسی بدهد اصلا يك کرسی اختراع میشود . کادر آموزشی بدون ضرورت توسعه می‌یابد و مثلا ده ها ماشین خریداری شده ردیف چیده میشود بی آنکه شاید در عرض سال یکی از آنها مورد استفاده قرار گیرد . زیرا نقشه و هدف شخص در کار نیست و به تبلیغات و تظاهر از طرفی و بند و بست از طرف دیگر اهمیت داده میشود . اگر از لحاظ کمیت در مواردی کار مثبت انجام شده با تقریب نزدیک به صحیح میتوان گفت که کیفیت نزدیک به صفر تغییر کرده است . آنچه صرف تظاهر و تبلیغات می‌شود باید متوجه کار اساسی گردد . یکی از فرهنگیان نیمه شوخی و نیمه جدی میگفت اگر اعداد و آماری را که از مشغولین به تحصیل از طرف فرهنگ داده شده جمع کنیم از مجموع جمعیت ایران تجاوز میکند . یکی دیگر از شخصیت های برجسته با اشاره به نموداری که در دست داشت می‌گفت با وجود اینکه سال بسال قلمروهای تازه ای مشمول قانون تعلیمات اجباری میشوند و با وجود اینکه مبارزه بایسواد بی‌تربلیغات و روی کاغذ زیاده تر میشود معدک عده نسبی بیسوادان در نتیجه ازدیاد جمعیت و غیره سال بسال بیشتر میشود . گویا یکی از سازمان های بازرسی هم اکنون مشغول

تحقیق درباره آماری است که داده شده .

ما این نظریه انتقادی را برای روشن شدن موضوع منتشر میکنیم و در صورتی که وزارت فرهنگ ملاحظات و نظریات دیگری داشته باشد البته باکمال میل درج می‌کنیم و بحث را ادامه خواهیم داد .

علم وزندگی

سروصدای اخیر در فرهنگ و انفجارهای شدیدتری که می‌توان انتظار آنرا داشت بمنزله پیش درآمد آن اعلام خطر کلی است که ما بارها آنرا اعلام کرده‌ایم و راه‌های اساسی جلوگیری از آنرا عرضه داشته‌ایم . رسم موروثی مسئولین امور جامعه ما اینست که باین اعلام خطرها توجه نمی‌کنند و یا این‌گونه اعلام خطرها را خود خطر تلقی میکنند تا آنکه خطر به در خانه برسد و آنوقت متغذر باین عذر میشوند که محرکینی از داخل و یا خارج یا هر دو وجود داشته‌اند . اما در عمل این محرکین هرگز معرفی یا مجازات نمی‌شوند و تمام کاسه و کوزه‌ها بر سر همان تحریک شده‌ها شکسته میشود ؛ همانطور که در جریان اخیر فرهنگ بالاخره محرك واقعی که میگفتند وجود دارد معلوم نشد . در حال آنچه قابل توجه است اینست :

محرک همیشه وجود خواهد داشت . باید محیط قابل تحریک را اصلاح کرد :

وجود محرك یا محرکین يك عذر موجه نیست که مسئولین امور بآن متوسل شوند . مسئولیت آنان در اینست که از ایجاد شدن يك محیط قابل تحریک نتوانسته‌اند جلوگیری کنند . موقعیت جغرافیائی و جهانی کشور ما ایجاب میکند تا يك سلسله اقدامات اساسی بعمل آید که طبقات جامعه ما قابل تحریک نباشند و الا محرك خارجی و بالاخره عده معدودی عوامل داخلی تحریک کننده‌آلت دست همواره وجود خواهد داشت و ما هرگز این قدرت را نخواهیم که محرکین خارجی را از بین ببریم و تاریخ نیز چنین وظیفه‌ای را بعهد ما نگذاشته است . رسالت تاریخی محتوم ما اینست که بطور اساسی ریشه آن عواملی را از بیخ وین بکنیم که نارضائی طبقات مختلف را بوجود می‌آورند و محیط قابل تحریک در خدمت بیگانه یا بیگانه پرستان و یا عوامل ضد اجتماعی میگذارند . در انقلاب مجارستان که بزور تانک‌های روسی سرکوب شد مسئولین و اولیاء امور و سرکوب کنندگان اعلام کردند که محرکین خارجی در کار بودند. ما هم این فرض را قبول می‌کنیم ، اما در مقابل سؤال میکنیم که چرا امپریالیست‌ها توانستند در مجارستان انقلاب و انفجار چنان وسیع و شدیدی بوجود آورند که بخلاف تمام اصول و قوانین بین‌المللی حکومت رسمی کشوری منجمل و نخست وزیر آن بازداشت و بالاخره اعدام شود ، در صورتی که همان امپریالیست‌ها و یا همقطاران‌شان در مصر که بیشتر به تحریکات احتیاج داشتند هرگز نتوانستند از داخله کشور انفجاری و انقلابی و تحریکی بوجود آورند ؟

پرواضح است که رژیم شوروی در مجارستان محیط قابل تحریک و ناراضی بوجود آورده بود ، در حالیکه جمال عبدالناصر با وجود تمام نواقص کارش به احتیاجات اساسی ملت خود توجه کرده ، اصول فتوالمیته را نه در حرف بلکه در عمل از بین برده و به فساد و انحطاط

پشت پا زده و کشور را پس از تحول اجتماعی در راه رشد و توسعه اقتصادی وارد کرده و محیط قابل تحریکی برای سوء استفاده عناصر خارجی و داخلی باقی نگذاشته است.

بمناسبت طرح موضوع در مجلس سنا جناب آقای وزیر فرهنگ به مشکلات متعذر شده و فرموده‌اند: «تمام مسائلی که فرمودند (سناتورها) ناشی از همین مشکلاتی است که بعرض میرسانم:». ما که این مشکلات وزیر فرهنگ و دستگاه فرهنگی او را خواندیم مدعی هستیم که هیچکدام آنها مشکل اساسی فرهنگ نیست و تا حدودی نیز که از مشکلات باشد از نوع آن مشکلات است که غلبه بر آنها در اختیار وزیر و دستگاه فرهنگی است و از وظایف و مسئولیت‌های آنهاست، اما متأسفانه به مشکلات اساسی فرهنگ توجه نفرموده‌اند و یا صلاح ندانسته‌اند ذکر فرمایند.

مشکلات وزیر فرهنگ: مسئولیت دولت و مردم در آموزش و پرورش:

جناب آقای وزیر فرهنگ در بحث از این مشکلات در مجلس سنا اینطور فرموده‌اند:

«اول اینست که تعلیم و تربیت جوانان و اطفال این کشور همه بدوش دولت است، هیچ دستگاهی در این مملکت مسئول نیست که وسائل تعلیم و تربیت را برای جوانان فراهم کند.... چه تشکیلات کشوری از لحاظ انجمن‌های محلی و شهرداری‌ها که در بیشتر کشورها تمام خرج تعلیمات عمومی ابتدائی بعهده آنهاست و چه.... و حتی مردم انتظار دارند در دانشگاه‌ها هم بچه‌هایشان مجانی تحصیل بکنند.... در دبیرستان‌ها شهریه‌ای که گرفته میشود بقدری ناچیز است، یعنی ماهی ۱۲ قران یا ۱۸ قران، یعنی پولی که سی سال پیش گرفته میشد.... بنده میخواستم عرض کنم که این مشکل بزرگ بیک نحوی باید حل شود...»

اما درباره این «مشکل بزرگ» جناب آقای وزیر فرهنگ: اولاً باید توجه داشت که اگر انجمن‌های محلی و شهرداری‌ها تمام خرج تعلیمات ابتدائی عمومی را نمی‌پردازند برای اینست که اساساً دولت‌های مسئول یا اجاره نداده‌اند و یا مسامحه کرده‌اند که شهرداری‌ها و انجمن‌های محلی ولایتی که در قانون اساسی پیش بینی شده بطور اساسی بوجود بیاید، و وزیر فرهنگ نیز در این مورد با هم‌مقاران دیگر مسئولیت مشترک دارد و در هر حال حل این مشکل در اختیار دولت است و عذری نیست که با تعذر بآن مسئولیت سلب شود. علاوه بر این آن منابع حال حل این مشکل را اختیار دولت است و عذری نیست که با تعذر بآن مسئولیت سلب شود. علاوه بر این آن منابع مالی که شهرداری‌ها و انجمن‌های محلی با استفاده از آن باید مخارج تعلیمات ابتدائی عمومی را بپردازند حتی بدون نظارت دارائی در اختیار فرهنگ است و همانطور که در صورت داشتن فرصت خواهیم دید اینگونه وجوه اکثراً بمصرف خرید اتومبیل‌های لوکس می‌رسد و یا مثلاً در حدود ۶۵ هزار تومان آن بمصرف مسافرت یکی از محترمین فرهنگ که انگلیسی نمیداند می‌رسد که بمنظور مطالعه به امریکا می‌رود که هدف واقعی او بردن عروس برای آقازاده‌ایست که گویا فرهنگ ایران لیاقت این را ندارد که او را در اینجا واداره تحصیل کند. این ادعا

که مردم علاقه به پرداخت مخارج تحصیل فرزندانشان ندارند صحیح نیست. یکی از دلائل این امر پول های هنگفتی است که اولیای محصلین که فرزندانشان در اروپاست می پردازند. در صورتی که وزارت فرهنگ و دستگاه فرهنگی و دانشگاه همت و اراده بخرج دهند و در مقابل ثروتمندان تسلیم نشوند به صرفه آنها خواهد بود که مثلا نصف مخارج اروپا و آمریکا در ایران صرف تحصیل فرزندان خود کنند. دولت وسایل قانونی و اجرائی در دست دارد که باید آنهائی را هم که مایل نباشند و ادار سازد.

يك دليل ديگراينست كه حتى طبقات متوسط در اين مدارس خصوصي (كه دكان پرده‌خلى براى بعضى از دكانداران پول پرست شده است) واسم آنها را بملط مدارس ملي گذارده‌اند تا حدود ۷۰ تا صد تومان و بيشتر در هر ماه مي پردازند. دليل يا عدالت سوم تشويقي است كه جناب آقاي وزير فرهنگ در ضمن نامه اي به اطلاعات نوشته اند و از عده اي بمناسبت كمك و هديه به فرهنگ تشكر فرمودند. بفرض كه آنها كافي نباشد وزير فرهنگ و دولت بايد از راه قانونگذاري اين نقيصه يا مشكل را برطرف سازند. خلاصه مردم حاضر به خرج و كمك هستند اما قادر به ايجاد مدرسه و دانشگاه نيستند. دولت بايد راهنمائي و نظارت و اداره كند و مردم را سهم و شريك سازد.

باز هم اگر در دانشگاه و بعضي از دبيران ها از ثروتمندان پول گرفته نمي شود تصور از وزارت فرهنگ و دانشگاه است. در كدام كشور دنيا تحصيلات ابتدائي و متوسطه مخارج اينقدر كمتر كن دارند اما تحصيل در دانشگاه براي ثروتمندان مجاني است؟ اگر بمناسبت نقاط ضعفي كه وجود داشت از گرفتن خرج تحصيل از فرزندان ثروتمندان در دانشگاه صرف نظر فرمودند تقصير از مردم نيست. اگر شما همانطور كه اصول سي چهل سال پيش را در دبيران ها معمول مي داريد و از لحاظ مادي نيز همان دوازده يا هيچده ريال سي سال پيش را مي گيريد اينكه مشكل بزرگ فرهنگ نشد كه به مجلس سنا بعنوان عذر گناهان عرضه شود. بعنوان مثال نگارنده سطور براي فرزندانم كه والدين شان فرهنگي هستند بمناسبت نواقص فرهنگ براي يكي ماهي ۷۰ تومان در ازاء تحصيل خيلي ناقص و براي ديگري پس از اعلاميه كذائي وزارت فرهنگ و اقدامات خصوصي وسيع در البرز يكصد تومان پرداختم كه بيش از «ماهي دوازده قران» است. فقط سومي از تسهيلات استفاده مي كند.

اگر وزارت فرهنگ يك حقوق معقول و متناسب در دبيران ها و مدارس حرفه اي كه تاسيس شده و توسعه يابد از ثروتمندان و متمكنين بگيرد هيچ مانع نخواهد داشت. در دنياي امروز بحث از «فرصت و امكان متناسب» در آموزش و پرورش براي همه است. البته در ابتدائي براي همه و در دانشگاه براي جوانان مستعد تحصيل نه فقط بايد مجاني باشد بلكه كمك هزينه تحصيلي بآنها تا حدود امكان پرداخت گردد. اما آن قسمت از دانشجويان دانشگاه كه فرزندان ثروتمندان هستند بايد حقوق نسبتاً متناسب با ثروشان و مخارج دانشگاه پردازند. تصميم در اينگونه موارد «مشكل بزرگ» فرهنگ نيست بلكه يك مشكل بزرگ اجتماعي است و آن عبارت از اينست كه مسئولين امور ما ي قدرت درك ويا اراده غلبه بر اين مشكلات ويا هيچكدام آنها را ندارند.

از هیچ اصلی اینقدر سوء استفاده و سوء تفسیر نشده :

که از «واگذاری کار مردم ب مردم» در این کشور سوء استفاده و سوء تعبیر و تفسیر گردیده . وقتی ما در اینجا صحبت از وزیر فرهنگ میکنیم منظور فقط وزیر فرهنگ حاضر نیست . تقریباً درباره تمام وزرای فرهنگ گذشته ، و مادام که کار بر این روال باشد و در برابر این پاشنه بگردد ، درباره وزرای آینده نیز صادق بوده و خواهد بود . منظورها دستگاه کذائی فرهنگی است که خواهی نخواهی هر روزی هم که احیاناً هرنگ با آنها نباشد بامکانیم خاصی که در دستگاه وزارتخانهها و از جمله فرهنگ موجود است بزودی هرنگ جماعت کذائی میشود . «واگذاری کار مردم ب مردم» در فرهنگ امروز بدست وزیر حاضر اینطور عملی شده که آئین - نامه‌ای درست کردند و تسهیلات و یزدل و بخشش‌های مادی فراوانی به صاحبان سرمایه‌های خصوصی کردند که قادر بودند حیاطی برای مدرسه و میز و نیمکتی برای آن سرمایه‌گذاری کنند . اسم این سرمایه‌گذاران خصوصی را که مورد بازرگانی آنها سرنوشت فرزندان من و شما و نسل جوانی است که سرنوشت آینده کشور در دست آنهاست ، مدیران مدارس «ملی» گذاردند . در اینجا ما از مدارس «ملی» بطور کلی یعنی از اکثریت آنها بحث میکنیم و از استثناهائی از نوع گروه فرهنگی هدف و یا چندگله دیگر که فقط با آنها بهار نمیشود بحث نمیکیم . پس از اعلام این آئین نامه سخاوتمندانه نه تنها دکاندارانی که از سابق بودند بازار گرم و رایجی پیدا کردند ، بلکه دبیرستانها باصلاح مانند قارچ از زمین روئیدند و بزودی دکانداران بازاری و «تاجرهای خوب» بازار نیز بفکر تاسیس مدارس «ملی» افتادند و اقدام کردند . فرهنگ «وسعت» پیدا کرد و همه جا در محراب و منبر بخود بالیدند و ازدیاد عده مدارس و شاگردان را برخ ما کشیدند . اما نتیجه این «توسعه فرهنگ» چیست و کالائی که این دکانداران «ملی» به جامعه در ازاء حقوق‌های گراف که از طبقات متوسط و بالا گرفتند عرضه کردند کدام است ؟ کالائی که این معامله‌گران فرهنگ به جامعه ما تحویل داده‌اند همان بیست سی هزار نفر جوان که هر سال بر عده‌شان اضافه میشود هستند که عمر خود را تلف کرده‌اند و با دردست داشتن دیپلم دبیرستان در برابر در ورودی دانشگاهها و دانشکده‌های ایران و اروپا و امریکا در حال انتظار بسر میبرند . باشد که این در بسته بروی آنها گشوده گردد . این عده حیران و سرگردان باضافه عده‌ای لوس و نتر و خیابان‌گرد که مایه فساد نسل جوان هستند . اکثریت مدیران مدارس این آموزشگاههای «ملی» در حقیقت فرهنگیان بی فرهنگی هستند که بنام واگذاری کار مردم ب مردم به نوائی رسیده‌اند و زندگی لوکسی بهم زده‌اند که هرگز خواب آنرا هم نمیدیدند . این وضع نشان میدهد که از امکانات مادی که وجود دارد فرهنگ استفاده نمیکند و بی فرهنگ‌ها سود سرشاری میبرند . اما نتیجه معنوی این واگذاری کار مردم ب مردم ! اکثریت بزرگ این مدیران کذائی برای اینکه نور چشمی‌ها و لوس و نترها را که بمنزله گاوهای شیرده آنها هستند از خود نرنجانند دائماً از آنها تملق میگویند و مبارزه جدی و دائمی با مصلحتی دارند که وزارت فرهنگ در اختیار آنها گذارده . بدبختی اینجاست که آئین‌نامه‌های نوین اصلاحی سرنوشت دبیران شرافتمند را نیز درید قدرت این مدیران کاسب کار قرار داده است که برای ادامه خدمت و ارتقاء رتبه اینها باید بآن معلمان

نمره دهند! مقداری از بی‌سوادی و پائین آمدن سطح معلومات جوانان مربوط به همین واگذاری کار مردم باین مردم سودپرست کاسب کار است. این مطالب عبارت پردازی و سخن پراکنی نیست بلکه واقعیات مسلم و حقایق مشخصی است که هر کدام از معلمان وزارت فرهنگ میتوانند مراد متعدد و فراوان در اختیار بگذارند. دستگاه تبلیغاتی دولت نیز در خدمت این کاسبکاران کثیف است که عوض حبیب‌اله بودن دشمن خدا و خلق و دوست جیب و شکمشان هستند. می‌آیند از رادیو داد میزنند که می‌خواهند با هم دنیای نوری بسازند. اما عوض دنیای نو و آدم نو فقط یک کانون پرستاری ولله‌گری برای اعیان و اشراف زادگان درست کرده‌اند و آنها را حتی لوس‌تر و نتر از آنچه هستند بار می‌آورند و بطور کلی نیز نسل جوان را بی‌سواد و اینیانا پی‌عار و بطور کلی عمرشان را تلف و حیران و سرگردان میکنند صرف نظر از سایر انواع فساد که همین مدارس «ملی» کانون آن هستند. مثلاً بعنوان نمونه آن دبیرستان «ملی» را یادآوری میکنیم که مرکز فروش کارنامه بود و برای زاننده‌ها و کمک راننده‌هایی که بوئی از درس و تحصیل نبرده‌اند کارنامه اشتغال به تحصیل درست میکرد تا از نظام و وظیفه معاف باشند و حتی کارنامه چند سال متوالی را جعل میکرد تا باسن آنان مطابق باشد. این یکی از بخت بدگیر افتاد و هنوز هم وزارت فرهنگ نتوانسته است دنباله این اقتضاح را و قربانیان این دبیرستان «ملی» را از سر خود باز کند.

چندی پیش در یکی از دبیرستانهای «ملی» که در حدود خیابان منوچهری است دعوتی از مدیران کل و روسای وزارت فرهنگ بعمل آمد و دست پخت دختران دبیرستان ملی که بی‌اندازه عالی و مطبوع بود بخورد آنان داده شد و سر میز نهار تشویق‌ها و تمجیدهای فراوانی بعمل آمد و عکس‌ها در جراید منتشر شد، اما یکی از دبیران رند کشف کرد که همه غذاها و شیرینی‌ها از خارج و از جمله کافه رستوران نادری آورده شده بود!

سیاست فرهنگی در قرن نوزده و نیمه قرن بیست:

منظور از واگذاری کار مردم ب مردم با تعبیر صحیح آن آنست که کارهایی که باسرنوشت مردم و جامعه سروکار دارد باراده فرد یا افراد معدود که سود خصوصی خود را بیشتر در نظر میگیرند موکول نباشد. مثلاً حکومت و دولت ناشی از اراده مردم باشد. یک چنین دولت و دستگاههای او نماینده مردم خواهند بود و آنچه باسرنوشت مردم سروکار دارد باید بدولت‌هایی از این نوع و یا به ارگان‌های منتخب و مورد اعتماد عامه سپرده شود. بنابراین یک موسسه صنعتی یا فرهنگی یا هنری در صورتی که در دست دولت منتخب مردم و یا سلطه‌های محلی منتخب مردم باشد بمعنی سپردن کار مردم به مردم است. بالعکس اگر بجای سازمان‌های دولتی که باید ناشی از اراده مردم باشند موسسات خصوصی جانشین شوند این درست در جهت عکس سپردن کار مردم ب مردم است. یعنی سپردن سرنوشت عامه بدست سودجویان و کاسبکاران خصوصی است.

بعضی از روزنامه نویسان معروف بازم پس از مدتها سکوت نغمه سپردن کار مردم ب مردم را سروده‌اند که نمونه آنرا در مدارس خصوصی موسوم به «ملی» بطور مختصر شرح دادیم. تعجب اینجاست که یک استاد دانشگاه و دکتر جامعه‌شناسی در ستون کرسی آزاد روزنامه اطلاعات پیشنهاد فرموده‌اند که فرهنگ پس از دوره اول متوسطه یعنی تعلیمات عالی و دانشگاه «مثل

همه جای دنیای متمدن» به مردم سپرده شود. صرفنظر از این پیشنهادات خیلی مبتذل یک ژورنالیست و یک استاد جامعه‌شناسی، اغلبی از روشنفکران و کارشناسان باارزش ما که در اروپا و آمریکا تحصیل کرده‌اند بیک حقیقت روشن توجه نمیکنند. آنها نمونه رشد و توسعه اقتصادی و تکامل فرهنگی را میخواهند از اروپای غربی و آمریکا تقلید کنند، آنها از راه و رسمی که در قرن نوزده معمول بوده است. آنها با کمال تأسف حتی به تحولات نوینی که پس از جنگ اخیر در اروپا زودتر شروع شده و در آمریکا نیز خواهی نخواهی عمل شده و در آینده بیشتر خواهد شد توجه نمیکنند.

آن حقیقت که کمتر بآن توجه میشود اینست که شرایط اجتماعی و اقتصادی و زمانی و مکانی قرن نوزده اروپا و آمریکا با شرایط کشورهای کم رشد مانند ایران که در نیمه دوم قرن بیستم قرار دارند ابداهت ندارد و تضادهائی بین آنهاست و بنابراین ما نمیتوانیم در این زمان از آن راه و رسم و پیروی کنیم:

بعضی از فرقه‌هایی که بین قرن نوزده دنیای غرب و نیمه دوم قرن بیستم ما وجود دارد:

در اینجا ما وارد آن قسمت از اختلاف اساسی که مربوط به رشد اقتصادی است نمیشویم و فقط تا حدودی که میتواند به فرهنگ و تعلیمات باشد مختصراً اشاره میکنیم: در قرن نوزده در دنیای غرب در نتیجه ثروت بازرگانی که قرن‌ها روی هم جمع شده بود و همچنین بمناسبت انقلاب صنعتی سرمایه داران بزرگی بوجود آمده بودند که برای زنده نگاه داشتن صنایع عظیم خود در ترقی تکنولوژی مستقیماً ذینفع بودند و به همین مناسبت دانشگاه‌ها را بوجود می‌آوردند و با درزیر حمایت مالی خود می‌گرفتند. ولی ما در نیمه دوم قرن بیستم مانند سایر کشورهای کم رشد نه تنها سرمایه داران و صاحبان صنایع بآن عظمت نداریم، بلکه سرمایه‌های موجود در این نوع کشورها حتی برای نیمه سیرنگاهدشتن شکم مردمی که عده آنها دائماً در ترقی است کافی نیست. علاوه بر این در قرن نوزده علم و صنعت تازه شروع به ترقی و تکامل کرده بود و اداره کردن و تشویق موسسات و سازمان‌های نسبتاً ساده آنروز در حوصله موسسات خصوصی می‌بود. اما امروز ترقی علم و فنون به حدی رسیده و باندازه ای پیچیده شده که حتی در دنیای غرب نیز (صرفنظر از موارد استثنائی که ارثیه قرن نوزده است) ناچار دولت اداره و مباشرت یا نظارت مستقیم بر تاسیسات علمی و تحقیقات صنعتی و تعلیمات را در دست می‌گیرد. در قرن نوزده کشورهای دنیای غرب در عین داشتن رقابت‌های کوچکی با هم روی هم رفته با هم دیگر همدردی و همکاری داشتند، در صورتی که امروز نه تنها اروپای غربی رقیبی مانند شوروی و چین دارد که تمرکز و سازمان دادن دقیق تحقیقات علمی و تربیت نسل جوان و کادر مدیر جامعه را تقاضا می‌کند، بلکه مهم تر از آن برای کشورهای مستقل آسیا و آفریقا اینست که مادر مقابل دو قدرت صنعتی قدیم و جدید قرار داریم و برای اینکه از لحاظ تربیت کادر فنی و کارشناسان، که اهمیت فوق‌العاده و درجه اول پیدا کرده است، از آنها بی‌نیاز گردیم و یا لاقلاً کمتر نیاز داشته باشیم، باید تربیت نسل جوان کم‌ و کیفاً با دقیق‌ترین وسائل کار مطابق نقشه بعمل آید و این بدون دخالت و مباشرت مستقیم دولت در اغلب موارد و نظارت و هدایت در موارد دیگر ممکن نیست،

تا بتوان از حداکثر انرژی ها استفاده و از هدر رفتن آن حداکثر اجتناب کرد . با در نظر گرفتن این اختلافات اساسی در اوضاع و احوال دنیای غرب در قرن نوزده و وضع ما در قرن بیست و یکم خیلی مضحک نیست که حتی استادان جامعه شناسی ما این نوع تقلید را بدون مطالعه توجیه کنند .

صرف نظر از اختلافات مذکور در بالا که بطور مختصر و سطحی بآنها اشاره شد، پس از جنگ دوم جهانی تمایل و سیر تاریخی در اروپای غربی در این جهت است که دولت بعنوان نماینده جامعه در اغلب شئون دخالت و مباشرت و یا نظارت کند و همه اقدامات علمی و اقتصادی و فرهنگی را بدون از بین بردن ابتکار شخصی در یک نقشه عمومی متمرکز سازد . تا خاتمه جنگ جهانی دوم در بریتانیای کبیر وزارت فرهنگ وجود نداشت و فقط یک «هیئت آموزش و پرورش» وجود داشت که کم و بیش برنامه و یا سازمان های مختلف می بایست با هم هماهنگ سازد . برای پس از جنگ حزب کارگر یک رفورم آموزش و پرورش و تاسیس یک وزارت فرهنگ مرکزی را برای تمام بریتانیا جزء برنامه کار خود قرار داد . محافظه کاران نیز در برنامه های حزب کارگر پس از سقوط کابینه کارگری تغییر زیادی ندادند .

سربقای حزب محافظه کار در رأس امور برای همین است که آنها قسمت اعظم برنامه های کارگری را قبول کرده و بکار می بندند ؛ پیش از جنگ انگلستان محافظه کار از اینکه کودکان و جوانان در خارج از دامان خانواده و در تحت نظارت دولت و جامعه تربیت شوند می ترسید . در زمان جنگ تخلیه اجباری شهرها از کودکان و جوانان و تربیت شدن دسته جمعی زیر نظارت دولت نتایج خوب بار آورد و حتی محافظه کاران متوجه شدند که آموزش و پرورش یک امر اجتماعی و مربوط به دولت و جامعه است .

پیشرفت های علمی و صنعتی شوروی در مدت خیلی کمتر از مدت رشد و تکامل جهان غرب و تربیت کمی و کیفی کار شناسان هم اکنون اروپا و آمریکا را متوحش ساخته است . این پیشرفت سریع در شوروی مرهون دخالت آگاهانه دولت در امور فرهنگ و حداکثر استفاده از انرژی های مادی و معنوی و حداکثر اجتناب از هدر رفتن مساعی جوانان و دستگاه های فرهنگی است . اروپا از مدتها پیش کم و بیش توجه باین امر داشته و حالا برای جوابگوئی باین بمبارزه طلبیده شدن شوروی ناچار آمریکا نیز باید با اروپا بطور هم آهنگ دخالت و نظارت و هدایت کامل دولت هارا در امور مربوط به آموزش و پرورش قبول کند . بمناسبت عقب ماندگی آمریکا در تسخیر فضا و بعضی موارد دیگر هم اکنون مراکز و ارگان های جدید التاسیس دولتی و وظائفی را که تاکنون به موسسات خصوصی و یا ارتشی محول بود تحویل می گیرند . بنابراین مطالعات شرایط و اوضاع و احوال و سیر تاریخی خواهی نخواهی در این جهت است که آموزش و پرورش را وظیفه دولت بعنوان نماینده جامعه تلقی کند . آن جامعه شناس و آن ژورنالیست معروف و بخصوص جناب آقای وزیر فرهنگ باید توجه فرمایند که جواب سؤال ایشان را از سنا شرایط ضروری و جبری تاریخ معاصر باصراحت داده است که آموزش و پرورش بیشتر از آنکه

وظیفه‌خانواده و یا موسسات خصوصی باشد وظیفه دولت است. البته منظور ابدأ این نیست که موسسات خصوصی و یا سلطه‌های محلی از نوع شهرداری‌ها و انجمن‌های محلی در این کار دخالت نکند، بلکه منظور اینست که اقدامات آنها در تحت نظارت و مسئولیت دولت و وزارت فرهنگ باید هم آهنگ گردد. هر نقشه در این مورد باید از وزارت فرهنگ ناشی شود و حل این مشکل از وظائف و مسئولیت‌های دستگاه فرهنگی است.

مشکل دوم وزیر فرهنگ، عدم هم‌آهنگی در توسعه تعلیم و تربیت

جناب آقای وزیر فرهنگ دربارهٔ موضوع بالا اینطور فرموده‌اند:

«توسعه تعلیم و تربیت در این مملکت باسرعتی که داریم و با امکانات ما از حیث تربیت آدم و معلم باهم هم‌آهنگی ندارد... اینکه به دانشسرای عالی توجه مخصوصی شد... تا بما اجازه دهد معلمین بیشتر و بهتری تربیت کنیم»

در این مورد نیز مشکلی را که خود فرهنگ مسئول آنست جناب آقای وزیر بشکل يك مشکل و یا بلیه آسمانی تلقی فرموده‌اند و آنرا عذر گناهان فرهنگ شمرده‌اند. شما که میفرمائید «تعلیم و تربیت توسعه دارد» آیا تربیت معلم خود نمی‌توانست جزئی از همین آموزش و پرورش توسعه یافته باشد؟ آیا کسی، مقامی و یا يك تقدیر آسمانی وزارت فرهنگ را مجبور کرده بود که جوانان را در مدارس متوسطه در حدود ده‌ها هزار معطل کند و امروز جامعه در زیر بار آنها خفه شود؟ آیا نمیشد وسائل مادی و معنوی را که در این جهت بدون نقشه بکار رفته دانسته سازمان داد و هم‌آهنگی ایجاد کرد؟ آیا نمیشد قسمتی از این مساعی مادی و معنوی برای تربیت معلم بکار رود؟ اینکه اخیراً لطف فرموده و بدانشسرای عالی «توجه مخصوص» فرموده‌اند البته مرحمت‌تان از این بابت زیاد باشد، اما آیا خیلی دیر و خیلی کم نیست؟ آیا می‌توانید اعداد و یا لاقلاً پیش‌بینی‌هایی را بدست بدهید تا معلوم شود که آیا این «توجه مخصوص» به دانشسرای عالی احتیاجات کشور را از حیث معلم برطرف خواهد کرد و علاوه بر این برای مدارس حرفه‌ای بقدری کافی معلم تربیت خواهد شد؟ درباره دانشسرای مقدماتی از قرار معلوم پس از شهریور تاریخی در این مورد هیچ اقدام مؤثر بعمل نیامده و وضع بدتر شده‌است. درازاء در حدود دو هزار نفری که وزارت فرهنگ از خارج از موسسات تربیت معلم در تهران استخدام می‌کند فقط شصت نفر در دانشسرای مقدماتی تهران به‌قیمت حدود يك میلیون تومان در سال تربیت می‌شوند و پس از دیدن زندگی تقریباً لوکس و پر خرج این آموزشگاه، به‌دهات می‌روند و با سخت‌ترین محرومیت‌ها مواجه شده عصبانی می‌گردند و یا از کار فرار می‌کنند و یا بموجودات نفرین شده و نفرین‌کننده تبدیل می‌شوند.

وضع مالی معلمین:

جناب آقای وزیر فرهنگ به يك مشکل دیگر نیز متعذر شده‌اند:

«يك مسئله هم باید.. وضع مالی و استخدامی معلم و تأمین رفاه و «آسایش او باید بنحوی باشد که جوانان با استعداد علاقه‌مند شوند و بایز»

«خدمت بیایند...»

در جواب انتقادات و ملاحظاتی که در مجلس سنا علیه جریانهای سوء و انفجار اخیر گفته شده جناب آقای وزیر فرهنگ از «مشکلات فرهنگ» بحث فرموده و «تمام مسائلی را که فرمودند (سناتورها) ناشی از همین مشکلات» دانسته اند. آیا اینکه وضع مالی معلمان بدست مسؤل کیست؟، ما در این نشریه لیستی را منتشر می کنیم و پایه های مختلف مهندسی و قضائی، بهداشتی و شرکت های نفت را با مال فرهنگ مقایسه می کنیم. از آقای وزیر فرهنگ باید سؤال کرد که چرا دیگران پیشنهادهای آوردند و تصویب شد و شما کاری نکردید؟ مسؤل این مشکل خود شما هستید. از لحاظ تأمین بودجه نیز عذر موجهی در بین نیست زیرا شما بمهندس و قاضی و غیره حقوق مکفی می توانید بدهید ولی به معلمی که باید آنها را تربیت کند پول ندارید بدهید؟ وانگهی ما در ضمن این مطالعه بمواردی اشاره خواهیم کرد که می توان از حیث و میل های زیادی جلوگیری کرد و برای موارد لازم از همین نوع مصرف کرد. از همه اینها گذشته ما در ضمن همین مطالعه نشان خواهیم داد در عین حال که لازم است به وضع مادی معلم توجه شود اساس و پایه خرابی فرهنگ از بدبودن وضع مادی معلم نیست بلکه از يك مشکل دیگری ناشی است که جناب وزیر بآن نوع مشکلات اصلاحاتوجهی فرموده اند. بنظر ما اگر بآن مشکلات که خواهیم گفت توجه کافی مبذول شود و دولت پولی بیشتر از این واقعاً نداشته باشد که به معلم بدهد، معلم باکمال فداکاری و وظیفه خود را انجام خواهد داد.

يك مشکل ديگر فرهنگ در نظر وزير فرهنگ :

« يك مسئله هم هست که باید عرض کنم و آن این است که باید يك قدری «طرز تفکر مردم را هم عوض کرد یعنی اینکه همه فکر نکنند بچه هایشان وقتی»
«معلوماتی در حدود ابتدائی یا متوسطه ...»

این موضوع که طرز تفکر مردم نوعی باشد و تصور کنند که اگر فرزندان شان دارای معلومات ابتدائی یا متوسطه شدند باید مقامات عالی اشغال کنند تاچه اندازه صحیح یا ناصحیح باشد در هر حال نمیتواند يك مشکل غیر قابل حل و یا «مشکلی» باشد که وزیر فرهنگ بتواند باتوسل بآن خود را در مقابل سناتورها و انتقادات و ملاحظات آنها توجیه کند. در صورتیکه واقعاً اینطور باشد این «طرز تفکر مردم» را اعم از والدین و یا خود نسل جوان در درجه اول چه کسی باید تغییر دهد؟ آیا يك الهام آسمانی و یا دستگاه فرهنگی؟ وزارت فرهنگ برای راهنمایی والدین اطفال که بی اندازه علاقمند و تشنه مطالعه مسائل تربیتی هستند اصلاً اقدامی کرده است؟ انجمن های همکاری خانه و مدرسه می توانست یکی از ارگانهای باشد که فرهنگ بتواند بطور طبیعی و صمیمی در خانواده ها نفوذ کند، احیاناً طرز تفکر آنها را عوض کند و با همکاری آنها تربیت نسل جوان را در مسیر صحیح وارد سازد و بطور خلاصه خانواده و مدرسه را از نیرومندترین عوامل سازد که در تشکیل روحیات و سجاایای جوانان دخالت دارد. در حالیکه در این انجمن ها آنچه که اصلاً وجود ندارد و بمخیله کسی خطور نمی کند همکاری خانه و مدرسه برای تربیت جوانان است. تنها هدفی که این انجمن ها از بدو تاسیس تعقیب کرده اند و رفته رفته تکامل یافته اینست که انجمن های موسوم به «همکاری خانه

و مدرسه» در ابتدا بشکل موسسات خیریه بوجود آمده‌اند و حالا تبدیل بیک وسیله گدائی و سوء استفاده و حمایت از مدیران در مقابل فرهنگ شده‌اند. در مدارس دولتی لاقلاً این انجمن‌ها یک موسسه خیریه هستند که صرف نظر از بعضی بی‌ترتیبی‌ها بده‌ای از کودکان بی‌بضاعت کمک می‌کنند. اما در مدارس خصوصی موسوم به «ملی» که شاگردان بی‌بضاعت یا وجود ندارند یا خیلی کم‌اند خانم و یا آقای مدیر مدرسه و در حقیقت دکاندار این موسسه جای بی‌بضاعت‌ها و گدایان را می‌گیرد. مثلاً با عتاوین فریبده آشیزخانه و یا آزمایشگاهی با وسائل مادی و اعانه خانواده‌ها تهیه می‌شود و پس از یک یا دو سال یا بیشتر این آشیزخانه به منزل شخصی مدیر انتقال پیدا می‌کند. و یا قیمت آزمایشگاه در هردو تاسه سال از نو از اولیای اطفال گرفته میشود. این طرزکار صرف نظر از مضاری که فی حد ذاته دارد و صرف نظر از فساد کمی یک فساد کیفی و حالت روانشناسی خاصی بوجود می‌آورد که حدود آن خیلی وسیع است. یعنی اعتماد خانواده‌ها را از مدرسه و فرهنگ سلب می‌کنند که هرگونه کمک بفرهنگ بهدف خود نخواهد رسید و فقط بعنوان صدقه از روی ناچاری و جوهری می‌پردازند تا زحمتی برای فرزندان‌شان تولید نشود. جوانان در مدارس این فساد را بحساب همه معلمان و دبیران می‌گذارند و بنا براین احترامی نسبت به دستگاه و به معلم که نماینده آن دستگاه است ندارند.

آن مشکلات فرهنگ که از نظر وزیر فرهنگ دورمانده :

یک مشکل بزرگ که علاوه بر فرهنگ یک مشکل اجتماعی در اغلب شئون نیز هست، موضوع نداشتن ایمان و عقیده به دستگاه و بامکان انجام وظایف محوله است مجموعه کارمندان وزارت فرهنگ به‌هیئت مدیره فرهنگ ایمان و اعتماد ندارند و کادر آموزشی فرهنگ به هردوی آنها یعنی نسبت به هیئت مدیره فرهنگ، همچنین نسبت به کادر اداری هردو بدبین و بی‌ایمان هستند و از طرف دیگر باکمال تاسف یک دره عمیق نسل جوان ما را از هر سه آنها جدا میکند. و باز از طرف دیگر این سه گروه اولی و در حقیقت قسمت بزرگی از آنها نیز بنوبه خود نسبت به نسل جوان بدبین بوده و اکثریت بزرگ مشکلات و نواقص و معایب را ناشی از فساد و اخلاق و روحیات جوانان می‌دانند. این محیط بی‌ایمانی و سوء ظن و یا سوء یقین که در عناصر مختلف مرکب کننده فرهنگ نسبت به‌مدیگر وجود دارد موجب این شده‌است که اولاً هیچکدام از عناصر مرکب کننده مذکور نسبت به وظایف خود صمیمی نیستند، یعنی توجه و عمل کردن به وظایف محوله را عملی پوچ و بی‌بهره تلقی میکنند و بخصوص نسل جوان این تعلیمات و دستگاه را بی‌فایده و حتی مضر می‌داند ثانیاً اینکه با بودن این مشکل بزرگ بفرض اینکه مشکلات دیگر که جناب آقای وزیر فرهنگ بآنها اشاره فرموده‌اند و یا مشکلات دیگری که اغلب صاحب نظران در کرسی آزاد جرائد بآنها اشاره کرده‌اند نیز حل شود بدون از بین رفتن این محیط بی‌ایمانی و سوء ظن و سوء یقین نتیجه نخواهد داد. فی‌المثل اگر وجوه زیادی مثلاً از آسمان نازل شود و یا فرشته صلح دول بزرگ را وادار به خلع سلاح کند و اعتبارات آزاد شده را در اختیار کشورهای کم‌رشد بگذارند و مبلغ معتابیهی از آنها نصیب دستگاه فرهنگی حاضر گردد و بفرض محرکی هم در بین نباشد که تحریکات سوء بکنند و مردم هم بفرهنگ علاقه داشته باشند

وبا اصطلاح شدن طرز تفکر مردم، مشکلات مذکور وزیر فرهنگ از بین برود باوجود تمام اینها آن محیط سوء ظن و بی‌ایمانی که مابین اجزاء مختلف فرهنگ ما هست باقی بماند دردی دوا نخواهد شد.

این بزرگترین مشکل فرهنگ چرا و چگونه بوجود آمده :

علل عدیده اجتماعی و فنی که هم مربوط به گذشته و هم مربوط به حال است موجب پیدایش این محیط مسموم و فلج کننده و بی‌ایمانی و سوء ظن گردیده‌اند و موجب شده‌اند که شکاف عظیم نسل جوان را از هیئت مریمان جدا کند و حتی تناقض بین آنها بوجود آورد. در اینجا فقط به‌ریشه‌دارترین و مهم‌ترین عاملی که موجب این وضع شده اشاره می‌کنیم و آن عبارت از اینست که هیئت مدیره فرهنگ ما با داشتن دماغ افکار متعجر و کهنه قادر بدرك وظایف و مقتضیات تربیتی امروز نیستند و در عین حال فاقد اراده غلبه بر مشکلات هستند بفرض اینکه می‌توانستند بآن مشکلات پی ببرند. باکمال تاسف باید گفت علاوه بر این تعجر فکری و درك نکردن اوضاع بی‌اندازه متعیر و مهم عصر حاضر فساد نیز از صدر تا ذیل فرهنگ مارا فرا گرفته‌است و حتی افراد شرافتمند نیز که در دستگاه فرهنگ هستند اراده‌غلبه بر این مشکلات را ندارند و درامکان آن‌شک و تردید دارند و یاقین دارند که نمیتوانند بآن مشکلات غلبه کنند. ما تعجر فکری اولیای امور فرهنگ و بی‌خبری آنها را از رسالت فرهنگی امروز و همچنین وجود فساد و تبعیض را مدعی شده و آنها را بزرگترین دلیل پیدایش و رشد تکامل بی‌ایمانی و سوء ظن و سوء یقین تلقی کردیم. اینک محض اختصار راجع به هر کدام آنها يك دلیل اساسی

ذکر می‌کنیم : دستگاه فرهنگ عضو سالمی در ارگانيسم جامعه نیست و نسبت بااحتیاجات آن بیگانه است :

منظور ما از هیئت مدیره فرهنگ عبارت است از وزارای متوالی فرهنگ (به وزیر فرهنگ حاضر نظر خاصی نداشته، ایشان را نیز مانند گذشتگان و شاید باکمال تاسف آیندگان تلقی می‌کنیم) و معاونین و مدیران کل گرفته تا برسد بروسای فرهنگ و آنهاییکه در سازمان دادن کنونی و گذشته و تهیه آمار و کتاب و غیره دخالت موثر دارند داشته‌اند. یکی از مهمترین دلایل تعجر فکری مدیران فرهنگ معاصر ما و علائم و آثار مترتب بر آن از قرار زیر است: فرهنگ معاصر ما نسبت بجامعه بزرگ و نسبت به سایر وزارتخانه‌ها و یابتر است بگوئیم نسبت به اغلب دستگاههای جامعه بیگانه شده‌است و يك ارتباط عضوی (اورگانیک) با آنها ندارد. گرچه اغلب سازمانهای اداری کشور نیز نواقص و مشکلاتی دارند معذلك در بعضی وزارتخانه‌ها و سازمان برنامه اقدامات عمرانی و مترقی بعمل آمده‌است و یا در شرف بعمل آمدن است و هر کدام از آنها يك کادر اداری یا فنی نوین لازم دارند که وزارت فرهنگ نسبت به احتیاجات آنها کور و کر است. تازه آقایان باین فکر افتاده‌اند که در این مورد بحث کنند که آیا مدارس حرفه‌ای و صنعتی بطور وسیع لازم تراست یا این دبیرستانهای کذائی با این وسعتی که بآن داده‌اند. همانطور که اصول مسلم ریاضی احتیاجی به بحث ندارد در نظر جامعه شناسان امروز این موضوع نیز اصلا نمیتواند مورد بحث باشد. اگر فرهنگ و دستگاه تعلیماتی کشور عضوی از این جامعه

بزرگ باشد طبیعتاً باید کارشناسان و کادر فنی لازم را برای وزارتخانه های دیگر و برای مشاغل آزاد تهیه کند نه اینکه هر ساله دهها هزار جوان را پس از اتلاف وقت و پلان و سرگردان سازد که جایی برای آنها در جامعه وجود ندارد. آیا این موضوع يك مسئله حل نشده است که احتیاج به بحث و تأمل و تعمق داشته باشد؟ امروز کار مطابق نقشه و برنامه و سازمان برنامه و یا برنامه گذاری ورد زبان همه کس است: اما وزارت فرهنگ ما سازمانهای آن نسبت باین فکر بیگانه هستند. تازه پس از انفجار اخیر باین فکر افتاده اند که در این مورد بجوی بوجود آورند و مطالعه کنند. هر کدام از وزارتخانه ها و ادارات و بانک ها مجبور شده اند که خودشان برای خود يك سازمان فرهنگی و کادر لازم را تهیه کنند. اینهمه کلاسها که بوجود می آید آیا دلیل این نیست که در نتیجه بی خبری دستگاه تعلیمات کشور از احتیاجات روز افزون، هر وزارتخانه و بنگاه مجبور شود خودش کادر لازم را تهیه کند؟ از طرفی منابع مادی و معنوی فراوان برای اتلاف وقت بهترین سالهای عمر جوانان بهدر می رود و از طرف دیگر هر وزارتخانه برای جبران آن منابع مادی و معنوی دیگری را بکار میبرد. قرن گذشته قرن عرضه و تقاضا بود و حتی کادر فنی و اداری و غیره نیز خود بخود تنظیم می شدند، اما در مقابل سازمانهای مکانیک قرن گذشته در عصر ما سازمانهای اورگانیک بوجود آمده است. اگر جامعه ما باید مانند يك موجود زنده سازمان یابد هر اداره وزارتخانه باید وظیفه ای را که هدف کلی جامعه آنرا تقاضا دارد انجام دهد. هیئت مدیره فرهنگ باید با احتیاجات تمام سازمانهای جامعه پی ببرد و آنها را بشناسد، با آنها همکاری کند و کادر لازم را برای هر یک از شئون اجتماعی ترتیب و بجامه تحویل دهد. با کمال تأسف می بینیم که سازمان فرهنگی و تعلیماتی ما نه تنها این وظیفه را بعنوان یکی از اعضا مهم اورگانیک این جامعه انجام نداده است بلکه اصولاً قادر بدرک این وظیفه و مطلب نیز نمی باشد. آیا این بهترین دلیل و روشن ترین علامت و اثر تحجر فکری آنها نیست؟ اینست یکی از مشکلات بزرگ فرهنگ، که مشکل بزرگتر دیگر را بوجود آورده و نسل جوان را نسبت بدستگاه فرهنگ بی علاقه و بی ایمان ساخته و آنها را به بی ایمانی و سوء ظن و بدبینی مفرط سوق می دهد.

شرط مقدماتی هر گونه تحول در آموزش و پرورش:

یکی دیگر از علل مهم بی ایمانی و سوء ظن نسل جوان به مربیان و معلمان و هردوی آنها نسبت به دستگاه فرهنگی و بهر آنچه از طرف مدرسه و فرهنگ عرضه می شود فساد و پوسیدگی و تبعیض هاست. در اینجا فقط اشاراتی به نکاتی میشود که با عامه تماس دارد و از سایر موارد که رشته شان سر دراز دارد صرف نظر می کنیم.

موضوع کتاب موضوعی است که هر محصل و هر پدر یا مادری دائماً با آن تماس دارد. راجع به محتویات کتب دبستانی و دبیرستانی در این سطور بحث نمی کنیم. (یکی از اطفال دبستانی حکایت میکرد که در کتاب او نوشته شده است که گویا زمین در مدت سیصد و شصت و پنج روز يك بار بدور خود می چرخد). افتضاح کتب درسی از لحاظ محتویات باندازه ای شور شده است که حتی اداره نگارش فهمیده و بنا شده است که برای سال

دیگر بنگاه فرانکلن کتب مذکور را عوض کند و چون تمام کتب موجود از حیز انتفاع می‌افتد بنابراین با فعل و انفعالهائی که احتیاج به توضیح ندارد از قرار مسموع بنگاه خصوصی مذکور در حدود یک میلیون تومان از آن کتاب‌ها را، که حتی به عقیده و اقدام خود فرهنگ هیچ و بوج خواهد شد، به اداره نگارش فروخته است تا در انبارهای وزارت فرهنگ طعمه موش‌ها گردد. شاید این عمل اداره نگارش از لحاظ فرهنگ‌دوستی بعمل آمده است. همانطور که میدانیم معمولاً یکی از مولفین چند ده صفحه کتابی می‌نویسد و اسم ده‌ها نفر از مولفین و نویسندگان بزرگ و کوچک در آنجا ردیف میشود که بتوان در کلاسها محصلین را وادار به خرید آن کتاب کرد. گاهی مثلاً از ۵ تالیف مولفان متفاوت از هر کدام مثلاً بیست صفحه انتخاب میشود و آنها را سرهم‌بندی می‌کنند تا بتوان به‌همدیگر قرض داد و کتاب را برای خرید در میدان وسیع‌تری توصیه کرد. تمام خانواده‌ها دادشان از این بلند است که هر سال باید کتب تازه خرید و کتب سال گذشته را دور ریخت تا آنهائی که باید و شاید سود بیشتری ببرند. هرگز برادری کتاب سال گذشته برادری را نمی‌تواند بکار ببرد. همه محصلین و خانواده‌ها خوب متوجه این فعل و انفعاله‌ها هستند و گویا فقط فرهنگ از این وضع بی‌اطلاع است. این جریان ایمان جوانان و خانواده‌ها را نسبت بدستگاه فرهنگ بکلی سلب میکند.

حالا بطور اختصار به‌بینیم در پشت سر این وضع چه جریان‌هایی وجود دارد.

بنگاه‌هایی با ساخت و پاخت، کتبی را که بیشتر از یک تومان معمولاً نباید فروخته شود به سه تومان می‌فروشند. باین ترتیب مثلاً کسی که چندی پیش ده‌ای بیش نداشته پس از چندسال پاسازی را خریده و ساخته و اشغال کرده که می‌گویند ده‌ها میلیون تومان ثروت در آنجا جمع شده است. این وجوه از جیب همان مردمی درمی‌آید که جناب آقای وزیر فرهنگ عقیده دارند که آنها مخارج تحصیل نمی‌پردازند. یک بنگاه نشر کتاب دیگری بوجود آمده است که اصلاً از خودش سرمایه‌گذاری نکرده بلکه مقداری از موسسه فرانکلین گرفته و در حدود ۳۰۰ هزار تومان کتاب به اداره نگارش پیش‌فروش کرده و باهمین سرمایه مطبوعه وارد شده و در عرض چند سال تبدیل به یک موسسه خصوصی عظیمی شده است و همان طور که اشاره کردیم مثلاً یک میلیون تومان کتاب از حیز انتفاع افتاده را با اداره نگارش می‌فروشد. از اینجا موارد دیگر را نیز خودتان قیاس کنید. موسسه فرانکلین در تمام نقاط دنیا پول خرج می‌کند اما در اینجا باین وضع سرمایه بهم می‌زنند و از وجود معلمین فرهنگ برای تالیف استفاده میکند درحالی‌که حقوق آنها را فرهنگ می‌پردازد. دستگاه فرهنگی ما از طرفی اعیان و اشراف‌زاده‌ها را در دانشگاه مجانی قبول می‌کند و از طرف دیگر شکایت میکند که مردم خرج تحصیل نمی‌پردازند و از طرف دیگر با گرفتن پول با عناوین مختلف از مردم برای مدارس ابتدائی کتاب مجانی چاپ می‌کنند و صرف‌نظر از گشادبازی‌هایی که درباره این اموال عمومی بعمل می‌آید کتاب مجانی به تمام محصلین مدارس ابتدائی داده میشود که شاید اکثریت آنها متمکن باشند. آنچه قابل‌توجه است اینست که اغلب وزارتخانه‌ها و موسسات

و حتی دانشگاه و مجلس و بانک و صنایع و معادن که احتیاج میرمی به چاپخانه ندارند، دارای چاپخانه‌اند اما وزارت فرهنگ که از لحاظ فرهنگ‌بودن و لزوم تیراژ زیاد کتاب‌ها از همه مستحق‌تر است که داشته باشد مطبعه ندارد. یکی از شیوخ محترم اساتید دانشگاه که آنجا را پایگاه رفیعی برای حفظ امتیازات کهنه و جلوگیری از جوانان کرده‌اند فقط برای تصحیح دیوان شمس تبریزی هفتاد هزار تومان دریافت داشته، صرف‌نظر از مخارج چاپ و غیره که تحمیل خواهد شد.

آیا این وجوه هنگفتی که سر به ده‌ها میلیون می‌زند عوض موسسات خصوصی خود فرهنگ بفتح تعمیم آموزش و پرورش نمی‌توانست استفاده کند و در عین حال کتب دبستانی و دبیرستانی را بهتر کرده و عوض سفته‌بازان به حقوق مولفین توجه کند؟ اخیراً حتی از بودجه مدارس حرفه‌ای و فنی و اداره مبارزه با بیسوادی برای خرید اتومبیل استفاده شده است. تعداد ۸۵ اتومبیل خریداری شده که البته بعضی از آنها جیبی بوده که برای فرهنگ شهرستانها لازم بوده اما مقداری ماشین‌های سیستم جدید سواری بوده است که برای حمل و نقل روسای فرهنگ که بهیچ وجه احتیاجی بداشتن ماشین اختصاص ندارند تخصیص یافته و شاید این ماشین‌های اختصاصی «دست‌خوشی» باشد برای حیفو میلی‌هائی که در همین‌جا با آنها اشاره شده می‌گویند در کشور سوئد فقط وزیر خارجه یک ماشین دولتی دارد و یک وزیر دیگر نیز ماشین شخصی خود را دارد و نخست‌وزیر و وزرای دیگر یا پای‌پیاده و یا با دوچرخه و اتوبوس سرکار خود می‌روند.

این‌ها شمه‌ای از فساد و انحطاطی است که موجب بی‌ایمانی همه کس به همه چیز میشود و بدون غلبه بر این بی‌ایمانی و سوء ظن هیچ کاری در فرهنگ پیشرفت نخواهد داشت و عقیده نسل جوان به معلم که نماینده فرهنگ تلقی میشود جلب نخواهد شد.

آنچه در اینجا بآن اشاره شد مثنی نمونه خروار است، بهر کجا دست بزنید وضع بهمین منوال است، مثلاً در حدود چهار میلیون تومان عوارض صدی سه شهرداری است که بدون ممیزی دارائی خرج می‌شود. باهفت ملیون تومان که برای اجاره خانه مدارس در تهران پرداخت می‌شود باسانی می‌توان از همین محل‌ها ساختمان برای مدارس درست کرد که در عرض سالیان چندی مستهلك شود و جوانان نیز از این خانه‌هائی که هر آن ممکن است بسر آنها فرود آید رهائی یابند. این اوضاع را حتی کوچک‌ترین دانش‌آموزان بخوبی درک می‌کنند و متأسفانه اغلب غلو و مبالغه نیز درباره اینگونه فساد و بی بند و باری می‌شود و بی‌ایمانی مطلق را روز بروز بیشتر توسعه می‌دهد.

ضرر مادی که کشور از این فساد بی‌تربیتی‌ها می‌برد در مقابل آن ضرر معنوی که نتیجه منطقی آنست بسیار ناچیز است. بدبختی بزرگ‌ترین‌جا است که آن افراد شرافتمندی که در فرهنگ هستند و در این جریانها شرکت ندارند و احیاناً از این اوضاع خیلی ناراضی هم هستند هرگز اراده غلبه بر این مشکلات را ندارند و این وضع را یک قضای آسمانی میدانند که دگرگون شدنش امکان ناپذیر است. بهمین مناسبت بی‌ایمان سوء ظن درنسل جوان و معلمان یک شکل قضا و قدر مانند بخود گرفته و هر اقدام اصلاحی را در نقطه محکوم به عدم موفقیت میکند، بفرض

اینکه مشکلات مذکور از طرف جناب آقای وزیر فرهنگ از بین برود و پول و اعتبارات برای فرهنگ مثل باران از آسمان بیارد بدون غلبه بر این محیط کدائی هیچ کار از پیش نخواهد رفت. با ملاحظه این اوضاع و احوال هر شخص منطقی می‌تواند استنتاج کند که یکی از بزرگترین مشکلات فرهنگ که از نظر جناب آقای وزیر فرهنگ دور مانده غلبه بر این اوضاع است، تا بتوان اعتماد فرهنگیان و معلمان و نسل جوان را جلب کرد، تا آنها از روی ایمان و عقیده و حتی فداکاری با اولیاء نوین فرهنگ برای غلبه بر مشکلات همکاری کنند.

تبعیض هم در سطح مادی و هم اداری خیلی بیشتر از خود محرومیت مادی در کادر آموزشی تأثیر سوء دارد. در این شماره جدولی برای مقایسه درج شده که قابل توجه است. در صورت از بین رفتن تبعیض بدون شك معلمان حتی با تحمل محرومیت از روی علاقه انجام وظیفه می‌کنند و در غیر این صورت همانطور که میدانیم یا از فرهنگ فرار میکنند و یا علاقه بوظیفه نشان نداده و ضمناً در فکر مشاغل دیگر می‌افتند.

فرهنگ عضو زنده و فعال در اورگانسیم جامعه زنده بزرگ:

یکی از مشکلات فرهنگ ما اینست که اولیاء امور فرهنگ و سایر مسئولین امور اجتماعی هنوز فرهنگ را یک چیز مستقل از جامعه دانسته و مسائل مربوط به تربیت جوانان و کارشناسان و کادر فنی را از امور نظری میدانند و تصور میکنند که با بحث های عاقلانه در کمیسیونها و یا جراند و غیره می‌توان فهمید که مثلاً آیا باید مدارس متوسطه را توسعه داد یا به حرف و صنایع توجه داشت. چون ما در ضمن بحث از مطالب دیگر باین موضوع نیز پرداختیم در اینجا بطور خلاصه باین اصل جلب توجه میکنیم که اگر لازم است که کشور ما در جاده رشد و تکامل اجتماعی و اقتصادی وارد شود و اگر کار مطابق نقشه و یا نقشه گذاری لازم و ضروری است در این صورت خیلی از مسائل و مشکلات فرهنگی در ضمن این مطالعات مربوط به برنامه‌گذاری و از روی مطالعات آماری معین می‌شود نه از روی بحث و استدلال منطقی. مثلاً ما باید بدانیم که در ۵ سال آینده بخصوص و در چندین ۵ سال آینده عموماً اقدامات تولیدی و عمرانی و یاسازمانی در چه جهت و در چه رشته‌ها و شعبی خواهد بود و احتیاجات کشور بخصوص در ۵ سال آینده و بطور عموم در نقشه های ۵ ساله بعدی در چه حدودی و در چه رشته‌هایی خواهد بود.

با اینگونه مطالعات در نقشه های صنعتی و کشاورزی و اجتماعی می‌توان عده تقریبی مهندسین رشته های مختلف و کمک مهندسین و کشاورزان و رواج دهندگان و اداره کنندگان شرکت‌های تعاونی و مکانیسین ها و انواع و اقسام مشاغل مربوط به حرف و صنایع را با مطالعات آماری و از روی روش های علمی نوین دریافت و فرهنگ کشور را با این احتیاجات دائماً تطبیق کرد. پرواضح است که در نقشه کلی و نقشه گذاری عمومی کشور همانطور که اعتبارات برای صنعت و کشاورزی و عمران توزیع می‌شود اعتبارات مربوط به تهیه کادر لازم برای هر رشته نیز در ضمن آن نقشه برآورد و منظور میگردد. پرواضح است که حتی اقدامات خصوصی مردم نیز باید در ضمن این نقشه‌ها ملحوظ و پیش بینی و هدایت و نظارت گردد. در صورتیکه «مردم» حاضر نباشند مثلاً از روی میل و رغبت در حدود امکانات خودشان برای تربیت فرزندان شان

پول خرج کنند همانطور که مرسوم تمام کشورهای جهان امروز است قانونگذاری تفکیک سرمایه‌ها و عایداتی را که باید متوجه آموزش و پرورش گردد تعیین میکند.

نگارنده این سطور بادر نظر گرفتن این اصل که سازمانهای مختلف کشوری باید عضو فعالی در مجموعه ارگانیم جامعه بزرگ باشند استقلال دانشگاه را بآن معنی که در کشور ما تلقی میشود منطقی نمیدانم. بیک معنی این استقلال صحیح است اما نه فقط برای دانشگاه بلکه برای اغلب موسسات کشوری اما از لحاظ اینکه دانشگاه باید احتیاجات علمی و فنی موسسات مختلف را برطرف کند و از سیاست کلی کشور برای خدمت به صنعت و کشاورزی و غیره پیروی کند نمیتوان شک و تردیدی داشت. اگر منظور از استقلال آزاد بودن در تحقیقات و تتبعات علمی است که در تحت تأثیر مسائل روزمره نباشد در اینصورت این استقلال را برای سایر شئون کشوری نیز میتوان و باید قائل بود و دانشگاه استثنائی در این مورد نمیشود. استقلال دانشگاه ارت قرون وسطی است که تصور نمیرود بامقتضیات قرن حاضر وفق داشته باشد.

یکی از نتایج استقلال دانشگاه ممکن است این باشد که یک عده از افرادی که افکار و عقاید ویا سجایای آنها بامقتضیات زمان وفق ندهد دانشگاه را پایگاهی انحصاری برای خود ساخته و از ورود دانشمندان جوان ویا از اینکه آنها بقدر کافی وزنه ای در دانشگاه باشند واین موسسه بزرگ حیاتی را مطابق مقتضیات نوین سازمان دهند جلوگیری کنند.

مشکل بزرگتر این است : از اعتبارات موجود

آ طوریکه باید استفاده نمیشود :

از مشکلات مالی و کمی اعتبارات بحث می‌شود. خدمتگذاری این نیست که با استفاده از اعتبارات نامحدود مشکلاتی را حل کرد. مشکل فرهنگ مانیز اگر مالی باشد این مشکلی است که همه دارند و نه تنها کشور ما بلکه تمام کشورهای توسعه نیافته دچار این مشکل هستند و باتوسل باین مشکل نمیتوان و نباید در انتظار نشست و نباید آنرا عذر موجهی برای نقایص و معایب تلقی کرد. بزرگترین مشکل حقیقی اینست که از اعتبارات موجود آنطوریکه باید و شاید استفاده نمیشود. آیا باین بودجه و همین اعتبارات موجود نمیتوان سازمان فرهنگی را کما و کیفا خیلی منطقی تر و سالم تر از این ساخت ؟ در تمام کشورهای توسعه نیافته که وارد دوره رشد و توسعه گردیده‌اند پس از آزمایش‌های زیاد باین نتیجه رسیده‌اند که رشد و توسعه و تکامل که فرهنگ نیز جزئی از آنست باید متکی به صرفه‌جویی و سرمایه گذاری داخلی گردد و در این صورت کمک‌های خارجی نیز ممکن است بامیل و رغبت بآن ضمیمه شود. مثلا مشکل کتابهای فرهنگی را بداشتن حسن نیت باضافه اراده غلبه بفساد می‌توان نوعی حل کرد که از لحاظ کیفیت همه راضی شوند و محیط اعتماد و اطمینان بفرهنگ بوجود آید و محتویات کتب واقعا در زندگی اجتماعی آینده مفید باشد و در عین حال یک منبع عایدی برای فرهنگ باشد. همچنین است مقادیر هنگفتی که برای کرایه‌خانه پرداخت می‌شود. از حیث و میل‌های مستقیم و از تپذیرها و بی‌بندوباری‌ها بحث نمی‌کنیم. از ۵ میلیون اعتباراتی که فرهنگ استان بعنوان حقوق همراه می‌پردازد می‌توان برای ایجاد یک شرکت

تعاونی مصرف وسیع استفاده کرد و یک کمک مالی مهمی به کارمندان فرهنگ بوجود آورد. همان‌طور که یکی از وزراء معزول گفته بود در این کشور بیشتر از اینکه گرانی وجود داشته باشد گرانفروشی وجود دارد و از جنوب تهران و میدان‌ها تا شمال آن تولیدات کشاورزی و خواربار چندین مقابل میشود. اگر حسن‌نیت و حسن‌اداره در کار باشد بدون صرف‌بودجه نوین کمک‌های ذی‌قیمتی از این لحاظ می‌توان بمعلمان کرد. جای تامل است که اغلب ویا تمام وزارتخانه‌ها موسسات کمک و شرکت تعاونی دارند و فقط وزارت فرهنگ است که عملاً فاقد آن نوع تاسیسات است. با یک سلسله اقدامات اداری و حسن‌نیت و استفاده از امکاناتی که هم‌اکنون بوجود آمده همچنین با استفاده از زمین‌هایی که وزارت فرهنگ ویا دولت در اختیار دارد برای معلمان فاقد خانه می‌توان منازلی تهیه کرد که کرایه کنونی را بشکل قسط بپردازند. اینگونه اقدامات صرف‌نظر از مقدار کمک مادی، معلمان و کارمندان فرهنگ را علاقه‌مند میکند و بفرص وجود مشکلات مالی و اطلاع آنها به نظم و ترتیب کار و فقدان اعتبارات بیشتر آنها را وادار میکند که با وجود فقر و محرومیت بافداکاری انجام وظیفه کنند. اوقاف یک منبع عایدی بزرگی است که در اختیار فرهنگ است. در صورتیکه یک رفورم ارضی جدی در املاک موقوفه بعمل آید و حداکثر بهره‌برداری از آنها شود می‌توان مطابق نیت حقیقی وقف‌کنندگان کمک بزرگی بفرهنگ کشور کرده در صورتیکه در شرایط حاضر بخلاف نیت حقیقی واقف فقط مفت‌خورها و مساکین و تنبل‌ها از این منبع عایدی بزرگی سوء استفاده می‌کنند.

نه تنها هیئت مدیره دستگاه آموزشی ما از درک و بکار بردن روشهای نوین تربیت عاجز می‌باشند بلکه معلمان و مربیان که باین اصول بخوبی آشنا هستند در شرایط حاضر از بکار بردن آن عاجزند. بعبارت دیگر قوانین و اصول تربیتی مدرن جاری و همچنین اصول و قواعد روانشناسی معمولی در مدرسه و خانواده و در روابط آنها با جوانان در شرایط حاضر غیر قابل تطبیق است. علت عمده آن اینست که ما در یک دوران انتقالی یعنی در دورانی که از یک مرحله قدیم اجتماعی بمرحله نوین قدم می‌گذاریم واقع شده‌ایم. نسل جوان ما در حال حاضر «محیط» تربیتی خود را نه در خانواده و نه در مدرسه اخذ میکند. آنها بمتناسبات اجتماعی که در یک مطالعه دیگر این نشریه تشریح شده شکاف عظیمی بین خانواده و مدرسه از طرفی و بین خودشان از طرف دیگر حس میکنند و بنابراین محیط تربیتی آنها به محیط‌هایی مستقل از مدرسه و خانواده منتقل گردیده است. آنها آموزش و پرورش خود را از فیلم‌های شهوت‌انگیز و رنگین‌نامه‌های کذائی که حتی بالاخره سروصدای وزیر فرهنگ و دولت را نیز درآورده اند و از بعضی کتب و رسالات مبتذل و همچنین از «محیط»‌هایی که خودشان در کوچه و خیابان و سرگذر و در مدارس و ورزشگاهها بوجود آورده‌اند اخذ میکنند. بعنوان مثال آن روانشناسان و (پداگوگهای) مربیانی که به پدران و مادران و معلمان توصیه میکنند که مثلاً با فرزندان ویا شاگردان خودشان اینطور و آنطور رفتار کنند ویا با آنها اجازه این یا آن عمل را ندهند و آنها را وادار به فلان نوع رفتار کنند غافل از این هستند که حتی

خانواده‌ها و معلمان که از لحاظ معنوی و اخلاقی نیرومند میباشند متأسفانه کوچکترین تأثیر در نسل جوان ندارند. یک سلسله عوامل اجتماعی موجب این وضع شده است که دو عامل مهم آن از قرار زیر است:

اولاً اینکه اغلب پدران و مادران و عده‌ای از مربیان بخصوص مدیران و ناظران مدارس به مقتضیات نوین عصر حاضر که از راه فیلم و سینما و رادیو و تله‌ویزیون به مغز و فکر نسل جوان راه یافته، توجه ندارند، یعنی این پدران و مادران و مربیان، خودشان در عصر محکوم بزوال زندگی میکنند و جوانانی را که بطور غریزی بآینده نگاه میکنند گرچه گمراه باشند نمی‌توانند در دنبال افکار و عقاید و عادات کهنه شده خود بکشانند.

ثانیاً اینکه یک سلسله حوادث تاریخی و اجتماعی نسل جوان و روشنفکران رانست بهر آنچه هست بدبین و بدگمان و بی‌ایمان ساخته است و نسبت به آینده امیدی ندارند. شرط مقدماتی هر نوع اصلاح در آموزش و پرورش نسل جوان یک سلسله اقدامات اجتماعی است که ما پیشنهادات خود را در آن باره در این شماره شرح داده‌ایم. پس از این تحول اجتماعی است که می‌توان روشهای تربیتی نوین و روانشناسی را درسز نوشت و تربیت نسل جوان بکار برد. ما در این جا درصدد تشریح روش نوین تعلیم و تربیت نیستیم اما بمناسبت سروصداهای اخیر فقط بموضوع امتحانات و نمرات اشاره‌ئی میکنیم که موجب سروصداهای اخیر شده:

اه: جان آخر سال و امتحانات نهائی و مسابقات ورودی یعنی: همه چیز:

تحصیل مدام در مدت سال: یعنی هیچ چیز:

یکی از علائم کهنه‌گی و پوسیدگی روش آموزش و پرورش هیئت مدیره دستگاه آموزشی ما همین امتحانات و دبیلیم‌ها و تصدیق‌های متفاوت ناشیه از آنهاست. تمام اوضاع و احوال و رسوم و آداب جاریه در مدارس و دانشگاه و وزارت فرهنگ و شورای عالی فرهنگ و غیره و همچنین رفتار و کردار جوانان و خانواده‌ها حاکی از اینست که گویا امتحان و نتایج حاصله از آن، همه چیز است و بقیه هیچ. در روی همین فکر غلط است که کنگره فرهنگیان و شورای عالی فرهنگ و وزارت فرهنگ تصور کرده‌اند که با تغییر دادن آئین‌نامه امتحانات و بالا بردن معدل گویا بتوان سطح معلومات را بالا برد. حقیقت اینست که غیر از این اقدام بی‌اثر هیچ اقدام تازئی برای بالا بردن سطح معلومات بعمل نیآورده‌اند. عبارت پردازیهای پرطول و تفصیل کتب دبیرستانی و بی مغز و یاکم مغز بودن آنها، بی‌فائده بودن و یا بی‌فائده جلوه کردن برنامه‌ها به نظر جوانان و حتی کودکان، نبودن وسائل و آزمایشگاه‌ها و فرسیدن معلم به عده زیاد شاگردان و آئین‌نامه امتحانات که بطور کلی به ورقه نمره میدهد نه باشخاص و یک سلسله مقررات جاری فرهنگی محصلین را وادار میکند که عموماً در مدت سال و مواقع عادی درس نخوانند و فقط نزدیک امتحانات رسمی که نمرات آن دخالت در سرنوشت آنها دارد بحافظه خود فشار آورند و بطور سطحی مطالبی را حفظ و امتحان را سرهم بندی کنند و پس از

امتحان بزودی همه آنها را فراموش کنند ، و یا همین عوامل عده‌ای را تشویق میکند باینکه عوض فشار آوردن بحفاظت خودشان چون نمرات به‌انسانها داده نمی‌شود بلکه باورق امتحانیه داده میشود بهر نحوی باشد اوراق امتحانی صحیح تهیه کنند و تمام هوش و ذکاوت خود را برای تهیه آن و یا برای تهیه دیپلم و تصدیق بکار می‌برند تا از «مزایای قانونی آن استفاده» کنند . امان از این «مزایای قانونی» که برای دیپلم ها و تصدیق‌ها قائل شده‌اند . همین «مزایای قانونی» لیاقت و معلومات را در بوته اجمال و فراموشی سپرده و باندهای خطرناک دیپلم فروشی و تقلب و تقلیب را رواج داده‌است . در ده‌ها سال پیش که مردم رغبتی برای تحصیل نداشتند این مزایای قانونی مفید بود اما حالا نقش عوض شده و باید «مزایای قانونی» دیپلم و تصدیق را قانوناً از بین برد و به لیاقت و معلومات عملی و موجود افراد اهمیت بیشتر داد . دستگاه فرهنگ و معلمان و جوانان ما باید عملاً روی این اصل بیایند که درس خواندن و تحصیل علم برای خاطر امتحان و دریافت تصدیق نیست بالعکس اینها از علائم فرعی درس و تحصیل و پرورش‌اند . امتحان باید شکل خود را عوض کند و از آخر سال به هر روز سال تغییر مکان دهد . البته مشروط بر اینکه معلم بتواند هر روز از عده معتنا بهی شاگردان معدود و معین خود سؤال کند و نمره را باشخاص بدهد نه باورق و همین نمرات و شناسائی معلم نسبت به معلومات جاری و دائمی جوانان ملاک ارتقاء آنها باشد .

جناب آقای وزیر فرهنگ در مجلس سنا و در جاهای دیگر بالا بردن معدل قبولی و مردود شدن بیشتر از هشتاد در صد داوطلبان را باین شکل توجیه فرموده‌اند که این تنها وسیله تشخیص استعداد جوانان برای رشته های مختلف است ! این روش تربیت عجیبی است که ما دوازده یاشش و یا مثلاً سه سال وقت ده‌ها هزار جوان را تلف کنیم و بعد بگوئیم که تو استعداد نداری . در دنیای امروز وسائل دقیق و ماشین آلات مکانیکی و بالاخره شاید الکترونی وجود دارد که بکمک آنها استعداد جوانان را برای هر رشته پیش از اشتغال بآن رشته تعیین میکنند و یا اینکه خانواده و مدرسه و معلمان در دوره پیشین تحصیل استعداد جوانان را برای دوره های بعد تعیین میکنند . شما عوض اینکه در خروجی مدارس را سفت و سخت ببندید و به امتحانات آخر سال و نهائی اهمیت دهید در ورودی را سفت و سخت بگیرید و هر کس را در رشته مستعد است بپذیرید و در تمام مدت که مشغول است بدرس و تحصیل اهمیت سید نه فقط در آخر کار برای رد کردن آنها . شما از ده پانزده هزار نفر فقط دوهزار نفر برای دانشگاه می‌پذیرید و داغ باطله بی‌استعدادی روی دیگران می‌زنید و یا اینکه چندین سال بمدارس توصیه میکنید که امتحانات را سخت بگیرید و یکدفعه بمناسبت اینکه پته‌ها روی آب افتاده ، باتغییر دادن آئین نامه امتحانات می‌خواهید نصف و یا کمتر و بیشتر شاگردان را رد کنید و اسم بی‌استعداد روی آنها بگذارید و انتظار دارید که جوانها پس از تلف کردن بهترین سال‌های عمر خودشان و داغ باطله خوردن ، تازه بروند مدارس حرفه‌ای و صنعتی ! ازاول آکار پس از ابتدائی و یا پس از دوره اول متوسطه در حدودی که برای دانشگاه لازم است در دبیرستانهایی که مقدمه دانشگاه باشند فقط عده لازم را بپذیرید و بقیه را باتعیین ملاکهای به رشته های

مختلف حرف و صنایع هدایت کنید تا وقتشان تلف نشده و آسانتر بآن مدارس بروند. از طرف دیگر در مدارس حرفه‌ای و صنعتی را بدانگاه بکلی نبندید. راه‌هایی باز بگذارید که فارغ‌التحصیلان مدارس حرفه‌ای و صنعتی در صورت بروز استعداد و داشتن معلومات بتوانند در دانشگاه وارد شوند. بسته بودن راه‌ها در جوانان و شاگردان این گونه مدارس حس زبونی ایجاد میکند. روش کنونی انسان‌ها را به گروه‌های پست و متوسط و عالی ودانی تقسیم میکند. اما در صورتیکه در دانشگاه بروی فارغ‌التحصیلان تمام مدارس حدود متوسطه باشرایطی باز باشد حتی آنهایی هم که عملاً آنجا نمی‌توانند بروند از لحاظ روانشناسی امید را از دست نمیدهند. گروه بندی لیسانسیه‌ها و دیپلمه‌ها به افسر و گروهیان نیز در حین انجام خدمت و وظیفه، تأثیر بی‌اندازه ناگوار در جوانان دارد. بنظر میرسد این گروه بندی چه از لحاظ نظامی و چه از لحاظ توجه بروحیه و روانشناسی نسل جوان منطقی نباشد. مدارج دیپلم و لیسانس برحسب لیاقت نظامی تنظیم نشده. ممکن است بین دیپلمه‌ها افسران خیلی مستعدتر از لیسانسیه‌ها وجود داشته باشند و بالعکس. در هر حال اگر در این مورد نیز استعداد و لیاقت هائیرا که در مدت شش ماه اول بزور میدهند ملاک قرار دهنده و راه برای مدارج افسری باز باشد تأثیر روحی خیلی بهتری خواهد داشت. در صورتیکه عده‌ای از لیسانسیه‌ها نیز در گروهیانی باقی بمانند ارزش گروهیانی نیز زیاد می‌شود و گروهیان شدن ننگ و عاری برای جوانان تلقی نمی‌شود.

پس از تحول اجتماعی و سازمانی و فرهنگی که از آنها در این مختصر بحث شد و پس از آنکه هیئت مدیره فرهنگ از تجسس و جمود فکری کنونی رهائی یافت باید سازمانهای فرهنگی روی اصولی بناشود که آمدورفت و تمییز اشخاص نتواند جریان اساسی امور فرهنگی را مختل سازد. اصول سازمانی بخودی خود بتواند اداره شدن صحیح را تعیین کند. تحولی باید در فکر مجموعه فرهنگیان بوجود آید که توالی و نظم کنونی را درست معکوس سازد باین معنی که تا حالا عملاً اینطور تصور میشود که گویا ابر و خورشید و فلک در فرهنگ همه برای این کار میکنند که عده‌ای از مدیران کل و روسا و صاحبان امتیازات موروثی فرهنگ که امتحان لیاقت ویا عدم لیاقت خود را مدتهاست داده‌اند براریکه ریاست تکیه زنند و در ماشین‌های آخرین سیستم به ویلاهای خود بروند و گویا تمام کادر فرهنگ از شاگردان مدارس و معلمان گرفته تا کادر اداری در خدمت ایشان باشد. کادر اداری نیز بنوبه خود از لحاظ مادی و معنوی خودشان را مافوق کادر آموزش و شاگردان مدرسه می‌دانند و معلم خود را در وزارت فرهنگ موهون تلقی میکند و مقامی را که مثلاً جناب آقای نخست‌وزیر در ملاقات اخیر بانمایندگان معلمان قائل شده‌اند عملاً فاقد هستند. متأسفانه عده‌ای از معلمان نیز هستند که این تصورواهی را بخود راه داده‌اند که گویا شاگردان کلاس فرغ هستند و معلمان اصل. باید این نظام فکری بهم بخورد و معلمان و مربیان بدانند که علت وجودی معلم و مدرسه تربیت نسل جوان است که یک هدف مقدسی است و کادر اداری باید توجه داشته باشد که تمام سازمان اداری فرهنگ برای کمک به معلم و مدرسه و شاگردانست و آنها فرعی بر این اصل میباشند. مقام معلم در وزارت فرهنگ و در جامعه باید واقعاً در عمل نه فقط در حرف شناخته شود.

همچنین است شخصیت نسل جوان و شخصیت فرد فرد آنها . با آنان باید با احترام بیشتری رفتار کرد و وسائل تحصیل واقعی آنها را فراهم آورد و انتظار انضباط از آنها داشت و احياناً این انضباط را با نیروی معنوی مدرسه و معلم بآنها تحمیل کرد .

هر چند بنظر نگارنده معلمان و استادان دانشگاه هرگز وضع مادی خودشان را نباید با مقاطعه کاران و بازرگانان و حتی مثلاً با مهندسانی که شاگرد خود آنها بوده‌اند و حالا مقاطعه کاری میکنند مقایسه کنند ، بلکه لازم است که به مقام معنوی شغل خود توجه داشته باشند ، معدلك احراز واز نو برقرار ساختن مقام معلم در جامعه بدون توجه به شرایط مادی زندگی او غیر ممکن خواهد بود . البته زندگی لوکس نباید هدف استاد و معلم باشد ، اما رفاه متوسط باید برای آنها تامین شود . تأسیس باشگاه های متناسب و وسیع ، ایجاد تماس با مسئولین امور اجتماعی و سایر تأسیسات تعاونی و مسکن سازی و بخصوص از بین بردن تبعیض و تأسیس کلاس ها و مجالس سخنرانی که معلمان را در جریان تازه ترین مطالعات تربیتی و فرهنگی و هنری و اجتماعی بگذارد کمک خواهد کرد که معلم با احراز موقعیت خود در جامعه به انجام وظیفه خطیر خود علاقه بیشتر پیدا کند . معلمی که رفاه متوسط نسبی داشته باشد و دائماً خسته و کوفته نباشد واز لحاظ معنوی مقام خود را در جامعه احراز کرده و اطمینان بخود و امید بآینده داشته باشد می تواند با اهمیت و وظیفه آموزش و پرورش نسل جوان توجه داشته و شکافی را که فعلا بین این دو وجود دارد پر کند و عملاً هدف مشترك معلم و متعلم را تعقیب کند و وحدت نظر و هدف را که مقدماتی ترین شرط موفقیت مدرسه است عملاً بوجود آورد و پلی میان نسل جوان و وزارت فرهنگ باشد و به این محیط بی ایمانی و سوء ظن غلبه کند تا زمینه متناسب برای انجام آن رسالت بزرگی که نیمه دوم قرن حاضر برای تربیت دانشمندان و کارشناسان در مقام معلمان قرار داده آماده شود .

«دبیر»

تأسیس دفتر نشریات علم و زندگی در تبریز

هواداران نشریات علم و زندگی در تبریز اخیراً برای توزیع این نشریات در کوچه ارگ تبریز دفتری تأسیس کرده‌اند . ماضن تبریک بآنها از علاقمندان خواهشمندیم در مواقع لزوم عصرها بدفتر مذکور مراجعه فرمایند .

علم و زندگی